

شب‌های پیشاور

جلد اول

سلطان الواعظین شیرازی (قدس سره)

چاپخانه اسلامیه

طبع اول

سرشناسنامه: سلطان الواعظین، محمد، ۱۲۷۶-۱۳۵۰.
عنوان و نام پدیدآور: شهبای پیشاور / مولف سلطان الواعظین شیرازی؛ تحقیق و ویرایش حسین ارغوانی
مشخصات ظاهری: ۲ ج.
۱۸۰۰۰۰ ریال:
ISBN: 978-600-91246-5-7

وضعیت فهرست نویسی: فیا.
یادداشت: ۲ ج (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیا)
یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
یادداشت: کتابنامه
موضوع: شیعه - احتجاجات
موضوع: شیعه امامیه - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
موضوع: اهل سنت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۲ ش ۸ / س ۲۲۸ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۷۹
شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۷۰۲۵۵

شهبای پیشاور

مؤلف: سلطان الواعظین شیرازی
تحقیق و ویرایش: حسین ارغوانی
ناشر: عصر آگاهی
صفحه آرا: داوود عبادی فرد
چاپخانه:
نوبت چاپ: ۱۳۹۰
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
قطع: وزیر / ۹۲۸ صفحه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۲۴۶-۵-۷

کلیدی حقوقی مادی و معنوی این اثر برای بخش کتابخانه محفوظ است.

بخش کتاب ارغوان

قسم / خیابان معلم / معلم ۱۳ / پلاک ۳۱
تلفن های تماس: ۰۹۱۲۲۵۳۵۷۶۶ و ۰۹۱۹۱۶۰۶۱۸۵

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

سراغاز

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد والصلاة والسلام علي رسولہ و سید الاولین والآخرین خاتم الانبیاء والمرسلین الطهر الطاهر والعلم الزاهر أبي القاسم محمد بن عبدالله و علي أهل بيته الطيبين الطاهرين سيما ابن عمه و وصيه و وارث علمه و امينه علي شرعه و خليفته المنصوص في امته امير المؤمنين علي بن أبي طالب الفارق بين الحق و الباطل، و لعنة الله علي أعدائهم و المستکبرين عن طریقتهم من الخوارج والنواصب»

به فضل و لطف پروردگار متعال از همان ایامی که وارد اجتماع شدم، پیوسته پیرو سادگی بوده و از حیث «گفتاره» و «کردار» خود نمایان نداشتم و از عجب^۱ و خودخواهی برکنار بودم.

با آن که نشو و نمایم در خانه‌ای بود که همه نوع وسایل تعین و اسباب تنعم در آن فراهم بود، ولی به حکم طبع و فطرت ساده‌ی خود، از تعین روی گردان و از تجمل‌گریزان و از طلب شهرت و خودآرایی (که به آفات آن کاملاً واقف بودم)، نفور و معرض^۲ [بودم].

در این موقع نیز که به امر و اصرار جمعی از مراجع و اکابر علمای اعلام و فقهای فخام و فضلا و دانشمندان کرام و علاقه‌مندان به دیانت و اقتضای وقت، چاپ این کتاب مطمح نظر قرار گرفت، به مقتضای همان اصل طبیعی و سادگی فطری می‌خواستم کتاب حاضر را با بساطت و بدون دیباچه و مقدمه خالی از هر پیرایه به چاپ رسانم.

لکن به صلاح دید و اصرار بعضی از دوستان، خاصه دانشمند عزیز آقای دکتر عبدالحمید گلشن ابراهیمی که از مفاخر اساتید فرهنگ می‌باشند، مصمم شدم مختصر مقدمه‌ای بر این کتاب بنویسم که در این مقدمه، کشف حقایق نموده و توضیح کاملی در بعضی از موضوعات کتاب داده و علت چاپ آن را ذکر نموده و به بعضی از ایرادات و شبهات مخالفین مختصراً اشاره شود.

۱. تکبر، غرور.

۲. روی گردان بودن، چشم‌پوشی کردن.

و چون ممکن است با چاپ این کتاب، از هر طرف مورد حملات و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم، همچنان که پیشینان ما گرفتار این نوع حملات گردیده‌اند؛ لکن چه باک که به خوبی بر قول ادیب دانشمند معروف، عتّابی شامی^۱ واقفم که به حقیقت درست گفته:

«من قرض شعراً أو وضع کتاباً فقد استهدف للخصوم واستشرف للألسن، ألا عند من نظر فيه بعین العدل و حکم بغیر الهوی و قلیل ما هم».

بدیهی است، همان قسمی که اهل نطق و بیان مورد حملات قرار می‌گیرند، ارباب قلم و نویسندگانی هم که پرده‌ی ظلمت جهل تعصب را دریده و حقایق را آشکار می‌نمایند، از جمله‌ی مردمان ناراضی؛ یعنی کسانی که خلاف اغراض و احوای آنها قلم فرسایی شده است، در امان نخواهند بود.

ولی به مقتضای گفتنی شمع اجل شیراز:

سعدی اقتضای سست آزاده کس نیاید به جنگ اقتصاد
ما را با مردمان پر خاشاک و ستیزه‌گر، سر جنگ و مناقشه نیست.

لیکن اگر حمله‌ای توأم با علم و عقل و منطق و نزاکت باشد، با طیب خاطر و به جان و دل می‌پذیریم (هر چند که عالم منصف، در مباحثات و مقابله با حقایق منطقی، انصافاً حمله نمی‌کند). و اگر پای فحش و ناسزا و تهمت و افترا و اعتراضات بی‌جا در میان [باشد] و با هو و جنجال مقابله نمایند، داعی^۲ از مجادله برکنار و به حکم آیه‌ی کریمه‌ی: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» رفتار می‌نمایم.

چه خوش سرآید ادیب فارسی:

حاشا که جواب تلخ هر کس گویم یک بد گویم از کس و وا کس گویم
این نیست بد من، که بدم گوید کس این است بد من، که بد کس گویم

آنچه اکنون می‌توانم پیش‌بینی کنم [این که] گذشته از عیب‌جویهای مردمان حسود و عنود، از سه جهت ممکن است مورد اعتراض و ایراد و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم:

۱. ابو عمرو کلثوم بن عمرو بن ایوب شامی، کاتب و شاعر بلیغ و معروف و از شعرای عباسیه و معاصر خلیفه بأمون الرشید عباسی بوده.
۲. هر کس شعری بگوید یا کتابی بنویسد، هدف تیرهای زنده‌ی دشمنان و زبانهای تند آنها قرار گیرد، مگر آن کسانی که به دیده عدل و انصاف بنگرند و بدون هوا و هوس حکم بنمایند و این قبیل اشخاص بسیار کم هستند.
۳. منظور از داعی، مؤلف کتاب است.
۴. بندگان خاص خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به تواضع و فروتنی راه می‌روند و هرگاه مردم جاهل به آنها خطاب و عتابی کنند، با سلامت نفس و شیرین زبانی پاسخ گویند. (سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۶۳).

اعتراض اهل ادب و جواب به آنها

۱- نخست، اعتراضی است که فضلاء و اهل ادب، به ظواهر عبارات و معانی عالی‌ه‌ی این کتاب خواهند نمود که: چرا این کتاب، از مضامین بکر ادبی و معانی بلند فلسفی و علمی و، سجع و قافیه برکنار می‌باشد؟

در پاسخ می‌گویم: قبلاً تذکر دادم که داعی در تمام عمر هیچ‌گاه قصد خودنمایی نداشته‌ام، بلکه از روی واقع، آن ذره که در حساب ناید، من هستم.

ثانیاً: عقیده‌ی داعی این است که گوینده و نویسنده، یا باید رسماً در مجلس درس و بحث فضلاء صحبت کند و برای آنها بنویسد، یا برای عموم و طبقه‌ی متوسط.

بدیهی است که در این قبیل موضوعات، فضلاء و اهل علم و فلسفه کتابهای بسیار نوشته‌اند [طوری که] تکرار و تحریر نظیر آنها برای فضلاء و طبقه‌ی خواص زیره به کرمان بردن است؛ کحامل التمر الی هجر و داعی مسودة الی النضال، ولی برای عموم و طبقه‌ی متوسط که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، گفتن و نوشتن مطالب علمی و فلسفی به کلی غلط و بی‌فایده و موجب تضییع عمر آنهاست؛ بایستی مطالب عالی با بیانی ساده ادا شود.

ثالثاً: محرک داعی در اقدام به این کار، آن بوده است که قلم به دست گرفته و با ابتکار قوه‌ی فکریه و علمیّه کتاب جالبی تحویل جامعه بدیم، بلکه چون باب مناظرات، باز و مطالب عالی‌های با زبان ساده ادا شد و در دفاتر و مجلات ثبت شده بود، مقتضی موجود گردید که از نظر مسلمین، خاصه هموطنان گرامی بگذرد تا منصفانه قضاوت به حق نموده و فریب فریبندگان را نخورند.

لذا این کتاب، همان محاضرات و گفتگوهای است که بین داعی و چندتن از علمای تسنن رخ داده و ارباب جراید و مجلات هند به وسیله‌ی مخبرین تندنویس حاضر در مجلس مناظره، ضبط و در نامه‌های یومیّه و هفتگی خود منعکس کرده‌اند و داعی در طی این کتاب، همان سخنان و گفتگوها را که از روی جراید و مجلات استنساخ نموده، بدون جرح و تعدیل به نظر قارئین محترم می‌رسانم.

فقط در بعض جملاتی که بین ما رد و بدل گردیده (ولو با جرّیه منطق و دلیل و برهان جواب داده شده)، به مقتضای وقت برای آن که بهانه به دست بازیگران و ایادی مرموز داده نشود، از نقل آنها در این مجموعه خودداری و در نقل اسناد و مدارک و عبارات اخبار و مطالب تازه‌ای که لازم بود نیز به اقتضای حال، تجدید نظر بیشتری نموده و مبسوط‌تر در معرض افکار اهل علم و انصاف قرار داده‌ام.

امیدوارم که اهل علم و فضل و ادب، با نظر ساده و اصلاح به این کتاب بنگرند و از خرده گیری و انتقادات ادبی صرف نظر نمایند و چنانچه به سهو و اشتباهی برخوردند غمض عین^۱ فرموده و در مقام اصلاح باشند؛ چه آن که سهو و نسیان، عادت ثانوی بشر است و غیر از ذوات مقدسه‌ی انبیای عظام و اوصیای کرام، از این لغزش احدی میرا نیست.

اعتراض اهل خبره و جواب به آنها

۲- اعتراضی است که ممکن است اهل خبره بنمایند که: در این کتاب [مطلب] تازه‌ای نیست، بلکه همانهایی است که در طی هزار و سیصد سال گفته و نوشته و به کرات تکرار گردیده و در کتب علما موجود است.

[در] جواب می‌گویم: موضوعات دینی، فرضیات علمی و مباحث ریاضی و فلسفی نیست که با تغییر زمان عوض گردد و ابتکاری ایجاد شود.

قرآن مجید و اخبار وارده و احادیث منقول و وقایع تاریخ عوض شدنی نیست و البته هر خلفی^۲ از سلف^۳ خود بهره‌مندی دارد. داعی هم آنچه دارم و بهره برداشته‌ام، از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث منقول و وقایع وارده و تحقیقات ارباب علم و دانش بوده که در حافظه‌ی خود، ضبط و به موقع ابراز نمودم.

اعتراض محافظه کاران و جواب به آنها

۳- اعتراضی است که ممکن است افراد ساده‌ی محافظه کار ظاهرین طالب اتحاد اسلامی بنمایند که: سزاوار نیست به وسیله‌ی نطق و قلم تحریک احساسات شود و این قبیل کتب ممکن است تحریک احساسات نماید و بالاخره، موجب تفریق کلمه و دودستگی گردد.

بدیهی است، آیین تقوا ما نیز دانیم. اگر ابتدا قلم به دست گرفته و خارج از علم و منطق و ادب جملاتی نوشته و حملاتی نموده و تهمت‌هایی بزنیم، قطعاً سزاوار نیست.

ولی شخصاً با نظر محافظه کاران ظاهرین؛ یعنی آن اشخاصی که معتقدند با ذکر حقایق نباید موجب ازدیاد رنجش اهل تسنن گردید، تا جایی که هیچ نوع مباحثات علمی و منطقی نشود و در مقابل تهمت‌ها و اهانت‌ها هم هیچ جوابی داده نشود، موافق نیستم و این روش را کاملاً به زیان عالم تشیع می‌دانم.

۱. چشم پوشی کردن.

۲. آیندگان، بازماندگان.

۳. گذشتگان، پیشینیان.

زیرا به شهادت تاریخ، دیده شده [که] هر قدر از طرف ما سکوت و پرده‌پوشی و محافظه‌کاری گردیده، از طرف بعضی از آنها بدون رعایت هیچ اصلی از اصول علم و دانش و ادب و تمدن و تدین، پیوسته حملات شدیدی توأم با تهمت و اهانت، قلمأ و لسانأ و عملاً به ما شده و جامعه‌ی شیعی‌ی پیروان اهل بیت طهارت را مورد تاخت و تاز خود قرار داده‌اند.

از راه تجربه، ثابت و محقق آمده که هر چند از در محبت و دوستی وارد شده‌ایم و به تمام اعمال خلاف عقل و شرع آنها با دیده‌ی اغماض نگرسته‌ایم و تمام فحشها و تکفیرها و تهمت‌هایی را که بعضی نویسندگان آنها به مقدسات ما داده‌اند صرف نظر کرده‌ایم، در روش و رفتار آنها ذره‌ای تغییر پیدا نشده، بلکه جری‌تر شده‌اند و هر موقع که وقتی به دست آوردند نیشهای خود را زده و ما را مورد حملات شدید قرار داده و به طبقه‌ی عوام، مشرک و کافر معرفی نموده‌اند.

بدیهی است، با تمام این مقدمات، چنانچه اشخاصی رعایت نزاکت و جانب دوستی را بنمایند و حاضر به دادن جواب نشوند، قطعاً در حدود وظیفه‌داری قصور نموده‌اند.

نه این است که تصور رود داعی مخالف اتحاد فیما بین مسلمین باشم، بلکه طبق آیات قرآنی و دساتیر عالی‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی معصومین از عترت طاهره، جداً طرفدار این معنی هستم؛ چون سعادت و سیادت و قومیت و ملیت اسلامیان در اتحاد عموم طبقات مسلمین است، ولی رعایت این معنی و حفظ نزاکت و ملاحظه‌ی دوستی و اتحاد وقتی مستحسن^۱ و مثمر ثمر است که از هر دو طرف رعایت شود.

نه آن که ما به عنوان رعایت اتحاد و دوری از نفاق غمض عین نموده، سکوت اختیار نماییم [و] برعکس، پیوسته از میان آنها افرادی برخاسته و بر خلاف مآلیم فرسائی نمایند، چنین سکوت و غمض عینها، قطعاً به ضرر ما تمام می‌شود.

به طور قطع، داعی طالب حفظ دوستی و صمیمیت با برادران اهل تسنن و خواهان تحکیم روابط بین فرق اسلام و آرزومند حسن تفاهم کامل با آنان هستم و صلاح اسلام و اسلامیان را در حصول این وضعیت می‌دانم، ولی به شرط آن که برادران اهل تسنن و علما و زعما و قائدین و زمامداران آنها هم، خود را پای بند به این اصول و طالب این دوستی و یگانگی و اتحاد بدانند، و الا دوستی یک‌طرفی و رعایت یک‌طرفی و گذشت و غمض عین یک‌طرفی، قابل دوام نیست.

چه خوش بی، مهربانی از دو سر بی که یک سر مهربانی، درد سر بی این ترتیب و روش یک طرفه و رعایت آن از جانب ما بوده است که در هر دوره‌ای از ادوار، مخصوصاً در این ادوار اخیر، بعضی از نویسندگان وقیح و بی‌همه چیزی که خود را به نام «سنی» معرفی نموده‌اند، وادار نموده [که] به نوشتن کتابها و مقالات، جسارتها به مقدسات مذهبی ما بنمایند و امر را به عوام بی‌خبر کاملاً برعکس نشان دهند.

و عجب آن که با این همه تخطی و فحاشی و اهانتها و تهمت‌ها، باز خود را ذی حق بدانند و اگر فردی یا افرادی از جامعه‌ی شیعه در مقام جواب و دفاع از حقوق حق‌هی خود برآید، او را مورد حملات قرار داده و هزاران کلمات زشت و تهمت‌ها، که عادات دیرینه‌ی آنهاست، به آنان بزنند؛ (چون خربهی عاجز، فحش و تهمت و اهانت است)، اول العی الاختلاط.

واعجب از همه آن که علمای بزرگ آنها هم جلوگیری از آن قلم‌ها ننموده و آنها را منع از حملات و اهانتها و فحش‌ها و تهمت‌ها نمی‌نمایند. برعکس، گله از ما می‌نمایند که چرا جواب آنها را می‌دهید و سکوت اختیار نمی‌کنید؟

مادامی ما سکوت و غمض عین می‌نماییم که آنها هم رعایت این معنی را بنمایند.

وقتی ما دیدیم امثال احمد/عین‌ها، قسیمی‌ها، محمد ثابت‌ها، کرد علی‌ها، موسی جبار الله‌ها و غیرهم را، که در مقام جسارت به مقدسات مذهبی شیعه برآمدند [و] علمای بزرگ اهل تسنن از جامع الازهر مصر و سایر مراکز علمی دمشق و بغداد و غیره، رسماً آنها را طرد و از نشر کتب و مقالات آنها (که حکم مواد محترقه را دارد) جلوگیری نمودند، ما هم با کمال صمیمیت دست اتحاد به سوی آنها کشیده و دستشان را صمیمانه فشار داده [و] با اظهار علاقه، تشکیل اتحادیه‌ی بزرگی خواهیم داد تا سیادت و سعادت از دست رفته را به دست آوریم.

ولی قطعاً، ایادی مرموز و نویسندگان بی‌باکی در بین‌اند که خود را «سنی» می‌خوانند و نمی‌گذارند چنین اتحاد و صمیمیتی تشکیل شود و پیوسته با نیش قلم‌های شکسته‌ی خود، تخم نفاق و دویت را در قلوب مسلمین می‌کارند.

آیا عقول عقلاء زیر این بار می‌رود و محافظه کارها قبول می‌کنند که پیوسته ما فحش‌ها و تکفیر‌ها را بشنویم و تهمت‌ها را بپذیریم و در مقام جواب برنیاییم؟

آقایان محترمی که می‌گویند: تحریک احساسات نباید نمود، آیا نظری به کتابها و مقالات و حملات بعضی از نویسندگان سنی نما نمی‌نمایند تا ببینند آن قلم‌های شکسته است که تحریک احساسات می‌نماید، نه دفاع‌هایی که علما و دانشمندان شیعه می‌نمایند؟

اگر در ادوار اخیر کتب و مقالاتی از علمای شیعه دیده شود، تمام در مقام جواب و دفاع از

حقوق حقّه، ناچار از بیانات و جملات تندی بوده‌اند. جواب قلمهای تندنویس را باید به تندنویسی داد...

«قطعاً عقل هیچ ذی عقلی قبول نمی‌نماید تا آن اندازه سکوت و غمض عین به کار رود که زیر بار فحشها و تهمت‌ها بروند.

چنانچه داعی، از روزی که مسند نشین تبلیغات گردیدم و وظیفه‌ی بزرگ و عظ و خطابه و دفاع از حریم مقدس اسلام را بر عهده گرفتم، خود را آماده‌ی هر نوع حمله‌ای از اعدای نمودم؛ چون به یقین می‌دانستم [که] جنگ با عادات بخراپی و امیال بشهوانی بشر بسیار مشکل است [و] قطعاً جنگ با عادات ایجاد دشمنی می‌نماید؛ چنانچه هادیان بزرگ و راهنمایان عظیم الشان آدمیت که خواستند آسم کج و معوج را به راه راست بخوانند و از افراط و تفریط‌های حیوانی بازدارند، پیوسته مورد حملات سخت جاهلان قرار گرفتند و از هیچ نوع مخالفتی نسبت به آنها مضایقه ننمودند.

تاریخ حیات و زندگانی انبیا و اوصیای کرام، روی همین اصل پر است از حملات عجیبی که عقول عقلاء را محو و حیران می‌نماید، که مخالفین سرسخت آنها از هیچ نوع عمل زشت و قبیح و تهمت‌های ناروا خودداری ننمودند.

ما هم که خوشه‌چین خرمن انبیا و پیرو طریق‌های آنها هستیم، قطعاً بایستی انتظار حملات شدید و نسبت‌های ناروا را داشته و در مقابل شناید و تهمت‌ها صابر باشیم تا با موالی خود محشور و اجر و مزد کامل نصیب ما گردد.

به حمدالله تعالی، تاکنون هم امتحان خود را داده که هر اندازه اعدای داخلی و خارجی، داعی را هدف تهمت‌ها و نسبت‌های بی‌جا قرار دادند (و شاید کمتر کسی مانند داعی مورد حملات و تهمت‌های ناروا قرار گرفته باشد) و به وسایل مختلفه تهدید نمودند، نه تنها در مقابل حملات گوناگون، در مقام دفاع از خود بر نیامدم، بلکه ثابت قدم‌تر و استقامت‌بر عقیده‌ام بشتر شد و پیوسته رویه و رفتار و تاریخ تحالات موالی و بزرگان دین، نصب العین داعی و می‌گفتم: الحکم لله. من از حکسم و فرمان حق نگذریم اگر بگذرد تیغ خصم از سرم.

شکر می‌نمایم خدای متعال را که تا به حال با این همه تهمت‌های ناروا و نسبت‌های بی‌جا حفظم نموده و بر احترام و محبوبیت افزوده، تا به مردم بی‌دین ثابت کند که: «من کان لله، کان الله له»؛ هیچ‌گاه بشری قادر به منحوق و حقیقت نخواهد بود.

«گفتند آن یهودان چندان دروغ و بهتان بر عیسی بن مریم، بر مریم و حواری

من کیستم که بر من، نتوان دروغ گفتن نه قرص آفتابم، نه ماه ده چهاری
آن همه تهمت‌های بی جا و نسبت‌های ناروا که به انبیای عظام و اوصیای کرام زدند، از قبیل:
نسبت زنا به موسی کلیم الله و مریم بنت عمران - والدهی ماجدهی معصومه‌ی عیسی علیه - و ساحر
و جادوگر و کذاب و دروغگو خواندن همه‌ی آنها، گذشته از آن که در ثبات قدم و
استقامتشان تزلزلی راه پیدا نمود، درس عبرتی برای ما پیروان آنها گردید که از میدان فحش و
تهمت و تکفیر فرار ننموده، بلکه بر عقیده‌ی خود، ثابت و در میدان مبارزه، قوی‌تر باشیم؛ چه
آن که دیدیم اعادی دین نتوانستند به انواع تهمتها نام نیک آنها را از میان ببرند و آنها را منفور
جامعه نمایند.

مانند معاویه (علیه الهاویه) که برای محو نمودن نام مبارک علی علیه چه جدیتها کرد و به هر
عمل زشتی تشبث نمود [و] با تهمت‌های ناروا، از قبیل: نسبت تارك الصلاة و جاه‌طلبی و ایجاد
فتنه در مدینه و دخالت در قتل عثمان و غیره به آن حضرت دادن، عامه‌ی مردم را به لعن و سب
بر آن بزرگوار وادار نمود، که مدت هشتاد سال در منبر و محراب، علنی و برملا، و الی الحال
در خفاء، مورد عمل اتباع خوارج و نواصب است!!؟.

آنچه امویها سعی و کوشش برای محو نام مبارک آن حضرت نمودند، نتیجه‌ی برعکس
داد؛ خودشان از میان رفتند و نام تنگشان در تاریخ جهان ماند. نشانی حق و باطل همین است؛
«للباطل جولة و للحق دولة».

حتی از قبور آنها هم در عالم اثری نیست. کسانی که دمشق و شام را دیده‌اند، متحیر
می‌شوند [که] با کثرت علاقه‌ای که الحال هم اهالی شام به معاویه دارند، مع ذلک از قبور
بنی‌امیه عموماً و معاویه و یزید خصوصاً اثری نمی‌باشد، ولی قبور عالی‌ی علی و اولاد امجاد آن
بزرگوار علیه در هر گوشه و کنار بلاد، کالشمس فی رابعة النهار، ظاهر و هویدا و مزار عارف و
عامی و شاه و رعیت می‌باشد. حتی در خود شام که معاویه آن خلافت با اقتدار را چند روزی به
کار برد، از قبرش اثری نیست، ولی قبرستان بنی‌هاشم به انوار مقدسه‌ی حضرت هاشم و سکینه و
فاطمه و عبدالله جعفر طیار و غیر هم، حتی بلال، مؤذن آن خانواده، روشن و درخشنده می‌باشد.
علاوه بر قبر با عظمت و قبه و بارگاهی به نام عقيله بنی‌هاشم صدیقه صغری زینب کبری علیه در
یک فرسخی شام که مزار عموم است، جنب مسجد اموی قبر کوچک ظریفی است به نام سستی
رقیه، فرزند دلیند حضرت اباعبدالله الحسین علیه که گویند: موقع اسیری، در خرابه‌ی شام از دنیا

رفته و در همان مکان دفن گردیده. هر سنی و شیعه که از آن جا می‌گذرد، اظهار ارادت می‌نماید.

امروز هم، اتباع همان اقوام عوض آن که از خواندن تاریخ متنبه گردند و از دیدن قبور و نام نیک و بد آنها پند گرفته هوشیار گردند و از اعمال زشت خود دست بردارند، پیوسته باب تهمت را به روی فرد و افراد باز می‌کنند، مانند بقایای خوارج و نواصب، آن ایادی مرموز بیگانه پرست، پیوسته مشغول عملند.

گاهی حمله به علی امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت از عترت طاهره می‌نمایند، مانند: مردوخ (مردود) و امثال او از: مصریها و دمشقیه و غیره. گاهی حمله به علما و مبلغین شیعه نموده که: چرا تبعاً لرسول الله مروج طریقه‌ی عترت و اهل بیت رسالت می‌باشند؟ آنها را به انواع تهمت‌های گوناگون، به هر کسی هر چه بتوانند نسبت بدهند به مقتضای حال او، از قبیل: جمع مال و بی‌امانتی در حقوق مسلمین، و گاهی بی‌قیدی در دین و بی‌عفتی در اخلاق، موهون و متهم می‌نمایند تا عقیده و اعتماد جامعه را سست و به آنها بدبین نمایند تا اثر از کلامشان رفته و محبتشان از دلها خارج گردد، آنگاه به نتیجه‌ی خود که حیران و سرگردان نمودن عوام است، موفق گردند [و] زمینه را برای غلبه‌ی بیگانگان آماده نمایند.

غافل از آن که همانطوری که تهمت‌های به انبیا و اوصیا بلا اثر ماند و محبوبیت آنها روز به روز در جامعه زیاده‌تر شد، امروز هم تهمت‌های به علما و وعاظ و مبلغین که خوشه‌چین خرمن آن ذوات مقدسه هستند، بلا اثر [و] روز به روز در دل‌های مردم بیشتر جا دارند تا دشمنان بفهمند: «مَنْ كَانَ لِلَّهِ، كَانَ اللَّهُ لَهُ».

خدای متعال در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی ۹ (توبه) می‌فرماید: «يُزِيلُ الَّذِينَ أَنْ يَطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

چراغی را که ایزد بر فروزد گریه پشیمانی بسوزد، ریشه‌اش بسوزد. (بلکه ریشه‌اش) بسوزد.

خلاصه‌ی کلام: فحش و تهمت که عادت دیرینه‌ی مردمان بی‌مایه و عنود است، اگر شخصی باشد، قابل تحمل و گذشت و عفو و اغماض است، ولی اگر تهمتها نوعی باشد، قابل

۱. کسی که با خدا باشد، خدا با اوست.

۲. دشمنان دین می‌خواهند که نور خدا را (که آن، چراغ درخشنده‌ی علم و دین و حجت داله بر وحدانیت اوست) به نفس تیره و گفتار جاهلانه و با دهنهای خود (یعنی به تهمتها و تکذیبا که بر زبانها جاری نمایند) خاموش کنند، و خدای متعال نمی‌خواهد مگر آن که دین روشن خود را تمام گرداند، گرچه مکروه طبع کافران و دشمنان دین مبین اسلام باشد.

تحمل و گذشت نیست.

سکوت در این جا بی معنی و جز عجز دلیلی ندارد.

«عیناً مثل آن می ماند که دو نفر هم نبرد در مقابل هم قرار گیرند [و] دست یکی را ببندند و بگویند: صلاح نیست جنگ کنی، صبر و تحمل و سکوت بنما تا ایجاد نفاق و دوئیت نگردد، ولی دست طرف [دیگر] را باز بگذارند که هر چه می خواهد بکند.

قطعاً در مقابل این قبیل اشخاص اگر سکوت شد، علاوه بر ثبوت عجز، باعث گمراهی بی خبران گردد و البته چنین سکوتی جرم بزرگ است؛ برای آن که در حدیث است که رسول اکرم علیه السلام فرمود: «إذا ظهرت البدع، فللعالم ان يظهر علمه و اذا كتم، فعليه لعنة الله».

«البته در امور شخصی، انسان باید با تحمل و با گذشت باشد، ولی در امور عمومی، بر خلاف باید خیلی صریح اللهجه و سخت و سمج باشد.

این درس عمل را از اجداد خود دارم که زیر بار امثال معاویه و یزید نرفتند [و] قیام و مقاومت در مقابل ظلم و بی قانونی نمودند و فرمودند: «الموت، خیر من زکوب الغار».

بدیهی است، هر مظلومی که قادر از دفاع باشد و دفاع از حق خود ننماید، خصوصاً وقتی که مانعی در بین نباشد، قطعاً با سکوت خود، کمک یار ظالم خواهد بود.

در این جا ممکن است مورد سؤال بعضی قرار گیرم که: چه واداشت مطالبی که بین شما و برادران اهل تسنن در سی سال قبل مورد بحث قرار گرفته، الحال به نشر آن اقدام نموده اید؟

البته ایرادی است بجا؛ نظر به آنچه قبلاً عرض کردم که داعی، طالب شهرت و خودنمایی نبوده و به آفات شهرت و خودنمایی کاملاً واقفم (چنانچه عملاً هم دیده اند)؛ تاکنون زیاده از ۳۰ جلد کتاب در فنون مختلفه نوشته ام و ابداً به فکر تظاهر نبوده ام، ولی اخیراً جهاتی محرک داعی در طبع و چاپ این کتاب گردیده:

اولاً: در این ادوار اخیر، مخصوصاً دوره ی فترت بیست ساله، که دست و دهان ما را متحکم بستند و دیگران را آزاد گذاردند، مجالس تبلیغات دینی، مسدود و انواع مجامع ضد دینی و مذهب، مفتوح و به قول سخن گوی شیراز: «سنگ را بستند و سگ را گشودند».

از اطراف، قلم های خیانتکار مفسدان و لسان بازیگران، بنای جولان را گذاردند [و] چون میدان را خالی دیدند هر چه خواستند، گفتند و هر چه توانستند، نوشتند. آری:

۱. زمان ظهور بدعتها، بر عالم است که علم خود را در دفع بدعتها ظاهر نماید و اگر کتمان و خود داری نماید، پس لعنت خدا بر او باد! (امالی مفید، ص ۱۲۴)

۲. مرگ، بهتر از زیر بار ننگ و عار رفتن است. (کشف القمعه، ج ۲، ص ۲۴۱؛ بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۲).

مهر درخشنده چه پنهان نشود شب پسر به بازیگر میدان شود
 - مخصوصاً در مصر (که یکی از مراکز علمی و شهرهای دانش اسلامی امروز به حساب آمده)، متأسفانه ایادی مرموزی جداً به کار پرداختند، نفیاً و اثباتاً خودنمایی‌ها نمودند و به وسیله‌ی نشر کتب و مقالات، امر را بر عوام و بی‌خبران مشتبه نموده و برادران موحد جعفری را، در نظر برادران حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی، مشرک و کافر و غالی معرفی نمودند!
 - ولی بعضی از آنها که نمی‌توانم خود را راضی نمایم و آنها را جزء ایادی مرموز به حساب آورم؛ چون اهل علم و قلم می‌باشند (و داعی به تفاسیر و کتب و مجلات علمی آنها علاقه‌مند و مأنوس می‌باشم)، روی عادت، خلفاً عن سلف، بسیار مؤدب و در لفافه و گاهی از ادب خارج، علنی و برملا، کتابهایی مشتمل بر تهمت‌های ناروا و دروغهای شاخدار، مانند: (السنّة والشیعة) نشر داده و نیشهایی به عالم تشیع زده و می‌زنند.
 - ولی برعکس، بعضی از آنها چنان لکه‌های تاریخی برای خود در تألیفات گذاردند که هرگز پاک نگردد و بعد از گذشت سالها و قرن‌ها دانشمندان بی‌طرف، آنها را مردمان مغرض، یا بی‌اطلاع از وقایع تاریخی بشناسند.

غرض‌ورزی دکتر هیکل مصری

مانند دکتر محمد حسین هیکل، مؤلف کتاب حیات محمد ﷺ که غرض‌رانی یا بی‌اطلاعی خود را، در نوشتن آن کتاب ظاهر نموده!!

چون علی‌القاعده، رسم است کسی که زندگانی فردی از رجال روحانی یا سیاسی را می‌نویسد باید از حین ولادت تا دم مرگ، تمام وقایع زندگانی او را ضبط نماید، و الا اگر نقصانی در آن تاریخ باشد، نویسنده را یا بی‌اطلاع و یا مغرض می‌خوانند و بزرگترین نقص برای مورخ آن است که در نوشتن تاریخ اعمال غرض نماید.

در تاریخ زندگانی رسول اکرم ﷺ یک روز مهمی بوده و آن، می‌جدهم و حجة الحرام سال دهم هجرت است که پیغمبر از سفر مکه (حجة الوداع) برگشته و در صحرای بزرگی به نام «غدیر خم» که منزلگاه نبوده، هفتاد هزار جمعیت حاج، یا به عقیده‌ی بعضی از اکابر علمای عامه، مانند: امام ثعلبی در تفسیر و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران، یک صد و بیست هزار جمعیت را در آن صحرا سه روز نگه داشته، وقت ظهری بعد از نماز منبر رفته، خطبه‌ای خوانده، عهد و پیمانی با مردم بسته و امت را امر به بیعت با علی بن ابی طالب ﷺ نموده؛ و آن سه روز، از روزهای مهم تاریخی زندگانی رسول الله بوده است.

نمی‌دانم چرا آقای دکتر میکل در کتاب تاریخ زندگانی رسول اکرم ﷺ وقایع تاریخی آن روز بزرگ را ذکر ننموده (یا به قول بعضی، در چاپ اول نقل نموده و در چاپ دوم محو نموده)!! اگر بگویند در تاریخ زندگانی رسول الله همچو روزی نبوده، قطعاً خلاف فرموده‌اند؛ برای آن که علمای بزرگ سنی عموماً و کسانی که مراتب علمی آنها به مراتب از آقای دکتر میکل بالاتر بوده، در کتب معتبری خود ثبت و ضبط نموده‌اند.

برای کشف حقیقت و پی بردن به اسناد حدیث غدیر و این روز مهم تاریخی از کتب اکابر علمای عامه، مراجعه کنید به جلسه‌ی هشتم همین کتاب، تا بدانید چنین روزی وجود داشته و بسیار مهم هم بوده است.

پس چرا ایشان ننوشتند؟ قطعاً نمی‌توانم بگویم بی‌اطلاع از تاریخ بوده‌اند؛ زیرا کسی که به مقام استادی و وزارت فرهنگ می‌رسد، این اندازه بی‌اطلاع از تاریخ نخواهد بود، آن هم تاریخ اسلام. پس حتماً غرض ورزی گردیده و تحت تأثیر عادت قرار گرفتند و خیال نمودند به نوشتن ایشان یا امثال ایشان، حق از میان می‌رود و حال آن که ایشان خود را ضایع نمودند، و الا محال است حق از میان برود.

نیست خفا شک عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب
هزار و سیصد سال متجاوز است که امویها و خوارج و نواصب و اتباع آنها خواستند این چراغ را خاموش کنند، نتوانستند، چگونه آقای میکل و امثال آنها چنین قدرتی دارند؟ قطعاً جز فضاحت در دنیا و آخرت، نتیجه‌ای نصیب آنها نخواهد گردید.

به قول امام شافعی (محمد بن ادریس) که گویند: تعجب است از حالات علی بن ابی طالب علیه السلام که دشمنان آن حضرت از روی بغض و کینه فضایل او را پنهان می‌دارند و دوستان او از راه تقیه و ترس از اعدای، حقایق را اظهار نمی‌دارند، مع ذلک تمام کتابها، از دوست و دشمن، پر است از فضایل و مناقب آن حضرت.

پس معلوم می‌شود [که] حق و حقیقت هیچ گاه زیر پرده نمی‌ماند، مانند آفتاب که اگر چند روزی زیر پرده‌ی ضخیم ابر بماند، عاقبت ظاهر خواهد گشت.

بدیهی است، مورخ و نویسنده، هر کس و دارای هر عقیده باشد، قلم که به دست گرفت باید بی‌طرفانه بنویسد و اگر خیلی بی‌طاقت و عصبانی و ناراضی از پیش آمد تاریخی می‌باشد، پاورقی بدهد و مخالفت خود را ظاهر کند (چنانچه بعضی نمودند)، نه آن که به کلی ترک نقل نموده و خود را مغرض معرفی کند. واقعاً جای بسی تأسف است که جزئیات زندگانی آن حضرت، حتی امور داخلی خانوادگی را که اخلاقاً نباید بنویسد، مانند: شوخی و مزاحی که با

عایشه در بستر بیماری نموده، نوشته است، ولی یک چنین واقعه‌ی مهمی که در حضور هزاران نفر صورت وقوع یافته، ترک نموده! نعوذ بالله من التعصب و العناد. خلاصه، از این قبیل نویسندگان که تحت تأثیر عادت قلم فرسایی کرده‌اند، بسیار می‌باشند.

ولی بعضی از آنها تندتر رفته و قلمهای شکسته‌ی خود را برخلاف حق و حقیقت روی ورق پاره‌ها آورده و حقایق را مستور و با اسلام و اهل بیت پیغمبر علیه السلام به جنگ برخاسته‌اند.

واقعاً جای بسی تأثر است! افراد دانشمندی که به مقام استادی در جهات علمی و ادبی برسند، بدون تفکر، روی عادت، کتابهایی بنویسند و مطالبی در آن درج نمایند که به کلی خالی از حقیقت، و صرف افترا، و هر بیننده‌ای را به تعجب آورد که: چگونه مرد دانشمندی، سند بی‌اطلاعی یا غرض‌ورزی خود را در دسترس عموم قرار داده؟!۱

احمد امین مصری و «فجر الاسلام»

مانند احمد امین، نویسنده‌ی معروف مصری، که دو کتاب از تألیفات او به نام فجر الاسلام و ضحی الاسلام به دست ما رسیده، با مقدمه‌ای که دکتر طه حسین بر آن نوشته و در آخر آن مقدمه صریحاً می‌گوید: «بدون ترس و خوف می‌گویم که من و احمد امین با هم متحدیم تا حقایق را مجرد نموده و در معرض عموم قرار دهیم»!

باید به آقای طه حسین گفت [که] اشتباه کرده و از تاریخ عبرت نگرفته‌اید، که از هزار سال قبل تا به حال برادران شما قوی‌تر از شماها اتحاد نمودید و نتوانستند نور ولایت را خاموش کنند؛ برای آن که در قرآن می‌فرماید: «وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُّورٍ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

مطالبی که در این کتاب نوشته شده، هرگز از قلم یک عالم متدین سنی و مرد دانشمند مطلع منصفی جاری نمی‌گردد؛ زیرا از لابلای اوراق این کتاب، عین عقایدی که قرن‌ها خوارج و نواصب نوشته‌اند و تهمت‌هایی که به عالم تشیع زده‌اند، ظاهر و هویدا می‌باشد، و کاملاً بی‌اطلاعی از عقاید ملل یا غرض‌رانی نویسنده، بارز و آشکار است.

ولی شنیده‌ام به واسطه‌ی جوابهایی که داده شده و فشارهایی که به مؤلف وارد آمده، در چاپ جدید بعض مطالب را حذف نموده‌اند.

چون چاپ دوم را ندیده‌ام، نمی‌توانم قضاوت در چگونگی آن بنمایم، ولی همین قدر می‌دانم [که] عقلاً و منطقاً، بلکه دیناً، حذف کردن تهمتها تنها مفید تام نیست، بلکه باید صریحاً بنویسند: آنچه قبلاً نوشتیم، خالی از حقیقت بوده.

۱. و البته خداوند نور خود را هر چند کافران خوش ندارند، محفوظ خواهد داشت. آیه‌ی ۸ از سوره‌ی ۶۱ (صف).

ثانیاً: بر فرض صحت، در کتاب عربی، حذف کردن، جبران خسارتهایی که از ترجمه‌ی فارسی آن اگر به بعضی جوانان پارسی زبان بی‌خبر بی‌خرد وارد آمده، نمی‌نماید. لذا، ما ناچار شدیم برای بیداری آن دسته جوانانی که اگر تحت تأثیر کلمات فریبنده‌ی این قبیل نویسندگان بی‌مغز قرار گرفته‌اند، با نشر این کتاب، کشف حقایق نماییم.

جواب کاشف الغطاء به احمد امین در کتاب «اصل الشیعه»

خوشبختانه وقتی آن کتاب را مطالعه نمودم که کتاب مقدس اصل الشیعه و اصولها، تألیف آیه الله مجاهد فخر الشیعه و ناصر الشریعه، حضرت آقای شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (دامت برکاته)، از نجف اشرف در جواب او منتشر شده بود.

(الحق، کتابی است بسیار عالی و متین و ساده، و بر هر فرد شیعه لازم است [که] یک جلد از آن کتاب را در منزل داشته باشد و به اهل بیت خود بیاموزد، تا به حقیقت مذهب خود آشنا شده و فریب بازیگران را نخورند).

خداوند متعال، توفیق کامل عنایت فرماید به فاضل دانشمند معاصر، شاهزاده والاتبار، علی رضا میرزا خسروانی که برای استفاده‌ی فارسی‌زبانها به پارسی ترجمه نموده‌اند به نام: «ریشه‌های شیعه و پایه‌های آن».

علاوه بر احمد امین، نویسندگان دیگری در مصر و دمشق، چون: محمد ثابت در الجولۃ فی ربوع شرق الادنی، و عبدالله قصیمی در الصراع بین الاسلام والوثنية، و محمد کرد علی در اقراننا و افعالنا، و محمد سید گیلانی در شریف رضی، و شیخ محمد خضری در محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، و موسی جاراالله در الوثیقه فی نقد عقاید الشیعه، و دکتر طه حسین در العثمان و دیگران، به نوشتن کتابها و مقالات و مجلات و جراید، قلوب شیعیان را جریحه‌دار و به تهمت‌های بسیار و اهانت‌های بی‌شمار بین برادران مسلمان (سنی و شیعه) کدورتها ایجاد می‌نمایند.

عجبا! عده‌ای از فضلاء ایرانی هم دانسته یا ندانسته؛ یعنی به ضررهای آن واقف بوده یا نبوده، این قبیل کتب را به پارسی ترجمه نموده و در دسترس جوانان به ظاهر مسلمان بی‌خبر از

۱. مرحوم آیه الله کاشف الغطاء از مفاخر اکابر علمای شیعه و از مراجع تقلید ساکن نجف اشرف بودند، در تابستان گذشته، جهت تغییر آب و هوا به کرد در خاک ایران آمدند، متأسفانه صبح دوشنبه، هیجدهم ذی القعدة الحرام ۱۳۷۳ (هجری قمری) بعد از ادای نماز صبح به سکنه‌ی قلبی دازفانی را وداع گفته، جامعه‌ی مسلمین بالخصوص شیعیان، از این ضایعه‌ی اسفناک متألم و متأثر گردیدند. جنازه‌ی آن مرحوم (قدس سره) با تشییع عمومی ملی و احترامات دولتی ایران و عراق، به نجف اشرف حمل و در مقبره‌ی مخصوصی در وادی السلام دفن گردید.

مبادی اسلام و تشیع قرار داده و آنها را به مبانی عالیهی دین و مذهب مشکوک نموده [اند].
 این کتاب ما، برای مصر و مصریها و احمد امین و امثال آنها آماده نشده؛ چه آن که آنها دیدهی انصاف را بسته و عینک بدبینی زده و با نظر تعصب و عناد حقایق را می نگرند.
 خداوند متعال، در آیهی ۸۲ سورهی ۱۷ (اسراء) می فرماید: «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا».

پس نشر این کتاب، برای بیداری جوانان نارس و برادران بی خبر پارسی زبان می باشد که فریب فریبندگان را می خورند؛ چه آن که دستگاههایی در همین تهران به کار افتاده که گردانندگان آنها به صورت، شیعه، ولی در پس پرده، به عقیدهی وهابیه و نواصب و بقایای خوارج و طرفداران امویها می باشند که علاوه بر نشریات فاسده، با نطق و گفتارهای فریبنده، به نام طرفداری از اتحاد اسلام، جوانان بی خبر را منحرف و متزلزل می نمایند.

(که یکی از آن نشریات، مرتب برای داعی می آمد؛ چون هر کجا سراب را آب و مطالب را وارو نشان می دادند، داعی در جواب بر می آمدم و آنها ناچار می شدند جواب را در نشریهی خود منتشر کنند؛ چون این عمل، برخلاف میل و رویه و ایدهی آنها بود. بعدها از آن نشریات برای داعی نفرستادند تا از جوابهای داعی مصون بمانند و رویهی خود را که اشتباه کاری بر بی خبران باشد، عملی نمایند).

لذا لازم است آن جوانان بی خبر، با کمال بی طرفی و با دیدهی انصاف و بدون تعصب و عناد این کتاب را دقیقانه مطالعه نمایند تا بدانند آن قبیل اشخاص در خارج و داخل، تنها قاضی رفته و اباطیلی به نام حق انتشار دادند، و بفهمند که آنها ایادی مرموزی هستند که برای از هم پاشیدن اساس قومیت و ملیت ما فعالیتهایی می نمایند، بلکه بی دینانی هستند [که] مستقیماً یا غیرمستقیم دست نشاندهی بیگانگان و مرتبط با دستگاههای جاسوسی آنها که به قول امروزها افراد حساس ستون پنجم بیگانگانند که وظیفهی آنها در این مملکت، تولید نفاق و اختلاف در بین جوانان شریف و ملت نجیب ایرانی می باشند.

این قبیل اشخاص در لباسهای مختلف مشغول انجام وظیفه اند، حتی در لباس مقدس روحانیت (که به حمد الله ملت به خوبی آنها را می شناسند)، مانند گرگی که به جلد میش رفته یا دزدی که عمامه به سر گذارده، برای ربودن گوهر گرانبهای ایمان مردم خودنمایی می کنند.

۱. و ما آنچه از قرآن می فرستیم، شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است، ولیکن ظالمان را به جز زیان چیزی نخواهد افزود.

چنانچه در نیم قرن اخیر، بسیاری با این لباس مقدس به نام طرفداری از اتحاد اسلام، تیشه به ریشه‌ی اسلام و تشیع می‌زدند و مرام نواصب و خوارج را به صورت دلسوزی دین در جامعه نشر داده [و] گاهی انکار رجعت و معراج رسول‌الله و شفاعت و عزاداری و زیارت قبور اولیاء الله و اهل بیت عترت و طهارت پیغمبر ﷺ [را] نموده و اهانت به مقامات مقدسه‌ی روحانیت و اهل علم و دانش را، حیاً و میتاً، مدار کار خود قرار داده‌اند.

مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن

مانند شیخ مردوخ (مردود) کردستانی (به ظاهر سنی) و بی‌خبر از کتاب و سنت، که به نشر کتابهای جدی ظاهراً به نام طرفداری [از] اسلام (و در معنی، به طرفداری [از] خوارج و نواصب و امویها) نیشهای خود را زده و تخم تفرقه و نفاق را بین مسلمانان پاشیده و باطن کثیف و عقیده‌ی سخیف خود را ظاهر نموده [است].

در دوره‌ی حکومت قبل، از طرف سلطان وقت از شعاع عملیات او جلوگیری شده، بعد از شهریور ۱۳۲۰ که بیگانگان این مملکت اسلامی شیعه را بدون حق اشغال نمودند، پر و بال بازیگرها باز شد [و] جداً نشریات خود را به نفع آنها عملی نمودند.

از جمله نشریات او، کتاب *ندای اتحاد* است (که بر عکس نهند نام زنگی کافور) که از نشر این کتاب نه فقط جامعه‌ی شیعیان را عصیان و متألم نموده، بلکه اکابر علمای اهل تسنن را متأثر و به نشر مقالات در مجلات، او را از خود طرد نمودند.

زیرا در این کتاب، اهانتها و جسارت‌های بالاتر از آنچه بعضی از مصریها نسبت به مقام مقدس امیرالمؤمنین علی ﷺ نمودند، به زیر قلم شکسته‌ی خود در آورده و عقاید خوارج و نواصب و امویها را تجدید نموده [است].

نه همان معرفت [را] به مقام مقدس آن حضرت به وسیله‌ی کتاب و سنت و اخبار نداشته، بلکه ثابت است [که] دشمن سرسخت آن حضرت و طرفدار جدی امویها بوده [است].

در اول آن کتاب با کلمات عوام فریبانه، مانند آدم دلسوز بی‌طرفی دم از اتحاد و یگانگی مسلمین می‌زند [و] فریقین شیعه و سنی را نصیحت [می‌کند] و به رهبری خود، دعوت به ترک عقیده‌ی تشیع و تسنن می‌نماید. وقتی آدمی دقیقانه [آن] کتاب را مطالعه می‌نماید، می‌فهمد که هدف و مقصد و دعوتش به [مانند] نواصب و امویها و پیروی از نیات ناپاک مولای او معاویه بن ابی سفیان می‌باشد، غافل از شعر شاعر عرب که گوید:

و من یکن الغراب له دلیلا یمربیه علی جیف الکلاب^۱

* * *

خدا زان خرقه بیزار است صد بار که صدمت باشدش در آستینی
دیگری گوید:

اذا کان الغراب دلیل قوم یمیدهم سبیل الهالکین^۲

در کتابش دم از اتحاد می زند، در حالتی که به نیش قلم (شکسته‌ی) خود، تخم نفاق پاشیده و به دستور اربابان و با عقیده‌ی ثابت خود، مولانا امیرالمؤمنین را در جمیع مراحل مقصر [دانسته] و معاویه (علیه الهاویه) را تبرئه [نموده] و با منتهی درجه‌ی جسارت، کلمات اهانت آمیز به ساحت قدس آن حضرت وارد نموده؟!

اولین روزی که کتابهای او را خواندم، فهمیدم که صاحب این نام محرف^۳ هرگز سنی نمی‌باشد، بلکه قطعاً اموی و از پیروان عقاید خوارج و نواصب می‌باشد که برای لکه‌دار نمودن برادران اهل تسنن به این لباس درآمده [است].

و یا بی دینی است که برای رسیدن به هدف و مقصد خود، که جاه و مقام و شهرت یا چیز دیگری باشد، مرتکب هر عمل زشت و قبیحی می‌شود.

چنانچه اهالی کردستان، مخصوصاً علمای محترم آنها، به خوبی شاهد حالات او بوده و هستند و از چهل سال قبل که به طرفداری سلاطین و جنگ این ملت بیچاره قیام نموده، عملیات او مورد توجه تمام اهالی غرب ایران، به خصوص مردمان محترم سنندج و کردستان می‌باشد.

عجب است! یک آدم فتنه‌جو اینک طرفدار اتحاد اسلام گردیده و زیر پرده‌ی طرفداری اتحاد، عقاید مشنوم^۴ خود را ظاهر نموده و به شیعیان موحّد پاک و موالی ما عظمت آنها از عترت طاهره تاخته و در خلال سطور کتاب، مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام را نالایق و سفاک، و شیعیان را مشرک معرفی نموده!

والا هیچ سنی، به قول خودشان (چهار یاری)، حاضر نمی‌گردد نسبت به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام که خداوند آیه‌ی تطهیر را در شأن او فرستاده (چنانچه در همین کتاب مشروحاً ذکر شده) و در آیه‌ی مباحله، آن بزرگوار را به منزله‌ی نفس رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی نموده و از

۱. هر کس که کلاغ دلیل و راهنمای او باشد، او را بر سر سگهای مرده می‌برد.

۲. زمانی که کلاغ دلیل و راهنمای قومی باشد، زود است که آنها را به راه هلاکت و نیستی هدایت نماید.

۳. تحریف شده، از اصل برگشته.

۴. زنده.

جميع ارجاس^۱ و نقائص^۲ و خطايا^۳ پاک و پاکيزه و مبرا^۴ فرموده، بتازد و خرده گيرى کند^۵؛ تا آنجا که در ص ۲۳ *ندای اتحاد* (چاپ دوم، ۱۳۲۴ شمسی، شرکت سهامی چاپ فرهنگ) در تحت تیتَر «عمدة مزالتی و مزکات امیز» سیزده سهو و خطا و نقص به آن حضرت نسبت داده که تمام آنها افک^۶ و تهمتیهایی است که از نشریات و جعلیات مولای او، معاویه (علیه الهاوئیه)، و اسباب دست خوارج و نواصب و بقایای آنها بوده و منی باشد.

گرچه این شیخ مردود قابل اعتنا نبوده که نام او برده شود و خیلی هم متأثرم که نام محرف او را اجباراً در این سطور آورده‌ام.

بدیهی است هر کلمه از کتاب^۷ او جوابهای واضح منطقی دارد که این وجیزه‌ی مختصر، مجال نقل تمام آنها را نمی‌دهد، ولی ناچارم برای بیداری و روشن شدن بعضی از جوانان فریب خورده‌ی خواب رفته به بعضی از جهات آن فقط اشاره نمایم:

در ص ۳ کتاب می‌گوید: «در زمان حضرت رسول، اسمی از شیعه یا سنی مذکور نبوده است». راجع به سنی شاید آن طور باشد که نوشته، ولی راجع به شیعه غلط رفته. خوب است خوانندگان محترم برای پی بردن به غلط کاریهای او مراجعه نمایند به جلسه‌ی دوم همین کتاب، تا روشن شوند که شیخ مردود تا چه اندازه مانند مولایش معاویه، کذاب و دروغ‌پرداز بوده [است].

ایضاً در همان صفحه می‌گوید: «و مؤسس اساس تشیع، ابن سباء یهودی بوده». جواب ترهات او در جلسه‌ی دوم داده شده [است].

و در ص ۵ می‌گوید: «در قرن دهم هجری، دوره‌ی سلطنت شاه اسماعیل، مذهب تشیع در ایران رسمیت پیدا نموده». جوابش در جلسه‌ی دوم داده شده [است].

و نیز در همان صفحه می‌گوید: «ابوبکر، اسن^۸ و آورع^۹ و آلی^{۱۰} به مقام خلافت بوده، به این جهت مهاجر و انصار با نهایت رغبت با او بیعت کردند».

اولاً: جواب اسن بودن ابی‌بکر در جلسه‌ی هفتم و دهم داده شده [است].

۱. نجاستها، ناپاکها.

۲. عیبا.

۳. لغزشها.

۴. چنانچه در جلسه‌ی هفتم همین کتاب مشروحاً بسط کلام داده شده است.

۵. دروغ، تهمت، نسبت ناروا.

۶. مس‌تر.

۷. باتقواتر.

۸. لایق‌تر، شایسته‌تر.

ثانیاً: جواب آورع و الیق بودن ابی بکر را در جلسه‌ی نهم مطالعه خواهید فرمود.
و در ص ۶ می‌گوید: «دلیلی بر خلافت امیر موجود نبوده. برای روشن شدن دلیل و نص
مراجعه شود به جلسه‌ی پنجم، تا حقیقت واضح گردد.»
و در همان صفحه، منع نمودن عمر، پیغمبر علیه السلام را از وصیت و مانع شدن از آوردن قلم و
کاغذ جهت اجرای امر وصیت را اعتراف نموده، ولی در مقابل تأویلات بارده^۱ می‌نماید.
برای پی بردن به اصل حقیقت، لازم است مراجعه شود به جلسه‌ی هشتم همین کتاب.
در ص ۷ حدیث با عظمت غدیر را به عنوان دلیل بر خلافت و امامت انکار نموده و مطلب را
بسیار ساده و کوچک جلوه می‌دهد. بسیار لازم است [که] خوانندگان محترم مراجعه کنند به
جلسه‌ی هفتم همین کتاب، تا عظمت مطلب را واضح و آشکار مشاهده نمایند و لعن بر کذاب
و دروغگو بنمایند.

در ص ۸ می‌گوید: چون ابوبکر، مونس و یار غار پیغمبر علیه السلام بوده و در مرض موت به امر
آن حضرت نماز را با امت خوانده، تمام امت بالاتفاق با میل و رغبت تمام با او بیعت کردند.
اولاً: توقف و مصاحبت چند روزه برای ابی بکر ممکن است افتخاری باشد (چه آن که هر
جاهلی در مصاحبت عالم افتخاری دارد)، ولی چنین مسافرت و مصاحبتی هرگز دلیل بر ثبوت
خلافت نخواهد بود. علاوه بر آن که جواب آیه‌ی غار و استشهدا به آن را در جلسه‌ی پنجم
داده‌ایم.

نماز خواندن ابی بکر با امت (به فرض ثبوت) دلیل حق تقدم در امر خلافت نخواهد بود
ثانیاً: نیابت نماز ابی بکر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طور قطع ثابت نیست. بر فرض ثبوت، دلیل بر
حقانیت و حق تقدم بر خلیفه‌ی منصوب ابوالفضائل نخواهد بود.
چه خوب است برای تقریب اذهان مثلی آوریم: اگر پادشاهی که ولیعهد ثابت دارد، هرگاه
در بسیاری از کارها، از قبیل: افتتاح امکنه، یا استقبالها، یا شرکت در جشنها و غیره، فردی از
بستگان را به عنوان نماینده‌ی خود بفرستد، آیا پس از مرگ پادشاه، آن نماینده می‌تواند با
عده‌ای طرفدار دعوی نیابت سلطنت نموده و ولیعهد ثابت را از کار برکنار و خود را سلطان
بخواند، به دلیل آن که روزی به نمایندگی پادشاه در فلان امر، یا جشن و یا استقبال شرکت
نموده و یا در مسافرت چند روزه‌ای با پادشاه بوده‌ام؟ قطعاً جواب عندالعقلاء منفی می‌باشد.
مثل دیگری نزدیکتر به مطلب عرض کنم که: اگر فقیه و مجتهدی مریض گردد و فردی از

اصحاب خود را به نیابت بفرستد و نماز جماعت را با مردم بجای آورد، آیا پس از وفات آن مجتهد و فقیه، آن نایب نماز جماعت به استمساک نیابت نماز می تواند خود را جانشین آن فقیه مجتهد معرفی نموده [و] بگوید: مسلمین مجبورند تقلید از من نمایند و اگر تمرد نمایند، از ربقه ی اسلام خارجند؟!.

و اگر جماعتی مخالفت نمایند و بگویند: چون ولیعهد موجود است و این مقامی است که احاطه ی علمی بر ظاهر و باطن شرع و شریعت در آن لازم است، علاوه بر واجد بودن جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده، فقط به محض چند رکعت نماز نیابت خواندن یا چند روز در مسافرت رفیق راه مجتهد بودن، ایجاد فقاہت نمی نماید.

آتش بر در خانه ی آنها بیرند و با فحش و اهانت آنها را بکشند و بیاورند و مجبور نمایند که تسلیم گردند به جانشینی مجتهد و فقیه، و اگر قبول نمایند، مشرک و کافر و رافضی خواهند بود؟! آقایان عاقلانه قضاوت نمایند! آیا جانشینی فقیه و مجتهد، علم و دانش و احاطه ی استدلالی بر احکام و قواعد دین نمی خواهد؟ آیا به محض نیابت نماز جماعت، فقاہت برای یک مسأله گو - هر اندازه هم آدم خوبی باشد - ثابت می گردد که مردم وظیفه دار باشند تقلید از او بنمایند؟!.

همچنین است موضوع نماز خواندن ابی بکر یا امت [که] بر فرض ثبوت، دلیل بر اثبات خلافت و امامت مسلمین نخواهد بود.

چه آن که ثبوت خلافت علاوه بر نصّ جلی، عصمت و اعلیّت و افضلیّت من جمیع الجهات می خواهد.

منصفانه قضاوت کنید!

آیا چند شبی در مسافرت با پیغمبر بودن، یا چند رکعتی نماز با امت خواندن (شما را به خدا قسم انصاف دهید!) برابری می کند با آن همه نصوص جلیه و خفیّه و فضایل و کمالات، از قبیل: حدیث الدار همراه احادیث بسیار دیگر مانند: حدیث المنزلة و حدیث المدینة و حدیث المواخات و حدیث الغدير و آیات الولاية و مباحله. بالاخره، [برابری می کند با] نزول سبصد آیه (بنا بر روایات اکابر علمای عامه که هر یک علی حده در متن کتاب مندرج است) در شأن مولانا امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام؟

آیا آن کسی که بالفرض چند رکعتی نماز جماعت با مردم خوانده، اولی به مقام خلافت است؟ یا آن کسی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را لایق مقام خلافت دیده و رسماً او را خلیفه ی

خود قرار داد (نه نیابت به نماز جماعت) و صریحاً با بیان «انت مني بمنزلة هارون من موسي»،^۱ جميع منازل هارونی را به استثنای مقام نبوت برای آن حضرت ثابت نمود که از جمله همان مقام خلافت رسول الله می باشد؟ چنانچه در جلسه چهارم همین کتاب مفصلاً شرح دادم. «فاعتبروا یا اولی الابصار»!

ثالثاً: جواب از اجماع و تبعیت تمام امت را در جلسه هفتم مطالعه نمایید تا به معنای اجماع و تبعیت تمام امت پی ببرید.

رابعاً: جواب کذب و دروغ شاخ دار او را که نوشته: «تمام امت به میل و رغبت بیعت نمودند»، در جلسه هفتم مطالعه نمایید تا کذاب مفتری بازیگر را بشناسید.

درص ۹ نوشته است: «علی و فاطمه علیهما السلام در موضوع فدک، به حکم ابی بکر قانع و متقاعد شدند. برای پی بردن به اصل حقیقت مطلب، مراجعه نمایید به جلسه هفتم همین کتاب تا روشن و بیدار شوید.

و نیز در همان صفحه، اشاره به حدیث حلت در فضیلت ابی بکر می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر من، غیر از خدا بنا بود خلیلی برای خود بگیرم، ابوبکر را خلیل خود قرار می دادم».

این شیخ مردود اگر اهل فضل و کمال و تحقیق بود، اول مراجعه می نمود به کتب ارباب جرح و تعدیل از اکابر علمای اهل تسنن، آنگاه استشهد به حدیثی می نمود که لا اقل در نزد خود آنها مردود نباشد، و این حدیث نزد محققین اکابر علمای عامه، از جمله ی معمولات و کذب محض است. چنانچه علامه ذهبی در *میزان الاعتدال*، جلد سوم، صفحه ۳۸۹ ذیل ترجمه ی حال عمار بن هارون و قزعة بن سؤید می گوید: «این حدیث، جعل و کذب محض است». بکریون، از این قبیل احادیث در فضیلت ابی بکر بسیار جعل نمودند که در کتب اکابر علمای سنت ثبت است.

در ص ۱۰ می گوید: «اگر علی ذی حق در امر خلافت بود، چرا قیام نکرد [که] حق خود را بگیرد؟» جوابش را در جلسه نهم مطالعه نمایید.

در ص ۱۳ گوید: «علمای بصیر شیعه، اقرار به همدردی ما دارند». اگر این شیخ حقه باز، کذاب نبود، حق بود برای وضوح مطلب به آسیامی آن علما و محل اقرارشان اشاره می نمود؛ چنانچه ما، در متن کتاب ضمن گفتارمان در تمام ده شب، به اقوال دهها [نفر] از اکابر علمای اهل تسنن با تعیین محل و نشانی و کتاب آنها متعرض گردیده ایم که به نظر قارئین محترم می رسد.

از ص ۱۸ تا ص ۲۰ به طرفداری از معاویه دلایل مضحکی اقامه می کند که معاویه را تبرئه و علی علیه السلام را مقصر نشان دهد، و آن بیانات تماماً دلایل محکمی است که این مردود، اموی و ناصبی و از هواخواهان جدی معاویه، بلکه تمام بنی امیه (حشره الله معهم) می باشد.

تا آنجا که در آخر ص ۱۸، بعد از نقل وقایع صفین و تعیین حکمین می گوید: «تابعین امیر دیدند که اظهارات معاویه سراسر مبنی بر تقاضای عدل و دادخواهی است و اظهارات امیر، همه از روی لجاج و عناد و خودخواهی می باشد».

در ص ۲۱ انکار می نماید اهانت به علی علیه السلام را که به زور و جبر آن حضرت را کشیدند و برای بیعت به مسجد بردند، و نیز صدمات به بی بی فاطمه علیها السلام و سقط جنین او را [انکار می کند].

جوابش در جلسه هفتم موجود است، بعد از مطالعه حقیقت آشکار می شود.

در ص ۲۲ توصل به ائمه از عترت طاهره را شرک و کفر و بت پرستی می داند. جوابش در جلسه سوم داده شده [است].

در ص ۲۳ می گوید: «خداوند عالم، رسول خود را به لعنت مأمور نفرموده».

مثل این که این مرد مرموز، با قرآن مجید هم بیگانه بوده و این همه آیات لعن را در قرآن ندیده که صریحاً اقوامی را مورد لعن قرار داده. علاوه بر اخباری که در همین کتاب نقل گردیده که گروهی از امت را ملعون خوانده، برای روشن شدن مطلب و پی بردن به حال این مرد خیال مکار، به جلسه ششم مراجعه نمایید تا حقیقت مطلب را به دست آورید.

گویا این مردک، آیه ۶۰ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را ندیده که بنی امیه را با کمال صراحت لعنت کرده شده نامیده که می فرماید: «وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ» الخ، که مراد از درخت لعنت کرده شده در قرآن «بنی امیه» هستند؛ چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیر خود نقل نموده [است].

و نیز در آیه ۵۷ از سوره ۳۳ (احزاب) می فرماید: «إِنَّ الْوَيْلَ لِمَنْ يَدْعُو اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا».

آنگاه در اخبار بسیاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که علی و فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت نموده و کسی که آنها را اذیت نماید، لعنت خدا بر او باد و خداوند او را در آتش افکند».

۱. حیلہ گر.

۲- تفسیر رازی، ج ۲۰، ص ۲۳۶.

۳. آنان که خدا و رسول را (به عصیان و مخالفت) آزار و اذیت می کنند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.

علاوه بر صراحت در اخبار، به این توضیحی که آن حضرت داده، اذیت کنندگان به علی و فاطمه علیها السلام یا لساناً، یا قلماً (مانند معاویه و امویها) و اتباع آنها، از خوارج و نواصب علیهم لعائن الله (چون کسروی و مردوخ مردود) و امثال آنها، مشمول این آیهی شریفه و ملعون خدا و پیغمبر می‌باشند. برای کشف حقیقت و پی بردن به دلایل بیشتری بر لعن ملعون بن ملعون، معاویه بن ابی سفیان، لازم است مراجعه نمایید به جلسهی نهم، تا روشن و بیدار شوید از خواب غفلت، و دشمنان خدا و پیغمبر را بشناسید.

و نیز می‌گوید: «بر فاسق عاصی، لعن جایز نیست». باز هم می‌گویم [که] این مردک، از قرآن مجید به کلی بیگانه می‌باشد و آیات لعن را درباره‌ی آنها ندیده و دقت نظر در حقایق دین نداشته [است].

چه کنم که مقدمه نویسی مجال شرح و بسط مفصل را به ما نمی‌دهد، و الا با نقل آیات و اخبار و تحقیقات بلیغه، روی نویسنده را سیاه می‌نمودم، ولی برای روشن شدن مطلب اشاره‌ای می‌نمایم که: این مردک نمی‌داند، یا اگر می‌داند به روی خود نمی‌آورد و عمدتاً سهو می‌کند؛ که ما هم می‌دانیم هر فاسق و هر عاصی کافر نمی‌شود، ولی ملعون می‌شود. چه آن که هر عاصی، ظالم و هر ظالمی، ملعون می‌باشد؛ برای آن که مسلم است که ظالمین بر سه طبقه می‌باشند:

طبقه‌ی اول: کفار و مشرکینند که ظلم به خدا نموده و شریک برای ذات اقدس او (جل و علا) قرار دادند. (به موضوع شرک و مشرکین در جلسه‌ی سوم همین کتاب اشاره شده).

طبقه‌ی دوم: ظالمین به نفسند که معصیتهایی می‌نمایند، ولی متعلی به غیر نمی‌باشند.

طبقه‌ی سوم: معصیت کارانی هستند که به جان و مال و ناموس مردم متعرضند، ولو ظاهراً کافر نیستند، ولی ملعونند؛ چه آن که صریحاً در آیات قرآنی آنها را ملعون خوانده‌اند، که از جمله: در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی ۱۱ (هود) می‌فرماید: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ».

و در ص ۲۶ انکار وجود حضرت مهدی آل محمد علیهم السلام را نموده و می‌گوید: «شیعیان گویند: در کودکی، در چاله‌ی آب سامره پنهان گردیده و بعد هم از همان سرداب بیرون می‌آید و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند!!».

این شیخ وقیح مردود و بی‌غال حیل، خجالت نکشیده که چنین دروغ واضحی را نوشته و نتوانسته (و هرگز نخواهد توانست) کتابی را نشان دهد که در آن جا چنین خبری نقل شده

باشد، که حضرت مهدی علیه السلام در چاهی آب پنهان است و از آن جا ظاهر می شود.
 و حال آن که ارباب خیر و تاریخ نوشته اند که: بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام،
 خلیفه معتمد عباسی شنید که کودکی از اندرون بیرون آمد و جعفر (کذاب) را با خطاب تأخیر یا
 عم از مقابل جنازه ی حضرت عسکری بر کنار [نمود] و خود بر آن بزرگوار نماز گزارد. فوری
 امر به احضار آن حضرت داد، وقتی رفتند، دیدند سرداب منزل را آب فرا گرفته و در آخر
 سرداب، حضرت مهدی علیه السلام مشغول نماز است. چون نتوانستند در آب بروند به خلیفه خبر دادند،
 امر داد سقف سرداب را بر سر آن حضرت خراب نمایند. وقتی مشغول خراب کردن شدند، دیدند
 حضرت در سرداب نیست. فلذا معروف شد به سرداب غیبت؛ یعنی آن سرداب، محل غیبت آن
 حضرت گردیده نه آن که در سرداب پنهان گردیده و از آن جا ظاهر شود.

بلکه اجماعی شیعی امامیه و اکابر علمای عامه می باشد که زمان ظهور، آن حضرت از
 مکه ی معظمه جلوه گر می شود و عالم را پر از عدل و داد می کند.

عقیده ی به وجود حضرت مهدی علیه السلام اختصاص به شیعه ندارد، بلکه در کتب فریقین ثبت
 است و جمهور شافعیه و دیگران از علمای اهل تسنن به نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخر الزمان
 و در نماز، اقتدا نمودن به حضرت مهدی علیه السلام را معترفند. برای وضوح مطلب و شناسایی کامل
 به حالات شیخ مردود، به صفحات آخر همین مقدمه و به جلسه ی دهم همین کتاب مراجعه شود.

طول عمر حضرت مهدی خرق عادت است

و نیز در همان صفحه، حضرت مهدی علیه السلام را مورد تمسخر قرار داده و می گوید: «امام هزار و
 دویست ساله، قادر به حرکت نیست و کاری از او ساخته نخواهد بود»!!!

این شیخ کوردل و قبیح، به قدرت خدا عقیده ندارد و نمی داند که این قبیل امور، از نوادر
 طبیعت و جزء خرق عادت است، و خدای قادر توانا بعضی افراد را نادر از میان بشر به این نوع
 عمرهای طویل، ردأ بر ارباب ماده و طبیعت انتخاب می نماید و قوای آنها را هم قویاً محفوظ
 می دارد تا حجت را بر دشمنان کوردل (چون مردوخ و امثال او) تمام فرماید، و نمونه ی کامل و
 شاهد زنده بر این معنی از قرآن مجید، حضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السّلام
 می باشد که در آیه ی ۱۴ از سوره ی ۲۹ (عنکبوت) صریحاً می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾

۱. همانا به تحقیق، ما نوح را به رسالت قومش فرستادیم. او نهصد و پنجاه سال میان قوم درنگ کرد (و خلق را دعوت به
 خدا پرستی نمود).

آنچه به صراحت آیهی شریفه معلوم می‌آید، مدت دعوت قبل از طوفان حضرت نوح نهصد و پنجاه سال بوده، و قطعاً چهل سال متجاوز داشت که مبعوث گردید و بعد از طوفان هم به نقل روایات، چهارصد سال دیگر هم جهت تمثیت امور در امت زندگانی نمود (و جمعی هزار و نهصد و پنجاه سال عمر او را نوشتند)، چنانچه اکابر علمای عامه، از قبیل: طبری^۱ و ثعلبی^۲ و جارالله زمخشری^۳ و امام فخر رازی^۴ ذیل این آیه می‌گویند: این نوع اعمار،^۵ مافوق طبیعت و از عطایای الهی می‌باشد.

پس، پینمبر هزار و چهار صد ساله (یا هزار و نهصد ساله) چگونه از او کاری ساخته بوده؟ همان قسمی که پینمبر هزار و چهار صد ساله (یا هزار و نهصد ساله) همه کاره بوده، از کوری چشم امویها و خوارج و نواصب و تابعین آنها (امثال احمد امین‌ها و مزدوخ‌ها)، امام هزار و دویت ساله هم، همه کار از او بر می‌آید؛ چه آن که خدای قادر توانا، قوای قویه‌ی او را نگهداری فرموده، تا روزی بیاید و انتقام از امثال (احمد امین‌ها و مزدوخ‌ها) بگیرد.

بسن است، بیش از این مجال مزاحمت نمی‌باشد، والا اگر جلوی قلم را رها کنم خیلی گفتنی‌ها هست که در این مختصر و حیزه، مقتضی بیان نیست؛ این مقدار هم ناچار بودم، و الا گفتار این شیخ وقیح مردود، قابل ذکر نیست و اثری در حقیقت اسلام و مذهب حق تشیع ندارد. چه خوش مناسب مقام سروده:

آب درینا کنه از او گنهر زایند - بس دهسان سگی نیلایند

اگر این تیمیه و امثال او با آن کر و فرشان توانستند با نوشتن هزلیات نور خدا را خاموش کنند، این شیخ مردود و امثال او هم می‌توانند!!

چقدر خوش وقت گردیدم وقتی در جراید و مجلات دینی، نامه‌هایی دیدم از علمای بزرگ سنی، مخصوصاً از اطراف کردستان، که از این مرد بی‌باک اظهار انزجار و تفر نمودند و رسماً اعلام نمودند که: مردوخ (مردود) سنی نیست، بلکه خارجی و بیگانه‌پرست است. از جمله دلایل بر بیگانه‌پرستی این مردک و صحّت گفتار برادران بزرگ ما علمای اهل سنت آن که: بعد از جنگ بزرگ اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی، متفقین افرادی را وادار می‌نمودند

۱. تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۱۶۵.

۲. تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۱۶۵.

۳. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۰۰.

۴. تفسیر رازی، ج ۲۵، ص ۴۱.

۵. عمرها.

[که] به نام اتحاد و اتفاق، به مقدسین یکدیگر اهانت نمایند، تا شعله‌ی آتش نفاق مشتعل گردد که از جمله همین مردک از خدایی خبر بوده [است].

فلذا در صفحه‌ی آخر کتاب می‌گوید: «در این هنگام که متفقین هم به ما دست دوستی و همدستی داده‌اند، باید موقع را مغتنم شمرده، سلاطین اسلام، فرمان وحدت و یگانگی را در ممالک خود به موقع اجرا گذارند؛ یعنی به طرفداری متفقین (کفار)، مسلمانان همگی باهم متحد گردند!!

خلاصه: این قبیل اشخاص، نمونه‌ی کامل خودخواهی و بیگانه‌پرستی هستند که می‌خواهند به نام اتحاد و وحدت کلمه، به مقدسات دین و مذهب اهانت نموده و جسارتها ورزیده، دلها را لبریز خون گردانند و مسلمانان را مستعمره‌ی بیگانگان و همدست آنها قرار دهند.

اگر علمای روشن فکر جامع‌الزهر و سایر مراکز علمی برادران اهل سنت هم، نسبت به کسانی که به مقام مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت نموده و جسارتها ورزیده و آن بزرگوار را دروغگو و خطاکار و دنیاطلب و جریص به ریاست و حیا جاه و خونریزی معرفی می‌نمایند و به جامعه‌ی با عظمت شیعه و پیروان اهل بیت طهارت و عترت پاک پیغمبر اهانتها نموده و آنها را رافضی و مشرک و کافر و غالی می‌خوانند و می‌خواهند بین صد میلیون مسلمان شیعه با سایر مسلمین جدایی بیندازند و زمینه را برای غلبه‌ی بیگانگان در عالم اسلامیت مهیا نمایند، علناً اظهار تنفر نموده و بیزاری بجویند، مقدمه‌ی اتحاد مسلمین فراهم می‌گردد [و] امثال ما را به زحمت جوابها و نشر کتابها و مقالات جوابیه وادار نمی‌کنند.

والا تا این جدایی برقرار است و بازیگران و ایادی مرموز در کارند و مذهب حق تشیع را حزب سیاسی به عوام معرفی می‌نمایند، حفره‌ی جدایی روز به روز عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌گردد و پیوسته به نشر کتب و مقالات، عمق و وسعت این حفره زیادتر می‌شود.

نصاری، در مسجد پیغمبر آزاد نه ادای فریضه بودند، ولی شیعیان مسلمان در ادای فرایض و نوافل، در مساجد مسلمین آزاد نیستند!

به سبب همین تحریکات و تزیقات بر غیر حقیقت است که عموم برادران اهل تسنن، به جامعه‌ی شیعه نظر کفر و الحاد می‌نمایند. زمانی که شیعیان موحد از راههای دور جهت ادای فریضه‌ی واجب (حج) شد^۱ رحال^۲ نموده، به قبله گاه خود می‌روند و مورد حملات برادران اهل

۱. البته، این آمار زمان مؤلف است (محقق).

۲. سختی سفر را تحمل نمودن.

تسنن قرار می گیرند و در هر کوی و برزن و خیابان و بیابان، حجازی ها، سعودی ها، مصری ها و بالاخره تمام سنیها (که این قبیل افراد ملتبس به لباس اهل علم و نویسندگان مبغض مغرض، امر را بر آنها مشته نموده اند) به مسلمانان پاک موحد شیعه مذهب و پیروان عترت و اهل بیت طهارت علیهم السلام با نظر کینه و عداوت می نگرند و آنها را مشرک می خوانند و پیوسته به آنها می گویند: اتم مشرکون! ۱۹

واقعاً جای بسی تأسف است! مسلمین صدر اسلام زمانی که بلاد کفر را فتح می کردند به تمام کفار در عقاید و عمل در دین خود آزادی می دادند، و آنها را مجبور به پیروی از طریقه ی اسلام نمی نمودند، بلکه حاضر به اهانت آنها هم نمی شدند.

جتنی علما و مورخین در وقعه ی مباحله نوشته اند: وقتی نصاری نجران برای مناظره وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند، موقع نماز و عبادتشان رسید، به گوشه ی مسجد رفته و مشغول عبادت خود شدند. عده ای از مسلمانان جامد جاهل آن زمان (مانند جهال زمان ما) خواستند از عمل آنها جلوگیری و ممانعت نمایند [که] رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع عمل آنها گردیده، فرمود: «بگذارید ازانها عبادت خود را به جای آورده. لذا در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت، در مسجد بزرگ اسلام نماز نصرانیت و عبادت مسیحیت گزارند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این عمل موافقت و مهریانی، خواست به اهل عالم، معنای آزادی را بفهماند که دین مقدس اسلام، دین جبر و اکراه نیست، بلکه دین دلیل و برهان و منطق است.

ولی متأسفانه، امروز بر خلاف نص صریح قرآن مجید که در آیه ی ۹۴ از سوره ی ۴ (نساء) می فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»، و سیره ی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله (حتی خلفای خودشان)، برادران اهل تسنن (به اغوای بعضی علمای جامد معصب خود) با مسلمانان رفتار کفر و بغضاء می نمایند.

زیرا هر فردی از مسلمانان حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی و زیدی با همه ی اختلافاتی که در اصول و فروع با هم دارند، در معابد عمومی مسلمانان آزادی عمل دارند و مزاحمتی برای آنها نمی تراشند، مگر [برای] شیعیان جعفری، که به جرم پیروی از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله (حسب الامر آن حضرت که در متن کتاب ثابت نمودیم) در مکه ی معظمه و مدینه ی منوره (همان جایی که یهود و نصاری در اظهار عقیده و عمل به دین خود آزاد بودند)، با تازیانه و

۱. به آن کس که اظهار اسلام کند نسبت کفر ندهید و به آنها نگویید که شما مؤمن نیستید (تا مال و جانش را بر خود حلال کنید).

چوب خیزران آنها را می‌زنند که: چرا (به حکم قرآن مجید) سجده بر خاک پاک می‌نمایند و یا قبر رسول خدا ﷺ و محبوب خدا، و رسول خدا ﷺ و اهل بیت آن حضرت را می‌بوسند و سلام بر آنها می‌نمایند!!!

در حالتی که خودم در بغداد و معظم دیدم [که] سنیهای از دور آمده، قبر شیخ عبدالقادر و ابوحنیفه را می‌بوسیدند و توسل به آنها می‌جستند و احدی آنها را منع نمی‌کرد. در مدینه منوره، در پیش روی قبر مبارک رسول الله ﷺ کاشیهای دیوار را به عنوان محل نزول جبرئیل می‌بوسیدند [و] احدی از شرطه‌های حرم ممانعت نمی‌کند، ولی شیعیان که می‌خواهند ضریح رسول الله را ببوسند، آنها را می‌زنند و زجرشان می‌نمایند و مشرکشان می‌خوانند!!!

فقط این فشار و سختیها برای شیعیان موحّد پاک پیروان عترت و اهل بیت طهارت رسول الله ﷺ می‌باشد، و حال آن که صریحاً در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ «کار دین به اجبار و اکراه نیست».

هزار و سیصد سال است تقریباً که این آقایان بی فکر در پی چنین عملیاتی رفته، ولی با تجربیات بسیار به اشتباه بزرگ خود پی نبرده و متنبه نگردیده‌اند که به ضرب تازیانه و چوب خیزران و فحش و ناسزا و تهمت، بلکه قتل و کشتن، هیچ مؤمن موحّدی دست از عقیده‌ی ثابت خود بر نمی‌دارد.

فلذا رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ، آن قاعد عظیم الشان الهی، دستور فرموده که: حتّی به کفار هم فشار و سخت گیری ننمایید، بلکه با ملاحظت و مهربانی و روح و ریحان با آنها رفتار نمایید تا در اثر دیدن برهان و منطق، دلهای آنها نرم و به شما نزدیک شوند.^۱

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر به دام و دامنه بگیرند مرغ دانا را بدیهی است از این نوع عملیات و سخت گیریها جز تأثیر خاطر نتیجه‌ای حاصل نگردد، بلکه قطعاً از این عملیات در دلهای شیعیان، بیشتر رنجیدگی و گرفتگی ایجاد و جدایی حاصل گردد. از قدیم گفته‌اند: محبت، محبت آورد، ولی وقتی محبت نباشد، قطعاً تذکر بار می‌آید.

اگر علمای بزرگ جامع الازهر جلوی بعضی نویسندگان مفسد را نگیرند و از عملیات و مقالات آنها بیزاری نجویند (چنانچه علمای سنی ایرانی از مردوخ (مردود) کردستانی بیزاری جستند)، شیعیان ناچارند به مقتضای مثل معروف: «جواب ناخدا با ناخدا، توپ است در دریا».

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. تفسیر جامع البیان، ج ۳، ص ۲۲.

برای دفاع از حقوق حقّی ثابت خود، جواب تهمت‌ها و اکاذیب و لاطائلات آنها را بدهند. خوشبختانه شنیده می‌شود چندی است [که] جمعی از فضلاء و دانشمندان پاک دل منصف بی‌غرض، از مذاهب مختلفه‌ی اسلامی (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، جعفری، زیدی و غیره) تشکیل مجمعی داده‌اند به نام «دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیه» و هدف آنها شناساندن حقایق مذاهب است به یکدیگر، و مجله‌های ماهانه‌ای نشر می‌دهند به نام «رسالة الاسلام»، که نویسندگان مذاهب مختلفه، معانی مذهب خود را به وسیله‌ی مقالات در آن مجله نشر می‌دهند. امید است این جمعیت موفق گردند تا هدف و مقصد خود را عملی نمایند!

ما کمک و مساعدتی از دارالتقرب انتظار نداریم، مگر آن که حقیقت عقاید ما جعفری‌ها را طبق کتب مؤلفه‌ی علمای شیعه به برادران سنی حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی برسانند، تا به نظر شرک و کفر و کینه و عداوت به جعفری‌ها ننگرند.

اگر دارالتقرب بتواند آزادی نشر کتب را عملی نماید که شیعیان جعفری، تحت قیادت علمای بزرگ، کتب مؤلفه‌ی عقاید حقّی جعفریه را در بلاد اسلامی اهل سنت آزادانه منتشر نمایند (همچنان که کتب علمای اهل سنت در کتابخانه‌های شیعه، آزاد و در دسترس عموم قرار دارد)، به مرور تمام گفتگوها از میان می‌رود و حقیقت و اتحاد جای آنها را خواهد گرفت. بنابر آنچه می‌شنویم و در رسالة الاسلام گاهی می‌خوانیم، بیش از انتظار ما قدمهای بلندی برای تقرب و تألیف قلوب برداشته شده است.

چنانچه فاضل دانشمند آقای محمد تمی تمی، عضو شیعه‌ی جعفری دارالتقرب، نقل می‌نمودند [که] از زمان تأسیس دارالتقرب و جدیتهای فوق‌العاده‌ی اعضای دانشمند بی‌غرض آن، کتابی به وضع گذشته چاپ نگردیده. ما هم پیوسته دعا می‌کنیم و از خداوند متعال خواهیم که این جمعیت را از گزند اشرار و ایادی مرموز محفوظ بدارد!

۱. در همان موقع به جناب آقای تمی عرض کردم که: باورم نمی‌آید اشخاصی که خبث طینت دارند، یا بازیگر دست بیگانگانند، بتوانند از اعمال خود دست بردارند؛ چه آن که منلی است معروف: توبه‌ی گرگ، مرگ است. اصل بد نیکو نگردد، چون که بنیادش بد است.

جناب ایشان اطمینان دادند که دکتر احمد امین در دستگاه دارالتقرب متقبل گردیدند که دیگر قلمی به نحو گذشته بر خلاف حق و حقیقت به کار نبرند. ما هم با اطمینان و حفظ مقام آقای تمی سکوت اختیار نموده و به انتظار آینده ماندیم، طولی نکشید که پیش بینی ما عملی شد.

متأسفانه! باز هم از همان دکتر احمد امین مصری معروف، صاحب کتاب فجر الاسلام، که در حضور حضرت آیه الله مجاهد حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الظلم در مدرسه‌ی علمیه نجف اشرف، با عذر به این که چون از مصادر کتب شیعه حاضر نداشتم این خطا رفته و نادم و مستغفرم، و در جلد دوم به نام ضحی الاسلام جبران می‌نمایم. (چنانچه در مقدمه‌ی اصل الشیعه نگارش یافته)، جنایت تازه‌ای به ظهور پیوست و کتابی به نام المهدی والمهدویه در رد وجود حضرت مهدی

و نیز آن مجمع و یا هر فرد و جمعیتی که سعی و کوشش آنها کشف حقایق و دور بودن از تعصب و عناد و ایجاد اتحاد بین مسلمین می باشد، باقی و پایدار و مؤید به تأییدات خود فرماید. غرض ما هم از نشر این کتاب شبهای پیشاور، بیدار کردن بعضی جوانانی است که ترجمه‌ی *فجر الاسلام* و بعضی کتب دیگر، آنها را مشکوک نموده است.

احمد کسروی و ترهات آن و اشاره به جواب مقالات او

که از جمله آن ایادی مرموز خطرناک که به نفع بیگانگان در مرکز ایران مأموریت تولید اختلاف داشت، احمد کسروی تبریزی بود که قدم را از همی اقرانش بالاتر گذارد و دعوی برانگیختگی (نیوت به خیال خودش) نمود.

بدعتهای بسیار گذارد که یکی از بدع مجنونانه‌ی او، تأسیس روز عید کتاب سوزی بود، که دستور داد به اتباع خود که در روز معین هر کجا هستند، آنچه کتاب علمی، عرفانی، ادبی، حتی کتب ادعیه و سور قرآنی به دست آورند، بسوزانند و غیر از کتابهای خود او چیزی باقی نگذارند، و همه ساله این عمل مجنونانه با تشریفات مخصوصی انجام داده می شد.

چنانچه در ص ۲۳ کتاب *دادگاه خود* چنین نوشته: «یک دسته هم، سوزانیدن *مفاتیح الجنان* و

آل محمد، امام دوازدهم ما شیعیان علیه السلام، منتشر گردید که در سطر آخر مقدمه‌ی آن کتاب با این عبارت ختم کلام نموده که: «والله نسال ان یوفقنا الی احقاق الحق و ابطال الباطل»!!!

معلوم شد که نظر ما صحیح بوده. این قبیل اشخاص از خود اراده‌ای ندارند، بلکه فطرتاً، یا جهت تبعیت اوامر و دستورات موالی خود، وظیفه دارند که هر چند صباح یک مرتبه با قلم شکنجه‌ی خود به جنگ مسلمین برخاسته و با سنگ تفرقه و جدایی، قلوب میلیونها شیعیان موحد را جریحه دار نموده و خود را یزدان اهل علم و دانش، رسوا و مفتضح، و در حضور حضرت صاحب شریعت، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، خجل و منفعل سازند که به جنگ عترت آن حضرت رفته‌اند.

و حال آن که متجاوز از هزار سال است [که] در اطراف وجود مقدس حضرت ولی الله الاعظم محمد بن الحسن مهدی آل محمد علیهم السلام امثال احمد امینها، بلکه بهتر و بالاتر از او، مانند ابن تیمیه و ابن حجر و امثال آنها، ایجاد شبهات نموده و جوابهای شافی و کافی از طرف محققین علمای اعلام داده شده و ثبوت وجود آن حضرت را که به نحو تواتر، طبق احادیث معتبره از طرق علمای اهل سنت، گذشته از روایات شیعه، به ضرورت ذین، واضح و آشکار نمودند. این هم خود لطفی از پروردگار است که به سبب مخالفت مردمان حسود عنود و ایجاد شبهات آنها، روز به روز حق آشکارتر گردد.

به قول ادیب عرب:

طوبت اتباع لها لسان حسود	و اذا اراد الله نشر فضيلة
و در مثل ادبای عرب است: ولو لا النار ما فاح طيب العود.	(وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۸۶: ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۰).
هش کسی بپر طینت خود می تند	مه فشانند نرور و سگ عوسو کند
او عسودی خویش آمد در حساب	نیست خفاشک عسودی آفتاب

۱. نزدیکان، ممنوعان.

جامع الدعوات و مانند اینها را دستاویز گرفته، هوچیگری راه می انداختند و می گفتند: در اینها سوره هایی از قرآن می بوده و شما سوزانیده اید. نادانان نمی دانند که بیشتر بدآموزان و گمراه کنندگان، آیه ها و سوره های قرآن را در کتابهای خود آورده اند و این نشدنی است که ما به پاس آنها، از سوزانیدن آنها چشم پوشیم. قرآن هر زمانی که دستاویز بدآموزان و گمراه کنندگان گردید، باید از هر راهی که هست قرآن را از دست آنان گرفت، گرچه با نابود گردانیدن آن باشد.

و درص ۲۴ همان کتاب، پس از اعتراف به سوزانیدن کتاب مفاتیح الجنان (که مشتمل بر هفده سوره ی قرآن است)، چنین نوشته: «ما بسیار نیک کرده ایم که آنها را سوزانیده ایم، باز هم خواهیم سوزانیده!»

این عمل و دستور او، بهترین معرف جنون و نادانی و بیگانه پرستی او بوده است و به این وسیله، اساس معارف و افتخار و اسلامیت و قومیت ایرانیان را بر باد فنا می داده است.

چون که رد نمودن طریقه ی هر قوم و ملت، به سوزاندن کتب و اساس معارف آنها نیست، بلکه بطلان هر عقیده ای را باید با حربه ی برهان و عقل و علم و منطق به کار برد، نه با سوزانیدن کتب و معارف آنها؛ چنانچه هیچ یک از داعیان حق، اقدام به چنین عمل مجنونانه ای ننمودند.

فقط اسکندر مقدونی در حال مستی امر به آتش زدن کتابخانه ی تاریخی ایران در تخت جمشید (پرس پلیس) داده و فرانسویها کتابخانه ی معروف رم، و عمرو بن عاص به امر خلیفه ی دوم، عمر بن الخطاب، کتابخانه ی اسکندریه را که مشتمل بر تمام کتب یونان و مصر و غالب کتب رومیها بوده، و مغولها کتابخانه ی فوق العاده مهمی را که در شهر آوه، جنب ساره بوده، سوزانیدند و به همین جهت، تاریخ دنیا متزلزل و یا نیست و نابود گردید!! و این اشخاص برای این اعمال، لکه ی سیاهی بر تاریخ خود گذاردند.

و دیگر، احدی چنین دستور مجنونانه ای نداد، مگر کسروی تبریزی که به این دستور، جنون خود را ثابت نمود.

مانند علی محمد باب که هر دو، شاگرد و دستور گیرنده از یک دستگاه استعماری معلوم الحال بوده اند، که گفت: «غیر از کتاب بیان، به هیچ کتابی نباید توجه نموده!!!»

به علاوه، این مرد از حیث اخلاق بسیار تند خو و بد اخلاق و فحاش و وقیح و بی حیا بود، (چنانکه از لابلای سطور و اوراق مطبوعه ی او کاملاً واضح و آشکار است). در مقابله ی با هر قوم و فرقه و در مناظره ی با هر فردی، بسیار وقیحانه و خارج از ادب رفتار می نمود.

گاهی در کتب خود حمله به شیعیان می کرد و شیعہ گری می نوشت [و هزاران تهمت ها و

فحشها و دروغها به آنها نسبت می داد!!

گاهی قدم را بالاتر می گذارد [و] به دختر پاک پیغمبر و امامان معصوم و عزت طاهره رسول اکرم ﷺ جسارتها می نمود که خوانندگان کتابها و مقالات او خیال می کردند [که] او سنی عامی متعصب و یا از بقایای خوارج بی حیا و نواصب است.

بعد، در پیروان دین مقدس اسلام وارد شده و منکر خاتمیت گردیده [و] حمله به تمام شعائر دینی و علمای اسلام، از نجف / اشرف تا جامع الازهر مصر نموده و تمام مبانی دین مقدس اسلام، از توحید و نبوت و امامت تا معاد را با اهانتها و مسخره آمیز بیان [کرده] و مطرود دانسته [است]!!

خلاصه، مأموریت این مرد فاسد تریاکی.... تولید انقلاب دینی بوده، که جوانان بی خبر از همه جا را (که رجال آینده این مملکتند)، با دروغ پردازیهای خود، به اهل دین و مذهب، بدبین و لابی، و پایه‌ی محکم و اساس متین دین مقدس اسلام را متزلزل سازد.

الحق در ادوار تاریخ کمتر همچو بازیگری زبردست برای بیگانگان تهیه شده بود. انقلاب عجیبی برپا نمود، شیخی و صوفی، شیعه و سنی، متجدد و متقدم، و پیر و جوان را به هم ریخته، دروغهایی بافته، تهمت‌هایی به همه زده؛ خلاصه، زمینه ساز قابلی برای ایجاد اختلاف و غلبه (و استعمار طلبی) بیگانگان بود.

در قرون اخیر، بیگانگان ایادی مرموز بسیاری از: یهودیها، بابیه‌ها، ازلیها، بهائیه‌ها، قادیانیها و غیر آنها در این مملکت برای تولید اختلال در نظام و اختلاف بین افراد ملت و بین دولت و ملت تهیه دیدند، ولی باید تصدیق نمود که این مرد مرموز خطرناکتر از همه‌ی آنها بوده و اگر دست انتقام حق او را از میان نبرده بود، ضررهای جبران ناپذیری به نفع بیگانگان، به این آب و خاک و دولت و ملت می رسانید.

الحاصل: سخن کوتاه کنیم و به اصل مطلب پردازیم و علت نشر این کتاب را به عرضتان برسانیم.

نظری به علت چاپ این کتاب

در مدت بیست سال فترت که از یک طرف، بعضی از کتابهای مضره‌ی مصری و اروپایی ترجمه و در دست جوانان ما گذارده شد، و از طرف دیگر کتابهای فریبنده‌ی کسروی، بعضی جوانان بی خبر ما را منقلب و به دین مقدس اسلام، مخصوصاً به مذهب حق‌ی شیعه بدبین نمود!! نتیجه‌ی بزرگی که از این تبلیغات سوء به دست آمد، چند دستگی بزرگی در مسلمانان پیدا شد، بالخصوص تهمت‌ها و دروغهایی که احمد امین مصری و کسروی تبریزی بیش از دیگران به

عالم تشیع بستند، بعضی از جوانان خام شیعه را که از مبادی مذهب شیعه به کلی بی خبر و تقلیداً راهی را می پیمودند، متزلزل نمودند.!!

داعی از دو جهت ناراحت بودم و نمی توانستم آرام بگیرم و ناظر این صحنه ی بازیگری و اعمال زشت و دروغها و تهمت های بی جا گردم:

یکی از جهت آنکه قبلاً ذکر شد که در حدیث وارد است: «اذا ظهرت البدع، فلعالم ان يظهر علمه و اذا کتم، فعليه لعنة الله»، دیدم اگر سکوت نمایم و این حرکات و رفتار را با خونسردی تلقی نمایم و به قدر وسع خود دفاع از حریم تشیع ننمایم، مورد لعنت خدای متعال واقع خواهم شد.

جهت ثانی: مقام سیادت بود که غیرت هاشمیت و جوش سیادت، درونم را می گذاخت و تحریک به مبارزه می نمود.

البته تا آن جا که وظیفه داشتم، در منابر بزرگ و مجالس مهم در حل شبهات و تثبیت عقاید و در رفع اباطیل^۲ آنها کوشیدم [تا] طیفه ی جوانان تحصیل کرده ی روشنفکر را که به داعی نظر نیک دارند (کما این که داعی هم به آنها نظر خاص دارم؛ چون رجال آتیه مملکتند)، به خطرات بزرگ متوجه و آنها را متنبه ساخته و به حقایق دین و مذهب و بازیگری های بازیگران توجه دادم. ولی خیلی میل داشتم [که] مستقلاً کتابی بر رد اباطیل و دروغ پردازی های آنها بنویسم و با حریه ی منطقی و برهان، اساس پوچ آنها را برهم زنم و پرده ی بازیگران را پاره و مردم را آگاه و به حقایق آشنا نمایم.

متأسفانه! گرفتار کسالت ممتدی گردیدم و یک سالی در بیمارستانها گذرانیدم؛ به طوری که قوای خود را از دست داده و توانایی چنین امر بزرگی در داعی نمانده [بود].

و دکترهای مهم تهران و بیروت هم دستور استراحت کامل دادند؛ به قسمی که نه بخوانم و نه بنویسم و نه فکر نمایم و نه تأثر و تألم پیدا کنم.!!

روزی، در پایان فکر بسیار که ناراحت نموده بود، میان بستر بیماری به این نکته متوجه شدم که آنچه این اشخاص عنود بی انصاف از خدا بی خبر در اطراف مذهب حقه ی جعفریه نوشته و تهمتها زده و اخلاعات نموده اند، ممکن است خلاصه ی جواب آنها در کتاب مناظرات پیشاور ما که از روی جراید و مجلات هندی استنساخ نموده [ام]، موجود باشد.

۱. زمان ظهور بدعتها، بر عالم است که علم خود را در دفع بدعتها ظاهر نماید و اگر کتمان و خودداری نماید، پسن لعنت خدا بر او باد! (امالی مفید، ص ۱۲۴؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۰۸).

۲. عقاید باطل و بوج.

لذا در همان بستر بیماری این کتاب را مطالعه‌ی عمیق نمودم و قدری قلبم آرام شد؛ چون دیدم بیشتر شبهات و اشکالات بسیاری که احمد امین مصری و کسروی تبریزی و مردوخ (مردود) کردستانی و دیگران به شیعیان نموده‌اند، در آن جلسات مناظرات، مورد بحث ما قرار گرفته و جوابهایی که داده شده، در این کتاب موجود است.

بهرتر آن دیدم که به مقتضای ما لایدرک کله، لایترک کله، درخواست اکابر علمای اعلام و مراجع تقلید و دوستان فاضل دانشمند با حرارت را که مدت‌ها امر به چاپ این کتاب می‌نمودند، عملی نمایم که جوابی ولو مختصر به آنها داده شده باشد.

هزاران شکر خداوندی را که به داعی بهبود عنایت فرمود تا موفق به نشر این کتاب گردم، و هدف اصلی از نشر این کتاب، متوجه ساختن جوانان منورالفکر روشن ضمیر این مملکت است به حقیقت مذهب حقّی تشیع تا فریب فریبندگان را نخورند.

مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علمای سنت و جماعت است

یکی از مزایای این کتاب آن است که از ورق اول تا به آخر، به استثنای چند خبری که از علمای شیعه نقل شده و مورد قبول آنها هم بوده، بنابر قرارداد قبلی فیما بین ما و آنها (چنانچه در صفحات اولیه‌ی اصل کتاب مشاهده می‌نمایند)، ابتدا استشهادی به اخبار شیعه نمودم و جواب آنها را از زبان علمای خودشان دادم.

یعنی: تمام دلایلی که در این کتاب موجود است، از کتب معتبره‌ی علمای بزرگ اهل تسنن استخراج شده که مورد قبول خود آنها می‌باشد.

چون یکی از شاهکارهای بازیگران که برای فریب دادن بی‌خبران به کار می‌برند آن است که می‌گویند و می‌نویسند که: آنچه اخبار در موضوع تشیع و امامان اثنا عشری نقل شده، ساخته‌ی خود شیعیان است! لذا هر منصف عاقلی که این کتاب را بی‌طرفانه بخواند، پی به دروغ پردازیهای آنان می‌برد و می‌فهمد که تمام این اخبار از کتب معتبره‌ی اکابر علمای تسنن هم به ما رسیده و متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) می‌باشد.

منتها، آنها بعد از نقل اخبار صحیح و صریحه، چون تحت تأثیر عادت قرار گرفته‌اند، تاویلات بارده می‌نمایند، ولی ما به اصل اخبار توجه نموده، بعد از مطابقه با آیات شریفه‌ی قرآنی، به قوه‌ی عقل مورد عمل قرار داده [و] انتخاب احسن می‌نمایم.

ممکن است علما و فضلا، بلکه عموم اهل تسنن در ابتدا از دیدن این کتاب عصبانی شوند، ولی پس از آن که قدری دقیق شوند و بی‌طرفانه، خالی از عادت و با نظر انصاف مطالعه نمایند،

به بی‌غرضی ما پی خواهند برد؛ زیرا وقتی مصادر کتب را دیدند و در مقام مطابقه برآمدند، می‌فهمند که ما در این کتاب زائد بر آنچه علمای آنها نوشته‌اند، نوشته‌ایم. می‌توان گفت [که] این کتاب، لسان علما و دانشمندان عامه و مجموعه‌ی منقوله از کتب معتبره‌ی آنها می‌باشد. نوشته‌های آنها را نقل نموده و با تطبیق بین الاخبار کشف حقایق نموده، تا خوانندگان بی‌غرض با انصاف بدانند که نویسندگان مرموز بی‌انصاف آنچه می‌نویسند، از روی غرض و کینه‌ورزی به اهل بیت طهارت و شیعیان آنها می‌باشد.

اشاره به غلط کاری احمد امین و جواب آنها

مثلاً: احمد امین در فصل اول از باب ۶، ص ۳۲۲ فجر الاسلام، در اخباری که در کتب معتبره‌ی علمای خودشان راجع به علم علی علیه السلام نقل شده، مانند: حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها»، و ندای «سلونی قبل ان یفقدونی»؛ دادن آن حضرت، و کلام «سلونی عن کتاب الله فانی اعلم من نزلت و فی ای شیء نزلت» و امثال اینها گفتگو می‌کند و آنها را از مجعولات شیعه و واهی می‌داند.

ولی عجب آن که در صفحه‌ی بعد، قول عکرمه، غلام بربری (مجهول الحال) را که می‌گوید: «بر تفسیر تمام قرآن واقفم»، نقل می‌کند و رد نمی‌نماید. این نیست، مگر عین تعصب و بی‌اطلاعی از علم درایت و حدیث، یا عناد و لجاج و خبث فطرت.

در فصل اول از باب ۲، ص ۱۳۱، راجع به ابی‌ذر غفاری که دومین مرد پاک از صحابه‌ی رسول‌الله بوده (که خود او هم تا آخر مقالش تصدیق می‌کند که ابی‌ذر از پاکترین اصحاب پیغمبر و مرد متقی و پرهیزکار بوده)، نسبت عقیده‌ی اشتراکی می‌دهد و تهمت‌های ناروا به آن مرد پاک می‌زند و او را [از] اتباع عبدالله بن سبا یهودی می‌خواند!!

و حال آن که در احادیث معتبره‌ی منقوله در کتب اکابر علمای اهل تسنن بسیار رسیده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا مرا امر نموده تا چهار نفر را دوست بدارم که یکی از آنها ابی‌ذر غفاری است».

۱. من شهر علم و علی دروازه‌ی آن است. (الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۸؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۷۶؛ اعلام النوری، ص ۱۵۹؛ بحار، ج ۱۰، ص ۱۲۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۷۳ و...)

۲. از من سؤال کنید قبل از این که مرا نیابید. (الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۸؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۷۴؛ امالی، ص ۳۴۳؛ بحار، ج ۱۰، ص ۱۱۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۲.)

۳. از من درباره‌ی کتاب خدا سؤال کنید، پس به درستی که من دانایم برای چه کس نازل گردیده و در چه چیز نازل شده است.

چنانچه اکابر علمای سنی، از قبیل: ابن حجر مکی در صواعق محرقة^۱، و احمد بن حنبل در مسند^۲، و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده^۳، و ابن عبدالبر در استیعاب^۴ و دیگران نقل نموده‌اند و در جلسه‌ی ششم همین کتاب ذکر گردیده [است].

فقط جرمی که ابی ذر غفاری، آن مؤمن موحد پاک را، مبعوض احمد امین و طبری و غیره قرار داده که او را متهم به تبعیت ابن سیأ لعین و اشتراکی بخوانند، آن است که مطیع امر رسول خدا بوده و به امر آن حضرت تابع علی علیه السلام و از بیعت ابی بکر سربلندی نموده و ذر منزل آن حضرت معتکف گردیده و موقع تبعید در شامات مردم را به خلافت و امامت علی علیه السلام می خوانده و خلافت دیگران را بر خلاف حق می دانسته و آنچه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی علی علیه السلام شنیده بود، به مردم می رسانید.

همین عمل آن مرد بزرگ صحابی سبب بغض و کینه‌ی فراوان گردید که او را مورد تیرهای تهمت قرار دهند.

بدیهی است که از آثار جاهل و عناد و تعصب است که محبوب خدا و پیغمبر را اشتراکی مزدکی و تابع ابن سیأ لعین بدانند.

عجبا! نمی نویسند: ابی ذر تابع و شیعی خالص الولای علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو طریقه‌ی آن حضرت به امر خدا و رسول او بوده، و با کمال وقاحت و بی حیایی می نویسند: تابع عبداللہ بن سیأ لعین، و اشتراکی بوده؟

نوشته‌ها و تهمت‌های این قبیل نویسندگان است که بهانه به دست دشمن‌های دین داده و راهی برای تبلیغات آنها باز نموده. چنانچه شنیده می شود [که] کمونیست‌های عرب (شیوعیها)، مخصوصاً مصریها، برای جلب قلوب جوانان بی خبر و بی خود مسلمانان، به همین نوشته‌ها استناد جسته، می گویند و می نویسند: دین اسلام، دین کمونیستی است؛ به دلیل آن که ابی ذر غفاری، از اصحاب پاک پیغمبر اسلام، مردم را امر به اشتراک می نموده؟!

اینجاست که باید گفت: آتش به جان شمع فتد، کین بنا نهاد. خداوند بشکند دست و قلمی را که چنین تهمت‌های ناروا و نسبت‌های دروغ را روی تعصب به اصحاب پاک رسول الله صلی الله علیه و آله بدهند، تا بهانه‌ای به دست دشمنها افتاده، وسیله‌ی تبلیغات برای عقاید باطله‌ی خود قرار دهند.

۱. صواعق محرقة، ص ۱۲۲.

۲. مسند، ج ۵، ص ۳۵۶.

۳. ینایع الموده، ج ۲، ص ۳۹۱.

۴. استیعاب، ج ۴، ص ۱۴۸۲.

عجبا! می نویسند: چون اَبی ذر در شامات به اغنیا و متمولین می گفت: با فقرا مساعدیت و مواسات کنید (اگر پولها را جمع کنید و نگهداری نمایید، روز قیامت با همین سیم و زررها سرو صورت و پشت و پهلوی شما را داغ می کنند). پس از این جهت، این عقیده ی اشتراکی، شبیه آیین مزدکی می باشد؟

اولاً: ما، در آن زمان نبوده و نمی دانیم [که] آن جناب چگونه بیاناتی می نموده، بدیهی است [که] قلم در دست دشمن بوده و هر چه خواسته نوشته. حاکم شام، اعدا عدو علی بن ابی طالب علیه السلام، قطعاً نمی خواسته عملیات تبعید شده ی خلیفه ی عصر و دوست و طرفدار علی علیه السلام و موحد پاک حقیقی را به خوبی جلوه دهد. ولی همین عبارتی را که صاحب فجر الاسلام نوشته، مورد ذقت قرار داده و بخواهیم قضاوت کنیم، می بینیم عین ترجمه ی قرآن مجید است که در آیات ۳۴ و ۳۵ سوره ی ۹ (توبه)، خدای متعال می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَفْقَهُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ﴾.

عوض آن که از روی علم و انصاف تصدیق کنند که این عقیده ی منسبتی است طبق صراحت قرآن مجید، روی غرض رانی و تعصب جاهلانه، یک رجل موحد کامل مانند اَبی ذر غفاری را سست عقیده و فریب خورده ی عبدالله بن سبا ملعون قرار دهند و به جامعۀ علوام، او را

۱. آنان که طلا و نقره را جمع و ذخیره می کنند و در راه خدا اتفاق نمی کنند پس آنها را به علی دزدانک بشارت ده؛ در آن روزی که در آتش دوزخ گرم کرده و گداخته شوند پس به آن طلا و نقره های گداخته، پشانی ها و پهلوها و پشت های ایشان داغ کرده شود، (و گویند) این است آنچه برای خودتان جمع و ذخیره نهاده بودید.

و آنچه در اخبار و تفاسیر فریقین رسیده، مخصوصاً اکابر علمای عامه مانند امام فخر رازی در تفسیر مصابح الغیب (ج ۱۶، ص ۴۱) و دیگران ذیل این آیه ی شریفه، قضیه را نقل می نمایند آن است که: اَبی ذر غفاری در شامات مقابل متمولین همین آیه ی مذکوره را می خواند؛ چون با معاویه اختلاف عقیده پیدا نموده و گفتار اَبی ذر بر خلاف میل و سیاست حکومت او بود و زیر بار میل او هم نمی رفت، لذا سعایت نامدای برای عثمان نوشت و امر را برخلاف جلوه داد؛ فلذا اُمَیّی عثمان صادر شد، اَبی ذر را (به طریقی که در جلسۀ ششم همین کتاب نوشته شده) به مدینه آوردند و از آن جا به رینه تبعید نمودند؛ چنانچه در خبر زید بن وهب که عموم مفسرین فریقین، حتی امام فخر رازی هم نقل نموده، این قضیه واضح و آشکار است که اَبی ذر، بر اهل شام آیه ی زکات را قرائت نموده (نه دعوت به مسلک اشتراکی)، منتها، معاویه می گفت: این آیه دژیاری اهل کتاب است. اَبی ذر می فرمود: دژیاری آنها و ما وارد آمده، معاویه از این گفتار رنجیده و متوحش شد و برای او پابوشی ساخت که منجر به مرگ او گردید.

و هیچ یک از علمای عامه چنین نسبتی را که احمد امین به آن مرد پاک موحد داده، نداده اند، بلکه برخلاف این عقیده حقایقی نوشته اند که: اَبی ذر به واسطه ی قرائت آیات قرآن، مردم را امر به اجرای احکام اسلام می نمود، که از جمله ادای زکات بود.

مزدکی و اشتراکی معرفی نمایند، و حال آن که دیگران، از اکابر علمای عامه، نوشته اند: /بی ذر، فقط همین آیه را بر اهل شام قراعت می نموده.

وای بر احمد امین! از آن روزی که محکمی عدل الهی تشکیل گردد (اگر معتقد به آن روز باشد) و در مقابل خود، پیرمرد نود ساله‌ی مؤمن موحد از اصحاب خاص و محبوب رسول الله ﷺ را ببیند. نمی دانم از این تهمتی که زده، چه جواب خواهد داد؟

واقعاً جای تعجب است که این اشخاص از طرفی انتقاد از شیعه می نمایند که: چرا بر بعضی از اصحاب پیغمبر خرده گیری می نمایند؟ و انتقاد می کنند و حدیث اصحابی کالنجوم را به رخ ما می کشند که: نباید به اصحاب پیغمبر توهین و یا انتقادی نمود! ولی خودشان هر چه می خواهند به اصحاب پیغمبر می گویند و می نویسند، حتی نسبت کفر و شرک به آنها می دهند، احدی حق جواب به آنها نباید داشته باشد؟؟

اگر تبعیض بد است، همه جا باید بد باشد، و اگر انتقاد جایز است، چرا وقتی شیعیان مطابق آنچه علمای تسنن در کتب خود نوشته اند، می نویسند یا نقل می نمایند، مشرک می شوند و آنها را رافضی می خوانند؟؟

ولی وقتی خودشان نوشتند و از صحابه‌ی خاص پیغمبر و محبوب آن حضرت (بنا بر روایات منقولی خودشان) انتقاد می کنند، بلکه توهین نموده و نسبت شرک و بی دینی می دهند، صحیح و بجا می باشد؟ درد دلها بسیار است، بگذاریم و بگذریم.

در فصل دوم، باب ۷، تهمتها و نسبتهای ناروایی به شیعیان می دهد، از جمله: عقاید غلات (لعنهم الله) را به شیعیان پاک موحد نسبت می دهد، و حال آن که بین عقاید شیعی جعفری اثنا عشری با غلات فرق بسیار است و این مرد مرموز، از روی تعصب یا غرض رانی یا بی اطلاعی، به شیعیان پاک و پیروان اهل بیت طهارت تهمت می زند.

برای روشن شدن مطلب و پی بردن به غرض رانی او مراجعه شود به جلسه‌ی دوم و نیز به جلسه‌ی سوم همین کتاب، تا بدانید شیعیان پاک غالی نیستند، بلکه مسلمان و مؤمن موحد پاک می باشند.

در اوایل همان فصل نوشته: شیعیان، قائل به خلافت علی علیه السلام گردیدند. و حال آن که هیچ دلیل و نصی از آیه و حدیث، صراحت بر این امر نداشته. جوابش در جلسه‌ی پنجم و نیز در جلسه‌ی نهم همین کتاب موجود است، مطالعه نمایید.

و نیز در همان فصل نوشته: عقیده به وصایت علی از جعلیات شیعه است. جوابش در جلسه‌ی هشتم و دهم همین کتاب داده شده، مراجعه نمایید تا دکر مفتری را بشناسید.

با آن که در افضلیت علی علیه السلام بر صحابه، قول ابن ابی الحدید معتزلی را در همان فصل نقل نموده، مع ذلک زوی تعصب یا غرض و عناد آن را انکار می نماید و ابن ابی الحدید را شیعه‌ی معتدل می خواند، و حال آن که این حرف غلط است. اگر می گفت: سنی معتدل و منصف، مناسب تر بود، و الا شیعه‌ی معتدل معنی ندارد.

و قول به افضلیت علی علیه السلام از جمیع صحابه، اختصاص به ابن ابی الحدید ندارد، و به حول و قوه‌ی پروردگار متعال، افضلیت آن حضرت را نه بر صحابه، بلکه بر انبیای عظام، در جلسه‌ی هفتم و نهم و دهم همین کتاب به نحو اتم و اکمل، واضح نموده ایم. و در آخر همان مقال، تهمت دیگری به شیعیان می زند که: علی را افضل از خاتم الانبیاء علیه السلام می دانند و می گویند [که] خدا حلول در علی کرده و با جسم علی یکسان است؟! واقعا جای بسی تأسف است! چگونه اشخاص راضی می شوند دین و ایمان خود را ملعبه‌ی هوا و هوس قرار دهند؟

عقاید غلات علی علیه السلام کجا و شیعیان پاک عقیده‌ی موحد کجا؟ اگر احمد امین یک کتاب از علمای شیعه‌ی امامیه ارائه داد که در آن کتاب، این عقاید نسبت داده موجود باشد، سایر گفتارهای او همه صحیح است و اگر نیارود (که هرگز نخواهد آورد)، پس در مقابل همان علمای مصری و همکارهای خودش سر به زیر شود که چنین مطالب بی جایی را ناروا نوشته و امر را وارو نشان داده و عقاید غلات علی علیه السلام و جلولی‌ها را به شیعیان پاک عقیده نسبت داده [است]. اگر بخواهم به تمام جملات بی پر و پای او جواب بدهم، مطلب طولانی شده و مقدمه از اصل کتاب مفصل تر می گردد.

خلاصه: آنچه به عقاید شیعه نسبت داده، تهمت و دروغ محض است. کتب علمای شیعه اکثراً چاپ و در دسترس عموم قرار گرفته، مطالعه کنید تا مغرض مفتری را شناسید. اگر فرقه‌ای، به نام شیعه، قائل به حلول و اتحادند، در نزد ما جزء غلات می باشد و ابدأ شیعه محسوب نمی گردند.

روی غرض یا بی اطلاعی، این دو فرقه‌ی کاملاً متمایز را به هم مخلوط نموده و شیعه را در دنیا به بدنامی معرفی می نمایند، و حال آن که علمای بزرگ شیعه کتابها بر رد آنها نوشته اند. اگر غلات خود را شیعه بخوانند، باید نویسنده‌ی منصف عقاید آنها را با عقاید شیعیان مطابقت کند و خود قضاوت عادلانه نماید. وقتی دید عقاید فریقین مطابقت ندارد، تشیع آنها را تکذیب نماید، نه آن که برخلاف، تثبیت و تنقید نموده و تمام شیعیان موحد پاک را غالی و مشرک بخواند.

کبار از علمای شیعه هر یک کتاب مستقلی در عقاید نوشته‌اند، از قبیل: مرحومین صدوق و مجلسی و علامه حلی و دیگران (علیهم الرحمة و الرضوان)، مطالعه نمایید تا کذب مفتتری را بشناسید.

و در جلسه‌ی سوم همین کتاب، ما عقاید شیعه را مختصراً ذکر نموده‌ایم، مراجعه کنید تا بدانید شیعیان، مشرک و غالی و تابع ابن سبأ ملعون یهودی نیستند.

اگر ما هم بی‌انصاف و مغرض و یا بی‌اطلاع بودیم، اختلاف عقاید مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی) و فتاوی‌ی بی‌ربط امامان آنها را در اصول و فروع مخلوط نموده، تمام سنیها را جزء مجسمه و گمراهان و مشرکین به شمار می‌آوردیم.

مثلاً عقاید مجسمه، اشاعره، و حنبله و حشویه را، که شهرستانی هم در ملل و نحل نقل نموده، پای عموم حساب می‌کردیم [و] می‌گفتیم: سنیها، همگی قائل به جسمیت و رؤیت خدا و مشرک و کافر هستند.

اگر چنین می‌گفتیم قطعاً خلاف گفته و حتماً مغرض بودیم؛ زیرا عقاید عموم اهل تسنن کجا و عقیده به تجسم و رؤیت که بعضی از آنها قائلند، کجا؟

اگر در میان اهل تسنن، جمعی کرامیه، مشارکیه، حوریه [و] مجسمه‌قائل به خرافات در عقاید گردیده‌اند، ربطی به مذهب عموم اهل سنت ندارد.

نویسنده‌ی منصف همه را مخلوط نمی‌نماید که تمامی آنها را به یک چشم ببیند و همه را فاسد و کافر بداند.

آیا انصاف است فتاوی‌ی نادره‌ای که از ائمه‌ی اربعه‌ی اهل تسنن (ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل) رسیده، به دست گرفته و مخلوط به هم نموده و تمام جامعه‌ی اهل تسنن را اهل بدعت و فاسد بخوانیم؟

از قبیل: حکم به مباح بودن گوشت سگ و وضو گرفتن با نیل و سجده نمودن به نجاست خشک و نکاح نمودن پدر، دخترش را به زنا، و مواجهه با محارم به وسیله‌ی پارچه‌ی حریری که بر آلت تناسلی بپوشانند و نکاح امارد^۱ در سفر و غیر آنها؟

که اینک در مقام شرح و تفصیل تمامی آن فتاوی‌ی وارده و رد آنها نیستیم، من باب نمونه و شاهد اشاره شد.

۱. شراب.

۲. پسران بی‌مو، ساده‌رویان.

اگر احمد/امین، مغرض و یا بی اطلاع و مغلطه کار نبود، در صفحه‌ی ۱۳۲ و ۱۳۴ تهمتها به شیعیان نمی‌زد و نمی‌گفت که: شاه‌پرستی زردشتیهای ایرانی داخل مذهب شیعه شده، به همین جهت اطاعت امام را مثل اطاعت خدا واجب می‌دانند!

جواب این تهمتها را در جلسه‌ی دهم همین کتاب بخوانید، تا بدانید که وجوب اطاعت امام در طریقه‌ی حقه‌ی امامیه، از شاه‌پرستی ایرانیان قدیم (به قول او) گرفته نشده، بلکه از کتاب خدای متعال (قرآن مجید) و احادیثی که علمای بزرگ خودشان نقل نموده‌اند، اخذ گردیده است؛ گذشته از منقولات متواتره‌ی نزد اکابر علمای شیعه.

در صفحه‌ی ۳۱۸، انکار نصوص می‌نماید و می‌گوید: پیغمبر تعیین خلافت ننموده و نامی از خلافت نبرده و امر را به رأی امت واگذار نموده [است].

اولاً: جواب این انکار در جلسه‌ی پنجم و هشتم همین کتاب داده شده است. ثانیاً: خوب بود آقای احمد/امین با کمک گرفتن از تمام علمای تسنن معین می‌نمودند که در کجا رسول اکرم ﷺ امر خلافت را به رأی امت واگذار نموده و چنین دستوری داده [است]؟

ما که اسناد نص خلافت و دلائل خود را در اصل کتاب ذکر نموده‌ایم، خوب بود آقایان هم یک سند ذکر می‌نمودند که پیغمبر فرموده باشد امر خلافت را به رأی امت واگذار نمودم، که خودشان جمع کردند و تعیین خلیفه نمایند!

فقط آقایان اهل تسنن یک جمله دارند که یا آب و تابی آن را نقل می‌نمایند، که رسول اکرم ﷺ فرمود: «لا تجتمع امتی علی الضلال». پس به همین دلیل، اجماع است در خلافت، اثبات حق می‌نماید.

جواب از اجماع و این دلیل پوچ آنها را هم، در جلسه‌ی هفتم همین کتاب مطالعه فرمایید تا حق آشکار گردد.

در ص ۳۲۲ گوید: شیعیان از قول علی جعل کرده‌اند که فرمود: «سلونی قبل ان تققدونی». جواب این جمله مفصلاً در جلسه‌ی دهم همین کتاب موجود است، مطالعه فرمایید تا بدانید احمد/امین چگونه غرض ورزی نموده یا بی اطلاع بوده و نمی‌دانسته که شیعیان هرگز جعل ننموده‌اند، بلکه علمای عامه که به مراتب اعلم و اکمل از استاد احمد/امین بودند، نقل نموده‌اند. و نیز می‌گویند: شیعیان امامیه می‌گویند: «امام منتظری خواهد آمد». و این، از بدع عقاید آنها می‌باشد!!!

۱. امت من، اجتماع بر گمراهی نمی‌نمایند. (کشف الخفاء، ج ۱، ص ۶۵؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۶۴).

۲. از من سؤال کنید، قبل از این که مرا نیاید.

خوانندگان محترم راجع به این موضوع مراجعه کنند به جلسه دهم همین کتاب و همچنین در آخر همین مقدمه، اخباری از علمای عامه و عقاید آنها بر اثبات مرام نقل نموده ایم، مطالعه کنید تا مغلطه کار سفسطه باز را بشناسید.

خوب است سخن کوتاه کنیم و بیش از این در اطراف دروغهای شاخدار و تهمت‌های عجیب آن مرموز بی‌انصاف بحث ننماییم.

مردمان منصف پاک دل می‌دانند که شیعیان طبق دستورات پیشوایان دین خود، رسول اکرم و امامان از عترت طاهره‌ی آن حضرت (سلام الله علیهم اجمعین)، بهترین دین پاک توحیدی را دارند، و بین عقاید یهود و نصاری و مجوس و غلات و اسلام به خوبی فرق می‌گذارند و انتخاب احسن نموده، دین پاک توحیدی اسلام را خالی از خرافات قبول نموده‌اند.

مطلب را در همین جا ختم می‌کنیم و مناسب این مقام، شعر ادیب پارسی زبان را که بسیار نیکو سروده، ذکر می‌نمایم که گوید:

ای مگس! عرصه‌ی سیرغ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
او اما کلمات و گفتارهای کسروی تیریزی به قدری متشنت و مانند خود او درهم و برهم
است که به گفتار مجانین و پلها (که گاهی فحش می‌دهند و گاهی پرت و پلا می‌گویند) شبیه‌تر
است، تا به کلمات عاقل منطقی که محتاج به جواب باشد.

اشاره به غلط‌گویی‌های کسروی و جواب آنها

ولی برای بیداری جوانان روشن ضمیر منصف که باید دزدان خانگی و سفسطه‌بازهای مغلطه‌کار را بشناسند، مختصراً اشاره می‌نمایم:

در گفتار یکم شیعه‌گری، مانند گذشتگان از خوارج و نواصب، پیدایش شیعه را از عبدالله بن سبا یهودی می‌داند.

جوابش را در جلسه دوم همین کتاب مطالعه کنید، تا بازیگران و قریب دهندگان قرن علم و دانش را بشناسید.

در ص ۵ می‌گوید: «از جعلیات شیعه است که علی را به زور برای بیعت به مسجد بردند».

جوابش در جلسه هفتم همین کتاب داده شده است تا خوانندگان محترم بدانند که این موضوع از جعلیات شیعه نیست، بلکه بزرگان علمای سنی هم نوشته و اقرار نموده‌اند که آن حضرت را در بدو امر به زور و جبر برای بیعت بردند.

در چندین جای همان کتاب تکرار نموده (چون مکررات درهم و برهم در کتابهای او بسیار

است) که: از معجولات شیعه است اخباری از قبیل آن که دوستی علی علیه السلام ثوابی است که گناهی به آن ضرر نمی‌رساند، و گریستن بر حسین علیه السلام باعث دخول در بهشت است.

جواب این مغلطه در جلسه‌ی هفتم داده شده است. در گفتار دوم، اعتراض نموده که عصمت امامان را از کجا می‌گویید و به چه دلیل ثابت می‌نماید؟

دلایل بر عصمت ائمه‌ی هدی (سلام الله علیهم اجمعین) بسیار است [و] مختصراً در جلسه‌ی دهم همین کتاب نقل گردیده.

در ص ۲۱ راجع به غدیر خم و نصب علی علیه السلام به خلافت و امامت اشکالاتی نموده است. جوابش در جلسه‌ی هشتم همین کتاب مورد مطالعه قرار گیرد تا رفع اشکال گردد. در ص ۲۳ نوشته است که: علی علیه السلام هیچ گاه از عقب‌ماندگی خود دلتنگ نبوده، بلکه راضی هم بوده ۱۹.

دلایل بر بطلان قول او و اثبات این که آن حضرت کاملاً دلتنگ و ناراضی بوده، بسیار است. به مختصری از مفصل، در جلسه‌ی نهم و دهم همین کتاب اشاره شده است. در ص ۲۷ با استشهاد به آیه‌ی شریفه‌ی قرآن مجید می‌رساند که: رسول الله صلی الله علیه و آله بشری بوده مانند دیگران ۱۹.

برای حلّ معما و جواب این مغلطه و پی بردن به این که خداوند، علم غیب خود را به بعضی از برگزیدگان خلق افاضه نموده، مراجعه شود به جلسه‌ی دهم همین کتاب. در ص ۳۱ و ۳۴ گوید: امامان مانند دیگران مردگان و هیچ کاره‌اند، و زیارت قبور ائمه بت پرستی است!!!

جوابش را در جلسه‌ی سوّم همین کتاب مطالعه نمایید. در ص ۳۹ نوشته است: حسین بن علی به طلب خلافت برخاست و نتوانست کاری از پیش ببرد [و] کشته شد!!!

جوابش را در جلسه‌ی هفتم همین کتاب بخوانید تا بدانید که مفخر شهدای عالم، حسین بن علی علیه السلام، قیام بحق نموده، نه برای جلب خلافت و ریاست ظاهریه. در چندین جای کتابش تکرار می‌کند که: برخلاف علی، نصّی و دلیلی نبوده.

جواب پراکنده‌گویی‌های او در اثبات دلایل و نصوص صریحه، در جلسه‌ی پنجم و هشتم داده شده که: علی علیه السلام خلیفه‌ی منصوب بوده است.

اگر بخواهم به تمام پراکنده‌گویی‌ها و سفسطه‌بازیهای او جواب بدهم، خود کتابی

علی حده می خواهد و با مقدمه نویسی مناسبتی ندارد.

علاوه بر همه ی اینها، دروغها و تهمت های بسیاری آن افسار گسسته، به شیعیان و علمای شیعه زده است و حقّه بازیها نموده و برای جلب نظر عوام و جوانان نارس بی خبر از همه جا، عکسهای چاپ نموده و مذهب شیعه را روی آن عکس ها، به حقّه بازی، خرافی نشان داده [است]. عجب آن که سفسطه بازها و فریب خوردگان او می گویند که: چون علما و خطبا و مبلغین مسلمانان نتوانستند جواب او را بدهند و در مجلس مناظره قدرت علمی نداشتند، حاضر نشدند، لذا او را کشتند!!

خوب به خاطر دارم در زمان حیاتش که هیاهویی راه انداخته بود، علاوه بر کتابها، مقالاتی در روزنامه ی خود موسوم به «پرچم» و مجله ی «پیمان» نشر می داد و به آن وسیله، جوانان بی خبر را به دوز خود جمع نموده و دعوی برانگیختگی می نمود. به وسیله ی چند نفر از جوانان فهمیده، چندین مرتبه برای او پیغام دادم که محلی را به میل خود معین کند، خلوت یا جلوت، دو نفری با هم روبرو و صحبت کنیم، اگر دلایل مثبتی بر گفتار خود داشتی، من تسلیم می شوم، والا حل مشکلات شده، نثار از میان برداشته، بیش از این، کمک به اختلاف و تفرقه ی جامعه نموده و زمینه ساز برای بیگانگان نشوید.

جواب می داد: من مصاحبه و مناظره ی حضوری نمی کنم (این جوابی بود که به همه ی علما و بزرگان می داده)، مکاتبه کنید، بنویسید تا جواب بدهم!۱۹-

اشتباه بزرگ همین جاست که مردم خبر نداشتند که از طرف علما و مبلغین دین، چه به وسیله ی جراید علنی و چه به وسیله ی اشخاص از قم و تهران و شیراز و مشهد و سایر شهرها، به ایشان ابلاغ می شد که حاضر شود برای مناظره ی حضوری، جواب می داد: من مناظره ی حضوری نمی نمایم، بنویسید تا جواب بدهم. و این خود، فرار از مباحثات بود؛ چون اهل فن کلام می دانند به قدری که در مکاتبه راه فرار هست، در مناظره و مباحثه و مکالمه ی حضوری نیست.

مع ذلک، عده ای از علما، حاضر به مکاتبه هم شدند، مخصوصاً در روزنامه ی «کیهان» مدت مدیدی بین علمای شیراز و ایشان مکاتبه ی سرگشاده می شد و به قدری پراکنده گویی و مکررات الفاظ و معانی به کار برد که تمام خوانندگان، خسته و به پراکنده گویی های او خندان بودند.

یکی از کوچکترین مبلغین خدمت گزاران دین، داعی بودم که بعد از پیغامهای مکرر برای تشکیل مجالس مناظره ی حضوری و شنیدن جواب یأس، عاقبت ناچار شدم به وسیله ی آقایان مذکور، به بعضی سفسطه های او مختصر جوابی دادم (که همان، سبب شده عده ای از جوانان

قریب خورده، روشن شده، فی المجلس از او برگشتند و پی به حقّه بازیهای او بردند). مثلاً جوانان قریب خورده را روشن نموده و گفتیم: یکی از غلط کاریهای شما آن است که مذهب شیعه را به وسیلهی عکسهایی که از دستجات مردمان عوام بادکوبه یا جاهای دیگر چاپ نموده، وارونه نشان دادید که هر بیننده‌ی بی‌خبری گمان کند عقاید مذهبی شیعیان، روی موازین این عکس هاست.

و حال آن که علی القاعده، عقلاً و منطقاً در عقاید هر قوم و ملتی باید از روی اسناد و کتب علمای آنها بحث نمود. اگر یک کتاب [از] علما و فقها و مراجع تقلید شیعیان نشان دادید که به سیخ زدن و قتل و قمه و قداره زدن و حجله‌ی قاسم ساختن و شنیه و سایر چیزهایی که حقّه بازی و سفسطه کرده‌ای و به وسیلهی عکسها وارونه نشان داده‌ای، دستور داده باشند و از ائمه‌ی هدی و پیشوایان دین و مذهب در این موضوعات خبری نقل نموده باشند، من تسلیم می‌گردم. و حال آن که در دستورات شرعی و رسائل عملیه برای حفظ تن و بدن، موازینی معین گردیده که کتب فقهیه و رسائل عملیه علما و فقهای شیعه در دسترس عموم می‌باشد، از قبیل: شرح لمعه و شرایع و رساله‌های عملیه، مانند: جامع عباسی و مجمع الرسائل و غرّة الوثقی مرحوم آیت الله یزدی و وسیلة النجاة مرحوم آیت الله اصفهانی و ترجمه‌های آنها (قدس الله اسرارهم) را مطالعه کنید و ببینید [که] در مذهب شیعه برای حفظ تن و بدن چه احکامی مقرر آمده و صریحاً می‌رسانند که اوجب از هر واجبی، تن و بدن آدمی است، و هر عملی که موجب ضرر تن و بدن گردد، حرام می‌شود. حتی در اعمال واجبه، مانند: وضو و غسل و روزه و حج و غیر آنها که ابواب مفصلی در فقه جعفری دارد، گاهی ساقط می‌گردد. مثلاً: در وضو و اغسال واجبه و مستحبه که مقدمه‌ی طهارت است، اگر مسلمان بداند [که] در عمل کردن [به] آنها ضرری به عضوئی از اعضای بدن می‌رساند، ولو احتمال درد استخوان و غیره بدهد که باعث خوف شود، با شرایط وارده ساقط می‌گردد.

یکی از موارد جواز تیمم، خوف ضرر استعمال آب است به سبب مرض یا درد چشم یا ورم اعضا یا جراحت و امثال آنها که بترسند از استعمال آب، متضرّر یا متاّلم شود. با اهمیتی که مذهب مقدس جعفری به طهارت و نظافت می‌دهد و آن را جزء شرایط ایمان آورده، معذکات حفظ تن و بدن را مقدم بر هر چیزی قرار داده است. فقه جعفری اجازه نمی‌دهد عمداً بدون مجوز شرعی حتی سوزنی به تن و بدن فرو کنند یا ناخن را عمداً [به] قسمی بگیرند که خون ظاهر شود.

حتی اجازه نمی‌دهند [که] در مضائبات وارده مو بکنند یا صورت [خود را] بخرانند و یا خود

را بزنند به قسمی که بدن را کبود نمایند و اگر هر یک از این اعمال را بنمایند، گناه کرده باید استغفار نموده و کفاره بدهند.

چنان که در باب دیات و کفارات مراجعه شود، به عظمت دین مقدس اسلام و مذهب حقّی جعفری پی برده و لعنت می کنند بر سفسطه بازان و بازیگرانی که می خواهند با نوامیس دینی مردم بازی نموده، امر را بر مردمان بی خبر مشتبه و وارونه نشان دهند.

عکس بیندازند که مرد عامی (خرافی بر خلاف دستور شرع و مذهب حقّی جعفری) تمام بدنش را سیخ و میخ و قمه و قداره و کارد و قفل زده و یا مردانی لباس زنان [را] پوشیده در حجله و غیره، شبیه درآورده و بگویند: اینها دستور مذهب جعفری است!!

اعمال مردمان عامی خرافی جاهل را به حساب مذهب جعفری آوردن [و] از دلایل بطلان مذهب قرار دادن، که مردمان بی خبر گمان کنند واقعا امامان و یا علما و فقهای شیعه از طرف آن میادی عالیّه، امر به چنین اعمال زشتی نموده اند، جنایت بزرگ است.

بسیاری از اعمال زشت و خرافی در افراد قومی جاری است که مبنای اساسی ندارد و نمی توان آن اعمال را دلیل بر خرافایی و فساد اصل مذهب قرار داد. این وارونه نشان دادن، دلیل بر حقه بازی و سفسطه های مغلطه کاری و فساد عقیده ی گوینده و نویسنده می باشد.

از جمله مطالبی که مکرر این مرد بازیگر خیال در کتاب شیعه گری ذکر نموده، جسارت هایی است که به خاندان پیغمبر ﷺ عموماً و خصوصاً متعرض گردیده و صریحاً نوشته: ابدأ این خانواده، رجحانی بر دیگران ندارند تا به آنها احترامی گذارده یا مقامی برای آنها قایل شویم؟ کجا خدا و پیغمبر مقامی برای آنها قایل شده اند؟!

و در چند جای کتابش نسبت به ساحت قدس امام به حق باطن کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق ﷺ با کمال وقاحت جسارتها نموده، که قطعاً در وقت هوشیاری و با قلم خرد و دانش ننوشت. چه خوش سراید شاعر پارسی:

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی ببرد

اولاً: جواب این لا طائلات، مکرر در ضمن بیانات مفصله، در لیالی مناظرات پیشاور داده شده و در غالب اوراق این کتاب، دلایل متقنه از آیات قرآن مجید و اخبار صحیحیه از طرق عامه ذکر گردیده، مخصوصاً در جلسه ی سوّم و هفتم و هشتم به دلایل آیات شریفه و اخبار صریحه اشاره شده [است].

ثانیاً: گویا این مرد شیاد، قرآن نخوانده و اگر خوانده، چون معتقد نبوده، عمداً امر را بر بی خبران مشتبه نموده. مگر نه این است که خدای متعال، در آیات بسیاری این خاندان جلیل را

ستوده و برای آنها امتیازاتی قائل و مصطفای از خلق قرار داده؛ چنانچه در آیات ۳۳ و ۳۴ سوره ی ۳ (آل عمران) می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ * ذَرِيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ ﴿۱﴾ و در آیه ی ۲۳ سوره ی ۴۲ (شوری) فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْرِضْ حَسَنَةً نَّوْذُ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ *

ولی بیشتر تأثر من در این است که اکابر علمای عامه و اهل تسنن، صریحاً اقرار به ولایت برتری و مقام عالی اعلا ی علی و عترت طاهره ی پیغمبر ﷺ می‌نمایند، ولی این ناخلف به ظاهر شیعی زاده، انکار نماید فضایل آنها را!

تمام علمای سنی به احترام تمام نام اهل بیت طهارت را می‌برند، ولی این مرد مرموز هتاک برای جلب نظر دشمنان، دین باطل فاسد خود را ظاهر نموده و با وقاحت نام آنها را برده.

کتاب علمای عامه در فضایل عترت و اهل بیت طهارت ﷺ

اهل اطلاع می‌دانند که عموم علمای اهل تسنن (به استثنای عده‌ای خوارج و نواصب)، در هر دوره‌ای از ادوار معترف بوده‌اند به فضایل و مناقب آل محمد (سلام الله علیهم اجمعین) و حق تقدیم آنها بر تمام امت، و مخصوصاً جمع کثیری از اکابر آنها کتاب مستقلی به نام اهل بیت طهارت افتخاراً نوشته‌اند، و آنچه به نظر داعی رسیده و الحال در کتابخانه‌ی خود حاضر دارم:

مودة القری، میر سید علی شافعی همدانی.

بنایع المودة، شیخ سلیمان بلخی حنفی.

معراج الوصول فی معرفة آل الرسول، حافظ جمال الدین زرنندی.

مناقب و فضایل اهل النبیت، حافظ ابو نعیم اصفهانی.

مناقب اهل النبیت، ابن مغازلی فقیه شافعی.

رشفة الصادی من بحر فضایل بنی النبی الهادی، سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی.

الاتحاف بحب الاشراف، تألیف شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیراوی.

احیاء المیت بفضایل اهل النبیت، تألیف جلال الدین سیوطی.

۱. به درستی که خدا، آدم و نوح و خانواده‌ی ابراهیم و خانواده‌ی عمران را بر جهانیان برگزیده. فرزندان هستند برخی از نسل برخی دیگر.

۲. بگو (ای پیغمبر) من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید. هر که کار نیکو انجام دهد، ما بر نیکویی‌اش بیفزاییم.

فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و الزهراء والسبطین، شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی (حموئی).

ذخایر العقبی، امام الحرم شافعی.

فصول المهمة فی معرفة الائمة، نورالدین بن صباغ مالکی.

تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة، یوسف سبط بن جوزی.

کفاية الطالب، محمد بن یوسف گنجی شافعی.

مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه شافعی.

مناقب، اخطب الخطباء خوارزم.

تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد، محقق و مورخ شهیر، قاضی بهلول بهجت زنگنه زوری می باشد.

علاوه بر اینها، در تمامی کتب معتبره و تفاسیر بزرگ علمای عامه و اهل تسنن، فضایل و مناقب اهل بیت طهارت مقررأ بسیار ثبت است.

نمی دانم چرا کسروی خجالت نمی کشید، درحالتی که می دانست مغلطه می کند و گذشته از شیعیان، سنیها بر او می خندند. پس خوب است مریدان فریب خورده ی او بخوانند این کتاب را و عوض برانگیخته شان سر خجالت به زیر اندازند و متنبه گردند و بازیگران قرن بیستم را (به قول امروزها) بشناسند.

اگر با کتابهای عربی سر و کار زیادی نداشت، اقلاً می خواست کتاب ترکی تألیف قاضی محمد بهلول بهجت افندی زنگنه زوری را، که از اجله ی فضلا و علمای معروف قرن اخیر ترکیه و در علوم عقلیه و نقلیه و فقه و عرفان در اسلامبول و اناتولی مشهور بوده، به نام تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد علیه السلام را بخواند که به فارسی هم ترجمه گردیده و چاپهای متعدده شده (چاپ اول ترکی، و فارسی آن هم در کتابخانه ی داعی موجود است).

و واقعاً بر هر شیعه ی شاکی لازم است [که] آن کتاب مقدس را خریداری و حقایق را از بیان عالم بزرگ سنی بشنوند و نفرین بر بازیگران مغلطه کار بنمایند، و مخصوصاً برادران روشن فکر و جوانان بی خبر اهل تسنن را توصیه به مطالعه ی آن کتاب می نمایم.

ناچارم علاوه بر آنچه در متن همین کتاب درج گردیده، در این جا هم اغتمام فرصت نموده [و] به نقل اقوال بعضی از اکابر علمای اهل سنت در فضایل امیرالمؤمنین علی و اهل بیت طهارت علیهم السلام اشاره نمایم، تا خوانندگان محترم بدانند که کسروی تبریزی و احمد امین مصری و مردوخ (مردود) کردستانی و امثالهم تنها قاضی رفته اند که نسبت جغالی به شیعیان داده اند!!

آنها نمی‌دانند که شیعیان چون معتقد به مبدأ و معادند و پیرو عترت طاهره‌ی صادقینند، ایداً دروغ نگفته و جعل خبر نمی‌نمایند؛ چه آن که احتیاجی به جعل خبر ندارند؛ زیرا تمامی علمای جماعت، با ما در نقل فضایل اهل بیت همصدا هستند.

از جمله امامان بزرگ اهل تسنن که از پیشوایان و ائمه‌ی اربعه‌ی آنها می‌باشد، محمد بن ادریس شافعی است که مکرر، نظماً و نثراً، اقرار و اعتراف به فضایل و مناقب اهل بیت نموده.

اشعار امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت

چنانچه علامه سمهودی سید نور الدین شافعی، که اعلم العلمای مصر و حجاز در اوایل قرن دهم هجری بوده، در *جواهر العقدين*^۱ از حافظ ابوبکر بیهقی از ربیع بن سلیمان، که از اصحاب امام شافعی بوده، نقل می‌نماید و نیز نورالدین مالکی در ص ۵ *فصول المهمة*^۲ از کتاب بیهقی که در مناقب شافعی نوشته، نقل نموده و خواجه سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۶۲ *ینابیع المودة*^۳ از *جواهر العقدين* نور الدین سمهودی، نویسنده‌ی *تاریخ العدينه* که در زمان خود اعلم علمای مصر و حجاز بوده، نقلاً از بیهقی مشروحاً ذکر نموده که گفت: روزی به امام شافعی گفتند که: مردم صبر و طاقت ندارند [که] مناقب و فضایل اهل البیت را بشنوند (مانند کسروی و احمد امین و اقرانشان)، و اگر مشاهده کنند که یکی از ما ذکر فضایل اهل البیت را می‌نماید، یقولون هذا رافضی؛ می‌گویند او رافضی است. فوری شافعی فی المجلس انشاد اشعاری نموده و حقایق را آشکار ساخته، گفت:

و سبطه و فاطمة الزکوة	اذا فسی مجلس ذکرُوا عَلَیْاً
فما من ائمة سألقيه	فأجرى بعضهم ذکرى سواه
تشاغل بالروایات العلیه	اذا ذکرُوا عَلَیْاً او بنیه
فهذا من حدیث الرافضیه	یقال تجاوزوا یا قوم هذا
یرون الرقض حب الفاطمیه	برئت الی المهیم من اناس
ولعنته لتلك الجاهلیه	علی آل الرسول صلوة ربی

خلاصه‌ی معنای این اشعار آن که می‌گوید: زمانی که در مجلسی ذکر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می‌شود، بعضی دشمنان برای آن که مردم را از ذکر آل محمد منصرف کنند، ذکر

۱. جواهر العقدين، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲. فصول المهمة، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳. ینابیع المودة، ج ۴، ص ۳۷۲.

دیگری به میان می آورند. پس یقین کنید آن کس که مانع ذکر این خانواده می شود، سلقلق است (یعنی: زنی که از دُبرش حیض شود). آنها روایات بلند نقل می کنند که ذکر علی و فرزنداناش نشود، و گفته می شود: بگذرید، ای قوم! از این ذکر (یعنی: ذکر علی و بچه های او)؛ زیرا این حدیث رافضیهاست. بیزاری می جویم (من که امام شافعی هستم) به سوی خدا از مردمی که می بینید رفض را دوستی فاطمه. بر آل رسول صلوات پروردگار من است، و لعنت خداوند بر این نوع جاهلیت (که دوستان آل محمد را رافضی بخوانند).

و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۶۲ ینایع المودة^۱، ص ۳۵۵ (چاپ اسلامبول)، و سید مؤمن شبلنجی در ص ۱۳۹ نور الابصار^۲، (چاپ سال ۱۲۹۰) نقلاً از بیهقی، و نور الدین بن صباغ مالکی در ص ۴ فصول المهمه^۳ و نیز حافظ جمال الدین زرنندی در معراج الوصول^۴، بعد از این اشعار گفته اند که شافعی گفت:

قالوا ترفضيت قلت كلا	ما الرفض ديني ولا اعتقادي
لكن تو ليت غير شك	خير امام و خير هاد
ان كان حسب الوصي رفضا	فانني ارفض العباد

یعنی: به من گفتند: راضی شدی؟ گفتم: ابتدا نیست رفض دین من و نه اعتقاد من، لکن دوست می دارم بدون شک بهترین امام و بهترین هادی را. اگر معنی رفض، دوستی وصی پیغمبر (و آل طاهرين آن حضرت) است، پس به دوستی که من رافضی تر از همه ی مردم هستم.

یاقوت حموی در ص ۳۸۷، جلد ششم معجم الادباء^۵، و ابن حجر مکی در ص ۷۹، ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق^۶ (چاپ مصر سال ۱۳۱۲)، و امام فخر رازی در ص ۴۰۶، جلد هفتم تفسیر کبیرشان^۷ ذیل آیه ی شریفه ی: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۸، و خطیب خوارزم در ص ۱۲۹ مقتل الحسین^۹، و سید مؤمن شبلنجی در ص ۱۴۰ نور الابصار^{۱۰} (چاپ سال

۱. ینایع، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. نور الابصار، ص ۳۲۳.

۳. فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۰۷.

۴. معراج الوصول، ص ۳۸.

۵. معجم الادباء، ج ۵، ص ۲۰۸.

۶. صواعق، ص ۱۲۳.

۷. تفسیر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶.

۸. سوره ی شوری، آیه ۲۳.

۹. مقتل الحسین، ص ۱۴۶.

۱۰. نور الابصار، ص ۲۳۲.

۱۲۹۰) ضمن باب ۲، و سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۵۶ (چاپ اسلامبول) باب ۶۲ ینابیع الموده^۱ از ربیع بن سلیمان که یکی از اصحاب شافعی بوده، نقل نموده‌اند که این اشعار را شافعی انشاد نموده و گفت:

يَا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مَنَى وَاهْتَفَّ بِسَاكِنِ خَيْفَهَا وَالنَّاهِضِ
سَحَرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنَى فَيَضًا كَمَلَّتُمْ الْفَرَاتِ الْفَائِضِ
أَنْ كَانَ رُفْضًا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ إِنَّمَا رَافِضُ^۲

و نیز علامه‌ی جلیل‌القدر شیخ عبداللہ بن محمد بن عامر شیراوی در ص ۲۹ کتاب الاتحاف بحب الاشراف، و سید ابی‌بکر بن شہاب‌الدین علوی در ص ۳۱ از باب ۲، و ص ۴۹ از باب ۴ رشفۃ الصادی من بحر فضایل بنی النبی الہادی^۳ (چاپ مطبعہ‌ی اعلامیہ مصر در سال ۱۳۰۳):

و حافظ جمال‌الدین زرنجی در معراج الوصول فی معرفۃ آل الرسول^۴، و ابن حجر مکی در ص ۸۸ صواعق محرقہ^۵ از امام شافعی نقل نموده کہ گفت:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ! حُبُّكُمْ فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كُفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدَرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يَصِلْ عَلَيْكُمْ لِاصْلَاةٍ لَهُ

یعنی: ای اهل بیت رسول خدا! محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا، و در قرآن مجید این واجب نازل شده، (اشاره به آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی ۴۲ است کہ قبلاً ذکر شد). کفایت می‌کند در عظمت قدر شما، ای آل محمد! آن کہ هرکسی صلوات بر شما نفرستد، نماز او قبول نخواهد شد (اشاره به صلوات در تشهد نماز است، کہ از واجبات نماز است و اگر کسی عمداً ترک صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز بنماید، نمازش باطل و غیر قابل قبول است).

و در آخر اشعارش (برای یادآوری امثال بسرویه‌ها و احمد امین‌ها) سروده کہ اتمام حجت باشد بر آنها کہ:

لَوْلَمْ تَكُنْ فِي حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ تَكَلَّتْكَ أَشْكَ غَيْرِ طَيْبِ الْمَوْلَدِ

۱. ینابیع، ج ۳، ص ۹۹.

۲. ما حصل این اشعار آن کہ گوید: ای سوار رونده به سوی مکه‌ی معظمه! بایست در ریگراز منی و به ساکنین مسجد خیف، وقت سحر کہ حجاج به سوی منی می‌آیند (بدون تقیه، علنی و بر ملا) ندا بده و بگو: اگر رفض دوستی آل محمد است، پس شهادت بدهند جن و انس کہ من (امام شافعی) رافضی هستم.

۳. رشفۃ الصادی، ص ۷۱.

۴. معراج الوصول، ص ۲۵.

۵. صواعق محرقہ، ص ۱۴۸.

یعنی: اگر نباشی در دوستی آل محمد، مادر به مرگت بنشیند، قطعاً حرام زاده‌ای. به مناسبت این شعر آخر امام شافعی، یک حدیث از صدها حدیثی که از طرق خاصه و عامه رسیده، تقدیم امثال کسرویها و احمد امینها که مخالف اهل بیت اطهار و مقامات آنها هستند می‌نمایم، و زاید بر معنای حدیث، توضیحی نمی‌دهم. و این حدیث را حافظ بن حجر مکی متعصب در صواعق محرقه^۱ از ابوالشیخ دیلمی نقل می‌نماید که رسول اکرم ﷺ فرمود: «من لم يعرف حق عترتي من الانصار والعرب، فهو لاحدي ثلاث: اما منافق و اما ولد زانية و اما امرؤ حملت به امه في غير طهر».

یعنی: «کسی که نتواند حق عترت مرا، از انصار و عرب، پس او یکی از سه چیز خواهد بود: یا منافق است، یا ولد الزناست، یا ولد حیض است».

اخبار در فضایل عترت و اهل بیت طهارت از کوری چشم دشمنان و بدخواهان این خاندان جلیل (امثال کسرویها)، حب و بغض عترت طاهره، مفتاح بهشت و دوزخ، و علامت ایمان و کفر است؛ چنانچه اکابر علمای عامه و اهل تسنن، با نقل اخبار بسیار از رسول اکرم ﷺ تصدیق این معنی را نموده‌اند. از جمله: امام احمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث شمرده شده و از اکابر علمای عامه است، در تفسیر خود^۲ ذیل آیهی مودت آورده که: محبت و مودت اهل بیت طهارت، از جمله اصول دین و ارکان اسلام است، و هر کس خلاف این، عقیده داشته باشد، کافر و از دین اسلام خارج و ناصبی می‌باشد. و دلیل بر این معنی، خبری است که عبدالله بن حامد اصفهانی به اسناد خود از جریر بن عبدالله بجلی روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود:

«من مات علي حب آل محمد مات شهيداً، ألا و من مات علي حب آل محمد مات مفضواً له، ألا و من مات علي حب آل محمد مات تائباً، ألا و من مات علي حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل الايمان، ألا و من مات علي حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة، ثم منكر و تكير، ألا و من مات علي حب آل محمد يزف الي الجنة كما تزف العروس الي بيت زوجها، ألا و من مات علي حب آل محمد فتح له في قبره بابان الي الجنة، ألا و من مات علي حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة، ألا و من مات علي حب آل محمد مات علي السنة والجماعة، ألا و من مات علي بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه آيس من رحمة

۱. همان، ص ۱۷۳.

۲. تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۳۱۴.

اللّٰه، الا و من مات علي بغض آل محمّد مات كافراً، الا و من مات علي بغض آل محمّد لم يشم رائحة الجنّة».

و نیز سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۴۵ از باب ۴ رشفة الصادی من بحر فضایل بنی النبی الهادی^۲ (چاپ مطبعه‌ی اعلامیه‌ی مصر در سال ۱۳۰۳) از تفسیر ثعلبی، و امام فخر رازی در ص ۴۰۵ جلد هفتم تفسیر کبیرش^۳ ذیل آیه‌ی مودت از صاحب کشاف^۴ همین خبر را نقل نموده‌اند. و کواشکی در تفسیر خود موسوم به تبصره از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسرینند، روایت کرده که رسول اکرم ﷺ فرمود: «لا اسئلکم علي ما ادعوکم اليه اجرّاً الاّ أن تحفظوني في قرابتي علي و فاطمة و الحسن و الحسين و ابنائهما»^۵.

و میر سید علی همدانی شافعی در مودت دوم از مودة القرّبی از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌نماید که رسول اکرم ﷺ فرمود: «توسّلوا بمحبّتنا الي الله تعالی واستشفعوا بنا فان بنا تکرمون و بنا تحبون و بنا رزقون، فمحبّونا امثالنا غداً کلّهم في الجنّة»^۶.

و نیز از خالد بن معدان روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود: «من احبّ ان یمشی في رحمة الله و یصبح في رحمة الله، فلا یدخل قلبه شک بان ذرّیّتی افضل الذرّیات و وصیی افضل الاوصیاء»^۷.

۱. کسی که بعیرد بر دوستی آل محمد، مرده است شهید و توبه کننده از گناه و آمرزیده شده، و مؤمنی که دارای ایمان کامل می‌باشد و رحمت گردیده، و کسی که بعیرد بر دوستی آل محمد، بشاقت می‌دهد او را عزرائیل و منکر و نکیر به بهشت، و کسی که بعیرد بر دوستی آل محمد، می‌رود به سوی بهشت، همچنان که عروس می‌رود به سوی خانه شوهرش، و کسی که بعیرد بر دوستی آل محمد، باز می‌شود در قبر او دو در به سوی بهشت، و کسی که بعیرد بر دوستی آل محمد، قرار می‌دهد خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه‌ی رحمت، و کسی که بعیرد بر دوستی آل محمد، مرده است بر سنت و جماعت، و کسی که بعیرد بر دشمنی آل محمد، روز قیامت بین دو چشم او نوشته شده است: نا امید است از رحمت خدا، و کسی که بعیرد بر دشمنی آل محمد، کافر مرده است، و کسی که بعیرد بر دشمنی آل محمد، استشمام نمی‌نماید بوی بهشت را. (بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۱۱، بحار، ج ۲۳، ص ۲۳۳).

۲. رشفة الصادی، ص ۹۰.

۳. تفسیر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۵.

۴. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۴۷۶.

۵. من از برای ارشاد شما به سوی حق و حقیقت مزدی نمی‌خواهم، مگر آن که حفظ نمایید مقام مرا در اقارب و خویشان من؛ یعنی برای خاطر من احترام ننمایید اقارب و خویشان مرا، و آنها: علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد و ذریه‌ی آن هر دو می‌باشند.

۶. توسل بجوید به دوستی ما به سوی خدای تعالی، و طلب شفاعت نمایید به ما. پس به درستی که به ما اکرام می‌شوید و به وسیله‌ی ما دوست داشته می‌شوید و به وسیله‌ی ما روزی داده می‌شوید. پس دوستان ما، امثال ما هستند، فردا (یعنی قیامت) تمامشان در بهشتند.

۷. کسی که دوست دارد آنکه مشی کند در رحمت خدا و صبح کند در رحمت خدا، پس داخل نکند در قلبش شکی به این

و نیز از جابر روایت نموده که آن حضرت فرمود: «الزمو مودتنا اهل البيت فان من اتقى الله و هو يودنا دخل الجنة معنا و الذي نفس محمد بيده لا ينفذ عبداً عمله الا بمعرفة حقنا».

و ابن حجر مصری مکی در فصل دوم صواعق^۱ از ابویعلی از سلمة بن اکوع نقل نمود که آن حضرت فرمود: «النجوم امان لاهل السماء و اهل بيتي امان لائمتي من الاختلاف».

این اخبار، نمونه‌ای از هزاران خبر است که درباره‌ی آل محمد (سلام الله عليهم أجمعين) از طرق عامه و اهل تشنن رسیده است، که در مقدمه نویسی بیش از این مجال نقل ندارد.

از جمله اعتراضات کسروی و احمد امین، مخصوصاً در کتاب المهدی و المهدویه به شیعیان، در اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام است که غایب از انظار می‌باشد، و این معنی را در صفحات مکرره با آب و تابی تکرار کرده و هیاهویی راه انداخته‌اند و نوشته‌اند: این عقیده، از جعلیات و ساخته‌های شیعیان است که می‌گویند: امامی هست مهدی نام و از نظرها ناپیدا.

و حال آن که خبر نداشتند و زحمت مطالعه و سیر در کتب را به خود ندادند و در مقام تحقیق برنیامدند، و الا اگر فقط در کتب علمای تشنن (گذشته از کتب شیعه) غور نموده بودند و عیناد و تعصب بی‌جا نمی‌نمودند، می‌فهمیدند [که] اعتقاد به وجود حضرت مهدی محمد بن الحسن حجة العصر و الزمان علیه السلام که غیبت نموده و از انظار پنهان گردیده، مخصوص به شیعیان تنها نمی‌باشد، بلکه در کتب معتبره‌ی علمای بزرگ اهل تشنن نیز ثبت گردیده و اکابر علمای عامه، از قبیل: علامه سیهودی در جواهر العقدين، و طبرانی در اوسط، و احمد بن حنبل در مستند، و ابی داود در سنن، و ابن ماجه در سنن، و حموی در فرامد، و خواجه کلان بلخی در ینابیع المودة، و ابن حجر در صواعق، و امام نسائی در سنن و خصائص العلوی، و خواجه پارسا در فصل الخطاب، و محمد بن طلحه در مطالب السؤول، و نورالدین جامی در شواهد النبوة، و حافظ بلاذری در مسلسلات، و محمد بن یوسف گنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة، و میرسید علی همدانی شافعی در صودة القری، و علامه صلاح الدین در شرح الدائرة، و جمال الدین شیرازی در روضة الاحباب، و بیهقی در صحیح خود شیع

ک ذریه و اولاد من بهترین ذراری هستند و وصی من بهترین اوصیا می‌باشد.

۱. ثابت باشید در دوستی ما اهل بیت. پس به درستی که اهل تقوا که ما را دوست بدارند، با ما داخل بهشت می‌شوند. به آن خدایی که جان محمد در قبضه‌ی قدرت اوست، هیچ عملی به بنده‌ای نفع نمی‌رساند، مگر به شناختن دوستی ما.

۲. صواعق محرقة، ص ۱۵۷.

۳. ستارگان امانند از برای اهل آسمانها، و اهل بیت من امانند برای امت من از اختلاف.

الایمان، و شیخ محی الدین عربی در فتوحات و عتقاء المغرب، و ملک العلماء شهاب الدین در هدایت السعداء، و شبط بن جوزی در تذکره، و شیخ عبدالرحمن بسطامی در درة المعارف، و شیخ محمد الصبان المصری در اسعاف الراغبین، و مؤیدالدین خطیب خوارزمی در مناقب، و علامه شعرانی در بیواقیت، و شیخ علی متقی در مرآة شرح مشکوٰۃ، و دیگران از اکابر علمای اهل تسنن که این صفحات مختصر مجال نوشتن نام تمام آنها را نمی دهد، اخبار بسیاری راجع به آن حضرت نقل نموده اند و حتی بسیاری از آنها تحقیقات عمیقی در این باب کرده اند.

برای نمونه، چند خبری به اقتضای مقدمه نویسی از اکابر علمای عامه جهت بینایی جوانان روشن فکر، زائداً علی ما سبق^۱، در این جا نقل می نمایم تا بدانند این عقیده از جعلیات و ساخته های شیعیان نیست، بلکه کسزوی تبریزی خیال فریبده و احمد امین مصری عنود و امثال آنها مغلطه کار بوده اند و امر را بر بی خبران مشتبه می نموده اند.

علاوه بر آن که در جلسہ دهم همین کتاب، اشاراتی به اخبار وارده در موضوع حضرت مهدی^ع شده، در این جا هم بیان دیگری می نمایم و بعضی اخبار دیگر [را] ذکر می کنیم تا کشف حقیقت گردد:

اخبار به وجود حضرت مهدی^ع از طرق اهل سنت

۱- خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۳ ینایع الموده^۲، و علامه سمهودی شافعی در جواهرالعقدین^۳، و ابن حجر مکی در صواعق محرقة (ص ۱۶۵)، و طبرانی در اوسط^۴ از ابو ایوب انصاری و علی بن هلال (به مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات) نقل نموده اند که: در مرض موت رسول اکرم^ص، فاطمه^ص گریه می کرد، رسول اکرم فرمود: «ان لکرامة الله ایاک زوَجک من هو اقدمهم اسلاماً و اکثرهم علماً».

آنگاه فرمود: «خداوند متعال، نظر فرمود بر اهل زمین، پس مرا اختیار نمود پیغمبر مرسل. آنگاه نظر دیگر فرمود [و] علی را برگزید به وصایت، پس به من وحی نمود که تو را تزویج نمایم به او، و قرار دهم او را وصی خودم».

۱. اضافه بر آنچه گذشت.

۲. ینایع الموده، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳. جواهر العقدین، ج ۲، ص ۱۹۶.

۴. اوسط، ج ۶، ص ۳۲۸.

۵. از جمله کرامت های پروردگار به تو آن است که تزویج کرد تو را به کسی که مقدم ترین مردم است از جهت اسلام آوردن و بیشتر آنها از حیث علم و دانش.

«یا فاطمة! منّا خير الانبياء و هو أبوك و منّا خير الاوصياء و هو بعلك و منّا خير الشهداء و هو حمزة عم ابيك و منّا من له جناحان يطير بهما في الجنة حيث شاء و هو جعفر ابن عم ابيك و منّا سبطا هذه الامة و سيدا شباب اهل الجنة الحسين والحسين و هما ابناك، و الذي نفسي بيده منّا مهدي هذه الامة و هو من ولدك».

۲- شيخ الاسلام حمونى در *فرائد السمطين*، و شيخ سليمان بلخى حنفى در باب ۷۷ *ينابيع المودة* از عباية بن ربعى از جابر بن عبدالله انصارى نقل مى نمايند كه رسول اكرم ﷺ فرمود:
«انا سيدالنبيين و علي سيد الوصيين، و ان اوصيائي بعدي، اثنا عشر: أولهم علي و آخرهم القائم المهدي ﷺ».

۳- و از سليم بن قيس هلالى از سلمان فارسى نقل مى كند كه گفت: وارد شدم بر رسول اكرم ﷺ، ديدم حسين بر پاى آن حضرت نشسته و پيوسته دو طرف صورتش را مى بوسيد و مى فرمود:
«انت سيد بن السيد اخو السيد، و انت امام بن الامام، و انت حجة بن الحجة اخو الحجة ابو حجج تسعة تاسعهم قائمهم المهدي ﷺ».

۴- و نيز شيخ الاسلام حمونى در *فرائد* از سعيد بن جبیر از ابن عباس نقل مى كند كه رسول اكرم ﷺ فرمود:

«ان خلفائي و اوصيائي و حجج الله الخلق بعدي الاثنا عشر: أولهم علي و آخرهم وليي المهدي. فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلي خلف المهدي و تشرق الارض بنور ربها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب».

۱. اى فاطمه! از ماست بهترين انبياء و او پدر تو مى باشد. و از ماست بهترين اوصياء و او شوهر تو مى باشد. و از ماست بهترين شهدا و او حمزه، عموى پدر تو مى باشد. و از ماست كسى كه براى اوست دو بال كه پرواز مى كند با آنها در بهشت، و او جعفر، پسر عموى پدر تو مى باشد. و از ماست دو سبط اين امت و دو سيد جوانان اهل بهشت، حسين و حسن، و آنها پسر هاى تو هستند. به آن خدايى كه جان من در يد قدرت اوست، از ماست مهدي اين امت و او از اولاد تو مى باشد. (المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۳۲۷).

۲. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳. ينابيع المودة، ج ۳، ص ۲۹۱.

۴. من آقاى انبياء، و على آقاى اوصيا مى باشد. و به درسى كه اوصياى من، بعد از من دوازده نفرند: اول آنها على و آخر آنها قائم مهدي مى باشد. (الاتصاف، ص ۳۰۴؛ الحكم الزاھر، ص ۲۰۵؛ كشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۰۹؛ كمال الدين، ج ۱، ص ۲۸۰).

۵. توى سيد پسر سيد، و توى امام پسر امام برادر امام، و توى حجت پسر حجت و برادر حجت و پدر حجت هاى نه گانه، كه نهى آنها قائم مهدي مى باشد.

۶. به درسى كه خلفا و اوصياى من و حجت هاى خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند: اول آنها على و آخر آنها فرزند من

۵- و نیز از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر امت) نقل می کند که آن حضرت فرمود: «ان علیاً وصیی و من ولده القائم المنتظر المهدي الذي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. و الذي بعثني بالحق بشيراً و نذيراً ان الثابتين علي القول بامامته في زمان غيبته لأعز من الكبريت الاحمر. فقام اليه جابر بن عبد الله، فقال: يا رسول الله! و للقائم من ولدك غيبة؟ قال ﷺ: أي و ربّي و ليمحص الله الذين آمنوا و يمحق الكافرين، ثم قال: يا جابر ان هذا امر من امر الله و سرّ من سرّ الله فايك و الشك، فان الشك في امر الله عزّ و جلّ كفر».

۶- و نیز خواجه کلان حنفی در باب ۷۹ ینایع المودة^۲ از فصل الخطاب خواجه سید محمد پارسا، که از اکابر علما عامه است، نقل می کند که گوید: از امامان اهل بیت طهارت، ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام می باشد که متولد گردیده در سال ۲۳۱، روز جمعه، ششم ربیع الاول، و بعد از پدر بزرگوارش شش سال زندگانی نمود و در پهلوی پدرش دفن گردید، آنگاه نوشته: «و لم یخلف ولداً غیر ابی القاسم محمد المنتظر المسمی بالقائم و الحجة و المهدي و صاحب الزمان و خاتم الانمة الاثنا عشر عند الامامة و كان مولد المنتظر ليلة النصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين. امه ام ولد، يقال لها نرجس، توفي أبوه و هو ابن خمس سنين فاخفي الي الان»^۳.

مهدی است. پس نازل می گردد عیسی بن مریم، روح الله، پس نماز می گزارد عقب مهدی و روشن می کند (آن مهدی) زمین را به نور خدا، و او می رساند سلطنت او را به مشرق و مغرب. (فرانده، ج ۲، ص ۳۱۲).
۱. به درستی که علی وصی من است و از اولاد او، قائم منتظر مهدی است که بر می کند زمین را از عدل و داد، همچنان که بر شده باشد از جور و ظلم. به آن خدایی که مرا به حق مبعوث گردانیده بشارت دهند و بیم دهند، به درستی که ثابتین بر قول و عقیده به امامت آن حضرت، در زمان غیبتش عزیز ترند از کبریت احمر. جابر از جابر خواست و عرض کرد: یا رسول الله! برای قائم از فرزند شما غیبتی است؟ فرمودند: آری! قسم به پروردگار من، آنگاه آمدی سوره ی ۳ (آل عمران) را قرائت نمودند؛ یعنی پاک و پاکیزه گرداند خدا مؤمنان را از گناهان در وقت مغلوبیت ایشان و نیست گرداند و هلاک سازد کافران را اگر مغلوب گردند: (ینایع المودة، ج ۳، ص ۲۹۶).

(مخلص معنی آن که: در آن غیبت اگر دولت بر مؤمنان باشد، به جهت تمیز است و استشهاد و تمحیص و غیر آن از آنچه اصلح باشد مر ایشان را، و اگر بر کافران است، به جهت محق و محو آثار ایشان است). پس از آن فرمود: ای جابر! این غیبت، امری است از امر خدا و سری است از سر خدا، پس بیرهیز از شک، به درستی که شک در امر خدای - عز و جل - کفر است.

۲. ینایع المودة، ج ۳، ص ۳۰۴.

۳. برای آن حضرت (یعنی امام حسن عسکری) فرزندی نماند، مگر ابوالقاسم محمد منتظر که نامیده شد به قائم و حجت و مهدی و صاحب الزمان و خاتم امامان دوازده گانه نزد امامیه، و مولد آن امام منتظر در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است، و مادرش ام ولد بود که او را نرجس می گفتند، و در موقع وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بوده و الی ملان مخفی و پنهان می باشد.

۷- حافظ بن حجر مکی در ص ۱۲۷ صواعق محرقة^۱ بعد از شرح حالات حضرت عسکری، امام یازدهم، گوید:

«و لم یخلف غیر ولده (ابی القاسم محمد الحجة) و عمره عند وفات ابیه خمس سنین، لکن اتاه الله (تبارک و تعالی) فیها الحکمة و یسمی القائم المنتظر، لانه ستر بالمدينة و غاب فلم یعرف أين ذهب^۲».

۸- شیخ سلیمان بلخی حنفی از باب ۷۱ تا باب ۸۶ را اختصاص داده است به حالات حضرت مهدی (عج)، و نقل نموده است اقوال اکابر علمای خودشان را، از قبیل: هاشم بن سلیمان در کتاب المحجة، و علامه سمهودی در جواهر المقدین، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، و محمد بن ابراهیم در فرائد السمطین، و محمد الصبان المصری در اسعاف الراغیین، و محمد بن طلحه در مطالب السؤل، و صلاح الدین صفدی در شرح الدائرة، و ابو نعیم در حلیة الاولیاء، و ابن صباغ در فصول المهمة، و گنجی شافعی در کتاب البیان، و خوارزمی در مناقب، و غیر هم از بسیاری از صحابه، و مخصوصاً باب ۸۲ را اختصاص داده به کسانی که حضرت مهدی را در زمان حیات پدر بزرگوارش دیدند، به این عنوان:

«فی بیان الامام ابو محمد الحسن العسکری اری ولده القائم المهدي لخواص موالیه و اعلمهم ان الامام من بعده ولده (رضی الله عنهما)^۳».

و در این باب، دوازده خبر نقل می کند از جمع بسیاری که حضرت مهدی را در زمان پدرش، امام حسن عسکری، زیارت نمودند، تا پیروان کسروی بخوانند و برانگیخته ی خیالشان را بشناسند که نوشته است: وجود مهدی، امام غائب، را شیعیان ساخته اند و احدی او را ندیده [که] چگونه بوده و کجا بوده؟

علاوه بر صدها کتب غیب که اکابر علما و موثقین و محدثین شیعه نوشته اند، از بیانات علمای سنی بشنوید و بر کسروی و احمد امین و مردوخ (و بازیگران و فریبندگان و دین سازان مغالطه کار) لعنت نمایید.

۱. صواعق محرقة، ص ۲۰۸.

۲. باقی نماند برای آن حضرت، مگر فرزندش ابی القاسم محمد حجة، و عمر آن حضرت در وقت وفات پدرش، پنج ساله بوده است؛ لکن در همان طفولیت، خداوند متعال او را حکمت داده بود و نامیده شد به قائم منتظر؛ برای آن که آن حضرت غیب نموده و پنهان شد و مشخص نشد به کجا رفت.

۳. در بیان آن که امام ابو محمد حسن العسکری نشان داد فرزندش قائم مهدی را به خواص دوستانش و به آنها تعلیم نمود که امام بعد از او، فرزندش مهدی می باشد. (بتایب المودة، ج ۳، ص ۳۲۴).

و در باب ۸۳ همان کتاب، یازده خبر نقل می کند از کسانی که در غیبت کبری خدمت آن حضرت رسیده اند، به این عنوان:

«في بيان من رأي صاحب الزمان المهدي عليه السلام بعد غيبته الكبرى^۱».

که از نقل آن اخبار جهت حفظ اختصار صرف نظر شد. هر کس مایل است، به اصل کتاب *ينابيع المودة* مخصوصاً باب ۸۲ و ۸۳ مراجعه نماید تا کشف حقیقت شود.

خلاصه: اکثر علمای منصف عامه، با نقل اخبار بسیار که ضیق صفحات مجال نقل همه‌ی آنها را نمی دهد، اظهار عقیده و نظر هم نموده اند که: مراد از حضرت مهدی، ابی القاسم محمد فرزند برومند حضرت امام حسن عسکری می باشد.

۹- چنانچه محمد بن طلحه شافعی در *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول*^۲، در حق آن حضرت گوید:

«هو ابن أبي محمد العسكري و مولده بسامراء^۳».

۱۰- و نیز شیخ صلاح الدین صفدی در شرح *الدائرة* نوشته است:

«ان المهدي الموعود هو الامام الثاني عشر من الائمة و اولهم سيدنا علي و آخرهم المهدي (رضي الله عنهم)^۴».

۱۱- و خواجه کلان بلخی حنفی در آخر باب ۷۹ *ينابيع المودة*^۵، بعد از نقل اقوال اکابر علمای عامه راجع به حضرت مهدی عليه السلام و ولادت آن حضرت چنین اظهار عقیده نموده:

«المعلوم المحقق عند الثقات ان ولادة القائم عليه السلام كانت ليلة الخامس عشر من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين في بلدة سامراء عند القرآن الاصغر الذي كان في القوس و هو رابع القرآن الاكبر الذي في القوس و كان الطالع الدرجة الخامسة و العشرين من السرطان و زايجه المباركة في افق سامراء^۶».

۱. در بیان کسانی که صاحب الزمان مهدی عليه السلام را بعد از غیبت کبری دیده اند (یعنی در مدت هزار سال). (ینابيع، ج ۳، ص ۳۷۸).

۲. مطالب السؤل، ص ۴۸۰.

۳. او فرزند ابی محمد امام حسن عسکری می باشد و محل تولدش سامرا بوده است.

۴. به درستی که مهدی موعود، او امام دوازدهم از ائمه ای می باشد که اول آنها علی و آخر آنها حضرت مهدی (رضی الله عنهم) است.

۵. ینابيع المودة، ج ۳، ص ۳۰۶.

۶. نزد افراد مورد اعتماد معلوم و محقق است که ولادت قائم عليه السلام در شب پانزدهم شعبان سال ۲۵۷ در سامرا رخ داده است نزد قرآن کوچک آن چنانه ای که در قوس باشد و او چهارم قرآن بزرگ آن چنانه ای است در قوس و طالع او در درجه‌ی ۲۵ از سرطان بوده و زایجه‌ی مبارکه‌ی او در افق سامرا بوده است.

۱۲- و ابو عبدالله فقیه محمد بن یوسف گنجی شافعی در ص ۵۲۱ کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، در آخر باب ۲۰ نوشته است:

«ان المهدي ولد الحسن العسكري فهو حي موجود باق منذ غيبته الي الان و لا امتناع في بقائه بدليل بقاء عيسى و الخضر و الياس عليه السلام».

۱۳- و یوسف سبط بن جوزی در ص ۲۰۴ تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة^۱، پس از این که سلسله‌ی نسب آن حضرت را به علی بن ابی طالب نقل نموده، آنگاه گوید:

«و هو الخلف الحجة صاحب الزمان القائم المنتظر و التالي و هو آخر الائمة^۲».

بعد از نقل چند خبر از طرق علمای خودشان (اهل سنت) راجع به ظهور آن حضرت چنین گوید: «فلذلك هو المهدي عليه السلام».

۱۴- و محمد بن طلحه شافعی در باب ۱۲ مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول^۳، با دلایل بسیاری اثبات وجود حضرت مهدی عليه السلام را می‌نماید، به این عنوان:

«الباب الثاني عشر في أبي القاسم محمد بن الحسين الخالص بن علي المتوكل بن محمد القانع بن علي الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن الحسين الزكي بن علي المرتضى أمير المؤمنين بن أبي طالب، المهدي الحجة الخلف الصالح المنتظر عليه السلام».

و ابتدا می‌نماید این باب را با اشعاری در مدیحه‌ی آن حضرت و اثبات مقامات عالی‌ی آن وجود مقدس، که برای اثبات مرام ذکر می‌شود:

هَذَا يَا مَنْهَجَ الْحَقِّ وَ اتَاهُ سَجَايَاهُ	فَهَذَا الْخَلْفُ الْحُجَّةُ قَدْ أَيْدَهُ اللَّهُ
وَ اتَاهُ عَلَى فَضْلِ عَظِيمٍ فَتَحَلَّاهُ	وَ أَعْلَى فِي ذُرَى الْعِلْيَا بِالتَّأْيِيدِ مَرْقَاهُ
وَ ذُو الْعِلْمِ بِمَا قَالَ إِذَا أَدْرَكَ مَعْنَاهُ	وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَوْلًا قَدْ رَوْنَاهُ
وَ قَدْ أَبْدَاهُ بِالنِّسْبَةِ وَ الْوَصْفِ وَ سَمَاهُ	يَرَى الْإِخْبَارَ فِي الْمَهْدِيِّ جَائَتْ بِمَسْمَاهُ
وَ مِنْ بَضْعَةِ الزَّهْرَاءِ مَرْسَاهُ وَ مَسْرَاهُ	وَ يَكْفِي قَوْلُهُ مَنْ بِي لَأَشْرَاقُ مَحْيَاهُ
فَمَنْ قَالُوا هُوَ الْمَهْدِيُّ مَا مَانُوا بِمَافَاهُ	وَ لَنْ يَلْغَ مَا أَوْتَاهُ امْتِسَالُ وَ أَشْبَاهُ

۱. به درستی که مهدی فرزند حسن عسکری، زنده و موجود، و غیبت او الی الان باقی است و بقای او به دلیل بقای عیسی و خضر و الیاس عليه السلام ناممکن نیست.

۲. تذکرة خواص، ص ۳۲۵.

۳. و اوست خلف حجت صاحب الزمان قائم منتظر و تالی، و اوست آخر امامان و اوست مهدی عليه السلام.

۴. مطالب السؤول، ص ۴۸۰.

پیش از یک ورق، با دلایل عقلیه و براهین نقلیه ثابت می نماید که جمیع اخبار مأثوره از رسول اکرم ﷺ و ادله و علاماتی را که راجع به حضرت مهدی بیان نموده و در کتب فریقین، حتی صحیح بخاری و مسلم و ترمذی نقل گردیده، کاملاً مطابقت دارد با محمد المهدی، خلف صالح حضرت عسکری ع، که در ایام معتمد علی الله، خلیفه‌ی عباسی، در سامرا متولد و از ترس اعادی پنهان گردیده [است].

و نیز قاضی فضل بن روزبهان که از اکابر متعصین علمای عامه می باشد، که از شدت تعصب انکار اخبار صحیحیه صریحه را می نماید، ولی در موضوع حضرت ولی عصر مهدی آل محمد ﷺ موافقت با نظر و عقیده امامیه اثنا عشریه دارد، و عجب آن که در کتاب *ابطال الباطل* که رد بر نهج الحق علامه حلی ع؛ (یعنی رد بر شیعیان نوشته)، کلماتی در فضایل و مناقب اهل بیت طهارت دارد، که از جمله اشعاری در مدح ائمه اطهار انشا نموده که اشاره به حضرت مهدی و ظهور آن حضرت می نماید، که به مناسبت مقام ذکر می نمایم که گوید:

سلام علی سید المرتضی	سلام علی المصطفی المجتبی
من اختارها الله خير النبیاء	سلام علی سیدتنا فاطمة
سلام علی الحسین الاعمی الرضا	سلام مین المسک انفاسیه
شهادت یوری جسمه کربلا	سلام علی الاورعی الحسین
سلام علی بن الحسین الزکی المجتبی	سلام علی سید العابدین
سلام علی الصادق المقتدی	سلام علی الباقر المهتدی
رضی الحجاجا امام التقی	سلام علی الکاظم الممتحن
سلام علی الرضا سید الاصفیاء	سلام علی الثامن المؤمن
محمد الطیب المرتضی	سلام علی المتقی التقی
سلام علی المکرم هادی الوری	سلام علی الاعمی التقی
امام یجهرز جیش الصفا	سلام علی السید العسکری
ابی القاسم الفرس نور الهدی	سلام علی القائم المنتظر
ینجیه من سیفه المنتفی	سطلع کالشمس فی غسق
کما ملأت جور اهل الهوی	تتری یملأ الارض من عدله
وانصاره ما تدوم السماء	سلام علیه و آبائه

ما حصل کلام به مقتضای مقام آن که: بعد از سلام به ارواح مقدسه ائمه اثنا عشر و ستودن مراتب و درجات مرتب آنها، به نام امام دوازدهم که می رسد، بعد از سلام بر آن حضرت اقرار می نماید که اوست قائم منتظر، که کنیه مبارکش ابوالقاسم است و زود است

که مانند خورشید تابان، طالع و ظاهر گردد و عالم را پُر از عدل و داد کند، همچنان که پُر از ظلم و جور شده باشد.

برای اثبات مرام و بیداری جوانان روشن ضمیر که بخواهند به سفسطه بازی و مغیله کاری و دروغ سازیهای کسروی و احمد امین و امثال او پی ببرند و بدانند که عقیده به وجود حضرت مهدی منتظر علیه السلام و ولادت او در هزار و صد و بیست سال قبل و این که فرزند برومند حضرت عسکری و یازدهمین فرزند علی امیرالمؤمنین علیه السلام و دوازدهمین وصی حضرت ختمی مرتبت علیه السلام بوده و غیبت او از جعلیات شیعه نیست، بلکه سنی و شیعه معتقد به این معنی هستند، همین مقدار از اخبار من باب نمونه کافی است.

والا اگر بخواهم تمام روایات منقوله از کتب اکابر علمای عامه و اظهار عقاید آنها را بر اثبات مرام ذکر نمایم، خود کتابی بسیار بزرگ خواهد شد.

و برای اهل لسان لازم است مراجعه کنند به کتاب کشف الاستار تألیف علامه المحدثین مرحوم حاج میرزا حسین نوری (قدس سره القدسی) و کتاب المهدی که به قلم سید جلیل و عالم نبیل حجة الاسلام مرحوم سید صدرالدین صدر (رضوان الله علیه) نزیل دارالعلم قم که مبسوطاً از کتب اکابر علمای عامه استخراج نموده و خدمت بزرگی به عالم تشیع فرمودند.

در این جا به یاد آمد خبر پرفایده‌ای که علاوه بر فضایل و مناقب مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه الصلاة والسلام) ذکر از حضرت مهدی علیه السلام و ظهور آن حضرت شده است، و مقتضی دیدم خلاصه‌ی آن حدیث را بادآور شوم تا خوانندگان محترم بدانند که اکابر علما، از سنی و شیعه، چگونه به نقل اخبار کشف حقایق نموده‌اند تا روی نویسندگان عنود سیاه گردد.

حدیث عجیبی در فضایل علی علیه السلام و اشاره به حضرت مهدی علیه السلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۵ بنایع الموده^۱ از ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب خطباء خوارزم به سند خودش از عبدالرحمن بن ابی لیلی از پدرش نقل می‌نماید که گفت: در روز خیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم را به علی بن ابی طالب داد و خداوند به دست آن حضرت فتح نصیب مسلمانان نمود و در غدیر خم به مردم شناساند علی را، به این عبارت که:

«انّه مولی کل مؤمن و مؤمنة و قال له: انت منی و انا منک و انت تقاتل علی التّأویل کما

قالت علي التنزيل و انت متي بمنزلة هارون من موسى و انا سلم لمن سالمك و حرب لمن
 حاربك و انت العروة الوثقى و أنت تبين ما اشتبه عليهم من بعدي و أنت امام و ولي كل مؤمن
 و مؤمنة بعدي و انت الذي انزل الله فيه ﴿وَ اَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾
 و انت الاخذ بستتي و ذاب البدع عن ملكتي و انا اول من انشق الارض عنه و انت معي في الجنة
 و اول من يدخلها: انا و انت و الحسن و الحسين و فاطمة، و ان الله اوحى الي ان اخبر فضلك
 ففعلت به بين الناس و بلغتهم ما امرني الله بتبليغه و ذلك قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا
 أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ الي آخر الآية.

آنگاه فرمود:

«يا علي! اتق الضعافين التي هي في صدور من لا يظهرها الا بعد موتي. اولئك يلعنهم الله و
 يلعنهم اللعانون. ثم بكى عليه و قال: أخبرني جبرئيل أنهم يظلمونه بعدي و ان ذلك الظلم يبقني
 حتي اذا قام قائمهم، و علت كلمتهم و اجتمعت الامة علي محبتهم و كان الشاني لهم قليلاً، و
 الكاره لهم ذليلاً، و كثر المادح لهم، و ذلك حين تغيرت البلاد و ضعف العباد و اليأس من
 الفرج، فعند ذلك يظهر قائم المهدي من ولدي يقوم يظهر الله الحق بهم و يخمد الباطل
 بأسيا فهم و يتبعهم الناس راغباً اليهم او خائفاً. ثم قال: معاشر الناس! ابشروا بالفرج، فان وعد الله

۱. آیهی ۳، سورهی ۹ (توبه).

۲. درستی که علی بن ابی طالب اولی به تصرف بر هو مؤمن و مؤمنه است، آنگاه به علی فرمود:
 تو از غنی و من از تو، و تو جنگ می کنی بر تأویل (قرآن)، همچنان که من جنگ کردم بر تنزیل (قرآن). و تواز من به
 منزلهی هارونی از موسی، و من در سلم و سلامتم با کسی که با تو از در سلم و سلامت باشد و در جنگم با کسی که با تو
 در جنگ است. و تویی عروة الوثقی و تویی بیان کنندهی هر چیزی که مشتبه می شود بر آنها بعد از من.
 و تویی امام و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من (این کلمه ی بعدی، که در بسیاری از اخبار رسیده، برای اهل بصیرت و
 انصاف واضح می نماید که کلمه ی مولی به معنای اولی به تصرف است، نه به معنای محب و ناصر که اهل تسنن گسان
 نموده اند و اگر به معنای محب و ناصر بود، جمله ی بعدی معنی نداشت؛ زیرا دوستی علی و نصرت او در حیات و ممات
 پیغمبر بایستی عملی باشد، نه فقط بعد از پیغمبر او را دوست بدارند و یاری بنمایند. پس کلمه ی مولی به معنای اولی به
 تصرف است که در زمان حیات رسول الله، خود اولی به تصرف است و بعد از وفات آن حضرت این مقام مقدس را علی
 واجد است).

و درباره ی تو نازل گردیده (آیهی ۳، سورهی ۹ توبه)، یعنی ندایی است از خدا و رسول به سوی مردم در روز حج اکبر
 (اشاره است به بردن علی علیه آیات اول سورهی براءت را و قرائت نمودن بر اهل مکه)، و تویی عمل کننده به سنت من و
 برطرف کننده ی بدعتها از امت من، و من اول کسی بودم که بدعتها را برطرف نمودم، و تو با منی در بهشت و اولین کسانی
 که وارد بهشت می شوند: من و تو و حسن و حسین و فاطمه هستیم، و خداوند وحی نمود که فضیلت و مقام تو را خبر دهم.
 پس برخاستم بین مردم (در روز غدیر) و رسانیدم به آنها آنچه را که خداوند به من امر نموده بود تبلیغ او را. این است
 (معنی) فرموده ی حق تعالی که: ای پیغمبر و رسول (مکرم)! برسان (به مردم) چیزی را که نازل گردیده به تو از جانب خدا.
 تا آخر آیه ی شریفه. (سورهی مائده، آیهی ۶۷).

حق لا یخلف و قضائه لا یرد و هو الحکیم الخیر و ان فتح الله قریب^۱.
 برای خاتمه ی مطلب، خبری نثار روح احمد امین و کسروی و مردوخ (مردود) و منکرین
 ظهور حضرت مهدی علیه السلام می نمایم، و این خبری است که شیخ الاسلام حموینی در فرائد
 السمطین^۲ از محدث فقیه شافعی ابراهیم بن یعقوب کلابادی بخاری، و خواجه کلان شیخ
 سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده^۳ از جابر بن عبدالله انصاری نقل می نمایند که رسول
 اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من انکر خروج المهدي فقد کفر بما انزل علی محمد^۴».

حملات کسروی به دین مقدس اسلام و جواب آن

نه گمان رود که این مرد دیوانه ی مرموز فقط حملاتی به عالم تشیع داشته، بلکه در (پیرامون
 اسلام) و سایر مؤلفاتش حملات شدیدی به اصل دین مقدس اسلام و تمام قوانین مقدسه ی آن
 دارد تا آن جا که می نویسد: «دین اسلام امروز مردود است»، و طریقه ی منحوسه ی خود را
 «پاک دینی» نام نهاده و پیروی از آن را امر حیاتی و لازم می داند:

مثلاً نوشته: چون جمعی از مسلمانان، عامل به قوانین دین اسلام نیستند، یا تابع قوانین اروپایی
 شدند، معلوم می شود که این دین ارزش خود را از دست داده و باید عوض شود، و واجب
 است مردم اسلام را بگذارند و «پاک دینی» مواپذیرند؛ چه آن که من برانگیخته و برای
 سعادت این ملت آمدم!!^۵

مغز و کله ی این مرد مرموز آن قدر خالی و گندیده بود و نمی فهمید (یا می فهمید و عمداً سهو
 می کرد؛ یعنی مأموریت داشت که مردم را گمراه و ایجاد اختلاف نماید) که اگر مرضی و بیماران
 به دستورات دکتر و طبیب حاذق عمل نکنند، دلیل بر آن نیست که دستورات طبیب، فاسد و از

۱. ای علی! بیرهیز از کینه هایی که در سینه ها پنهان است و ظاهر نمی کنند آن را مگر بعد از مردن من.
 آنها کسانی هستند که خدا و هر لعنت کننده، آنها را لعنت می کند. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گریه کرد و فرمود که: جبرئیل مرا خبر داده
 است که آنها به علی و اهل بیت من ظلم می کنند، و این ظلم باقی می ماند تا آن که قائم آل محمد قیام نماید و سخن آنها بلند
 شود و امت من بر دوستی آنها اجتماع نمایند و دشمن آنها کم باشند و کاره و بی میل به آنها. دلیل باشند و زیاد شود مدح
 کنندگان آنها، و آن در زمانی خواهد بود که شهرها تغییر پیدا می نماید و مردم ضعیف گردند و از فرج ظهور مأیوس شوند.
 پس در آن وقت، قائم مهدی از فرزندان من ظاهر می گردد و قیام می نماید و خداوند ظاهر می کند به آل محمد حق را و به
 شمشیرهای آنها باطل را از میان می برد و مردم چه با کمال رغبت و میل و چه با خوف و ترس، آنها را تبعیت می نمایند.
 پس از آن فرمود: ای گروه مردم! بشارت باد شما را به فرج! پس به درستی که وعده ی خداوند حق است و قضای او رد
 نمی شود، و اوست حکیم و دانای آگاه، به درستی که فتح خداوند نزدیک است.

۲. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. ینایع الموده، ج ۳، ص ۲۹۵.

۴. کسی که منکر خروج حضرت مهدی باشد، محققاً به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردیده، کافر است.

کار افتاده و ارزش خود را از دست داده و باید طیب و دگر را عوض نمود، بلکه باید به وسایل مختلفه، مرضی و بیماران را وادار نمایند که دستورات طیب حاذق را عملی کنند و اگر عمل نمودند و در پی تمام دستورات رفتند و نتیجه نگرفتند، آنگاه باید طیب را عوض نمایند.

این مرد مرموز حیا خیال می کرد که اگر مردم قانون مقدس اسلام را گذاردند و پیرو قانون اروپایی شدند، دلیل بر نقض قانون مقدس اسلام است؟ و حال آن که این طور نیست.

اگر مرضی دستورات طیب حاذق و دگر بزرگ را عملی نکند و پیرو دستورات زنان همسایه گردد، دلیل بر نقض دستور دگر و عملی نبودن آن دستورات است؟ قطعاً نه چنین است، بلکه این نقض به اولیای امور برمی گردد، نه به اصل دستور؛ زیرا اولیای امور بیمارستان باید مراقبت نمایند به حال بیماران که دستورات دگر از: دوا و غذا و پرهیز و غیره هر یک به موقع خود عملی گردد، و الا بیماران خود متوجه به دستورات نیستند و از روی جهل و نادانی پیش خود خیال می کنند [که] هر چند روزی باید رجوع به دگر جدیدی بکنند به خیال آن که شاید مفید واقع شود؛ فلذا همیشه حیران و سرگردانند و غالباً گرفتار شایدها شده و جان خود را از دست می دهند.

نوشته است: قانون اسلام در هزار سال قبل می توانست اصلاح کند و مملکت داری نماید، ولی امروز با قانون اسلام نمی شود مملکت داری نمود!

برای اثبات نادانی و وارو نشان دادن و سفسطه بازی و مغلطه کاری این مرد مرموز، پسندیده است نظر کردن به خاک حجاز که دولت سعودی با این که با تمام ممالک خارجه ارتباط دارد و برای استخراج معادن، خارجیها در مملکت او بسیارند، ابتدا توجهی به قوانین اروپایی ندارد و بلکه در سرتاسر مملکت حجاز، قانون قرآن مجید حکم فرماست. به همین جهت در میان آن مردمان بی سواد و برهنه و عربان (از جمیع شئون تمدن امروزی چنان امنیت قابل توجهی موجود است که در اروپا حتی در سوئیس که معروف به عدالت و صحت عمل می باشند) هم وجود ندارد.

نوشته است: «یکی از دلایلی که می رساند قانون اسلام و دستورات آن امروزه در دنیا عملی نیست، آن است که در دنیای کنونی دست دزد را نمی برند و حال آن که در قانون اسلام، حکم به قطع ید سارق نموده است».

آن بیچاره‌ی بدبخت، مانند صدها هزار مردم بی فکر و مقلد، غلط گمان کرده و می کنند که هر عملی مورد پسند اروپایها قرار گرفت، تمام روی قواعد علم و عقل است و حال آن که چنین نیست. بسیاری از قوانین در اروپا مورد عمل قرار گرفته که جز ضرر از آن چیزی

نمی‌بینند، از جمله همین حکم سارق و دزد را که محل استشهاد این مرد مرموز عجیب است مورد دقت قرار دهیم، می‌بینیم از زمانی که این حکم را تغییر دادند، امنیت از مملکت ما رخت بر بسته و دزدیهای کوچک و بزرگ به قدری فراوان شده که شب و روز، خفیه و آشکار، مردم امنیت ندارند.

اولاً: ایمان که اصل و پایه‌ی هر چیزی است از میان مردم برداشته شده، که هر بشری با توجه به مبدأ و معاد و ترس از روز حساب، دست به عمل زشت و خیانت به مال مردم و دزدی نزنند. ثانیاً: دزدها مطمئنند اگر با رشوه و دادن حق و حساب از مجازات در نرفتند، چند ماهی بیشتر در زندان نخواهند ماند؛ آن هم زندانی که برای آنها به منزله‌ی مدرسه‌ی کار است. چون دزدها را که در حبس مجرد نمی‌برند، بلکه عده‌ی بسیاری از دزدها در یک سالن زندگانی می‌کنند و در تمام مدت حبس بیکارند؛ نشسته و رموز و اسرار دزدی را به یکدیگر آموخته، وقتی از زندان خلاص شوند، دزد هنرمند و ورزیده‌ای گردیده و باز به جان ملت می‌افتند.

بر فرض، در تهران به واسطه‌ی مراقبت پلیس نتوانید بمانند، به سایر بلاد می‌روند؛ ایران نتوانستند عملی کنند، به سایر ممالک می‌روند [و] تغییر صورت و لباس می‌دهند و باعث بدبختی ملتها می‌شوند.

چنانچه دزدهای بین‌المللی بپایند که تمام ممالک دنیا از دست آنها عاجز و در پی آنها هستند و از گرفتن آنها عاجزند.

ولی اگر به حکم آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی ۵ (مانده): «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ» قطع ید عملی می‌شد و دست دزد را می‌بریدند، مانند سابق امنیت مالی برقرار می‌شد.

بریدن دست دزد، اقلاً دو اثر نیکو در جامعه دارد: یکی آن که: دزد بی‌دست در هر کجای دنیا برود، چون نشانی دارد، به دست بریده‌ی او نگاه کرده و او را می‌شناسند، ولو به هر صورت و لباس در آید، از او اجتناب می‌نمایند و دیگر احتیاجی به پلیس و پاسبان نیست که او را تحت نظر بگیرند، بلکه تمام عملیاتش تحت نظر افراد مردم است و از او کاملاً دوری می‌نمایند. به همین جهت، زندگانی اجتماعی او در همه جا در خطر می‌افتد.

۱. دست مرد و زن دزد را به کیفر اعمالشان (که آن خیانت به مال مردم است) ببرید. این غقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته.

اثر دیگری که دارد آن که: اگر افراد دیگری خیال چنین عمل زشتی داشته باشند، چون می‌دانند دست عزیزشان حتماً قطع می‌شود و بعد از دو مرتبه تکرار عمل، حیاتشان در معرض خطر [می‌افتد] و حکم اعدام درباره‌ی آنها جاری می‌گردد، قطعاً به دنبال چنین عمل شنیع و ننگینی نمی‌روند.

بالتجیه: مردم، راحت و امنیت اجتماعی حاصل می‌شود؛ چنانکه در مملکت حجاز که امروز این حکم عملی می‌شود، دزدی ابداً وجود ندارد.

ولی در سراسر ممالک اروپا و آمریکا و غیره که دست دزد را نمی‌برند، دزدیهای علمی و غیر علمی بسیار رواج دارد.

پس احکام اسلام عملی است، اجرا بنمایند تا نتیجه بگیرند. عمل نکردن به قوانین اسلام، مایه‌ی بدبختی و بیچارگی است.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست اگر مسلمانان مانند بیماران خودسر، تب و تن پرور و جاهل شدند، چه ربطی به اصل دین دارد؟! قرآن مجید مردم را امر به کار نموده، امر به تدبیر و تفکر و تعقل نموده، سعی و عمل یکی از دستورات مهمی دین مقدس اسلام است.

قانون مجری می‌خواهد. در ازمنه‌ی سالفه^۱ اجرای قانون می‌کردند، عملی می‌شد. امروز هم بکنند، عملی خواهد شد. چنانچه حجازیها عمل می‌نمایند و نتیجه می‌گیرند. این خود، حجتی است برای تخطئه کنندگان دین که بدانند قوانین دینی در هر دوره‌ای اجرا شود، عملی می‌باشد. بدیهی است [که] قانون برای مردم است، نه مردم برای قانون. پس قانون را باید عملی نمود و روی هوای نفس نباید وضع قانون نمود، بلکه روی صلاح ظاهر و باطن مردم باید قانون وضع شود، و قانون‌گذاری که بتواند به ظاهر و باطن و صورت و معنای مردم احاطه داشته باشد، جز ذات اقدس پروردگار نمی‌باشد. پس قوانین الهی را که روی صلاح مردم وضع شده، اجرا نمایند تا اثرات صالحه‌ی آن را ببینند.

مثلاً: یکی از احکام مهمی اجتماعیه اسلامی، حرّیت بیع و شراء^۲ و حرمت ریاست؛ چنانچه در آیات چندی این معنی را واضح می‌نماید و ضریحاً می‌فرماید: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»^۳

۱. زمانهای گذشته.

۲. حلال بودن خرید و فروش.

۳. خداوند بیع را حلال نموده و ربا را حرام نموده است. (آیه‌ی ۲۷۵، سوره‌ی بقره).

چون ربا ایجاد تبلی می نماید و باعث تمرکز سرمایه ها در افراد معدود و سبب بیچارگی عامه می باشد، حرام گردیده است. آیا اگر دنیای جهل و نادانی مادیّت، معاملات ربوی را معمول داشتند و بنگاهها و مؤسسه های ربوی ایجاد نمودند، مسلمانان هم کور کورانه باید تقلید نمایند، به دلیل آن که مردم هواپرست سرمایه دار پیروی از آنها نمودند؟

آیا عملیات یک دسته از مردمان مادی سرمایه دار باید سبب برطرف شدن حکم مسلم الهی و حلیت ربا گردد، و دولتها و ملتها عمل بنمایند تا نتیجه حاصل گردد؟ مثلاً یکی از احکام حافظ اجتماع در اسلام، حکم حرمت مشروبات الکلی و منع مسکرات است، که مورد قبول عقل و نقل و طب و دانش است.

ولی چون اروپا آزادی مسکرات داده و بعضی مسلمانان هم پیروی نمودند (به عقیده و میل آقای کسروی)، باید اصل این حکم عقلانی از میان برود تا فساد اخلاق در جامعه زیاد گردد و دولت و ملت در زحمت جبران ناپذیر افتند (چنانچه افتاده اند). بدیهی است، عند العقلاء جواب منفی است.

ولی برانگیخته ای که خود معتاد به این عمل بوده و مغز سرش فاسد و گندیده گردیده، هر اندازه دانا هم باشد نمی تواند پی به مضراتش ببرد.

و از همین قبیل است جمیع احکام اسلام که روی قواعد عقلیه برقرار گردیده. بدیهی است، قواعد عقلانی برخلاف هواهای نفسانی است و البته مردمان حیوان صفت که دم از عقل و خرد می زنند و از آثار آن بی خبرند، نمی توانند زیر بار قواعد عقلانی و احکام الهی بروند؛ لذا آنها را عملی نمی دانند.

و حال آن که یگانه قانونی که روی قواعد عقل و خرد، اسباب سعادت بشر است، قانون مقدس اسلام است و بس.

قطعاً اگر احکام اسلام مجری داشت و اولیای امور محو ظواهر نمی گردیدند و تحت تأثیر غریبه ها قرار نمی گرفتند و قوانین اسلام را طابق النعل بالنعل عملی می نمودند، مخصوصاً باب قصاص را در همه جا مورد عمل قرار می دادند، می دیدند چگونه امنیت قضایی و حیات اجتماعی برقرار می شد؛ چنانچه در آیه ۱۷۹ سوره ی ۲ (بقره) می فرماید:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾

چنانچه هشتصد سال تمام اولیای امور، قوانین مقدسه‌ی اسلامی را مورد عمل قرار دادند، گوی سبقت را از همگنان ربوده و سیادت بالاستقلال جهان از آن آنها بود، و از زمانی که تمدن غربیها آنها را تحت نفوذ خود قرار داد و محور زرق و برق ظاهر فریبنده گردیدند، سیادت و سعادت را از دست دادند.

آنچه گفتیم من به قیدر فهم توسط مردم انیدر حسرت فهم درست در این جا حرف بسیار است، بگذارم و بگذرم؛ می‌ترسم چنانچه جلوی قلم را رها کنم و وارد مباحث علمی و عملی و اجتماعی اسلام گردم، مانند مقدمه‌ی ابن خلدون طولانی و کتاب علی‌حده‌ای گردد و از وضع مقدمه نویسی خارج. به همین مقدار که طولانی شد، ناچار و بی‌اختیار بودم و از ارباب ذوق و بخرد معذرت می‌خواهم.

ولی در خاتمه، به برادران جوان عزیزم توصیه می‌نمایم [که] خودتان را زود تسلیم اشخاص ننمایید و هر کلامی را باور نکنید و به دنبال هر صدا به خیال صیدا نروید. هر کس راجع به دین مقدس اسلام و مذهب حقّی شیخ خرفی زد و شبهه و اشکالی نمود، بروید از اهلیش که علما و مبلغین پاک می‌باشند، سؤال کنید تا در چاه ضلالت نیفتید.

بازیگران و دین سازان شما را فریب ندهند؛ زیرا آنها اشخاصی هستند که می‌خواهند استقلال شما را متزلزل و در استعمار، بلکه استعمار بیگانگان وارد کنند.

لذا سعی می‌کنند با جملات فریبنده، اباطیلی را به صورت حق جلوه دهند و شما را به دین و مذهب و علما و مبلغین و متدینین بدین نمایند و سنگ تفرقه در شما بیندازند و به نام اصلاح در دین و جلوگیری از خرافات، شما را از اصل دین و مذهب دور نمایند و نتیجه‌ی خود را که تفرقه و جدایی و بدینی به یکدیگر است، بگیرند و اسباب حکومت و آقایی بیگانگان را فراهم نمایند.

زیرا یگانه چیزی که ما را از هر قوم و ملت به دور خود جمع می‌کند و دست اتحادمان را به هم می‌دهد، دین و مذهب است. این قبیل اشخاص می‌خواهند از همین راه به نام دین و مذهب و اصلاح در دین و اتحاد مسلمین، مسلمان را از هم جدا و سیاست بیگانگان را بر گردن بیچارگان وارد نمایند.

ای بسا ابلیس، آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست آن قدر بدانید که ارباب اباطیل، پیوسته بر اباطیل خود لباس حق می‌پوشانند تا جامعه را فریب داده و در دام بدبختی انداخته و زمینه را برای سیاست مداران باطل آماده ساخته و از سعادت و سیادت ابدی باز دارند. مردمان فهمیده و بیدار باید با تجربه‌ی عقل و علم و منطق، پرده‌ی اباطیل را پاره نموده و خود را از منجلاب ضلالت و گمراهی نجات بدهند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم. تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال در خاتمه، به مقتضای کلام معجز نظام رسول الله ﷺ که فرمود: «من لم يشكر المخلوق، لم يشكر الخالق»^۱.

بر داعی مسکین علم و عمل فرض و واجب بود که از آقایان دوستان و فضلا و دانشمندان و محبین خاندان رسالت و اهل بیت طهارت و موالی خود که در تهیه وسایل منادی این کتاب «ولایت» سعی بلیغ و کمک شایانی نمودند، یاد نموده و هر نیک را به فراخور حال و لیاقت و استعداد مدح و ثنا نمایم تا اقل شکرانه‌ی عمل را به جای آورده باشم، ولی متأسفانه چون اشخاصی پاک و بی آلاش [بودند] و مایل به خودنمایی نبودند و مخصوصاً از داعی درخواست نمودند، بلکه جداً امر فرمودند که نام آن بزرگواران برده نشود؛ چه آن که معامله با مقام ارجمند صاحب ولایت نمودند، فلذا تقاضای عوض جز از ذات ذوالجلال حق توسط مولانا و مولی الکونین (صلوات الله علیه) نداشتند.

ناچار دست نیاز به درگاه خالق بی نیاز برداشته و از گرم بلا انتهای کریم علیم مسئلت می نمایم که توفیق سعادت جاودانی به آنان عنایت و با اعطای خیر و برکت و عوض در دنیا، به توفیقات و تأییدات شایسته و کرامت ازلی خود موفق و مؤید، و در آخرت با خاندان رسالت و اهل بیت طهارت محشور، و نام نیکشان را الی الابد باقی و پایدار و بر این شیوه‌ی مرضیه مستدام بدارد، و این عمل را از آنان قبول و ذخیره و سرمایه‌ی ابدی اخروی قرار دهد!

یرحم الله عبداً قال آمیناً.^۲

و انا العبد الفانی محمد الموسوی سلطان الواعظین الشیرازی

۱. کسی که شکرانه‌ی (محبتهای) مخلوق را به جای نیاورد، شکرانه‌ی حق را به جای نیاورده است. (اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۴۰).

۲. کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۶۶.

آغاز سفر

در ربیع الاول [سال] ۱۳۴۵ هجری قمری، در حالی که مرحله‌ی ششم عمر خود را طی می‌نمودم، پس از تشریف به عتبات عالیات و فراغت از زیارت قبور ائمه‌ی طاهرین (سلام الله علیهم اجمعین) از طریق هندوستان عازم عتبه‌ی بوسی، امام هشتم مولانا ابوالحسن الرضا حضرت علی بن موسی (علیه و علی آبائه و اولاده ائمه الهدی آلاف التحية والثناء) گردیده، پس از ورود به کراچی و بمبئی، که دو شهر مهم بندری هندوستان بود، برخلاف انتظار خبر ورود داعی را جراید مهمه نشر دادند.

دوستان قدیمی و احباب صمیمی و ایمانی از اقصای بلاد هند، مطلع و داعی را دعوت بدان صوب نمودند. به حکم اجبار اجابت دعوات نموده و به دلی و آگره و لاهور پنجاب و سیالکوت و کشمیر و حیدرآباد بهار و لیپور و کتریت و سایر شهرها رفته و در هر کجا که وارد می‌شدیم، با تجلیلات بی‌سابقه‌ی ملی مورد استقبال واقع [شده] و در غالب این شهرهای مهم از طرف علمای ادیان و مذاهب، باب مناظرات باز [بود].

از جمله مجالس مهم، مناظره‌ای بود که با علمای مشهور و براهمه در شهر دلی با حضور گاندی، پیشوای ملی هند، واقع شد که در جراید مفصلاً درج گردید. به حول و قوه‌ی پروردگار متعال و توجهات خاصه‌ی حضرت خاتم الانبیاء ﷺ موفقیت با داعی [بود] و حقانیت دین مقدس اسلام و مذهب حقّی جعفریه را ثابت نمودم.

آنگاه از طرف انجمن اثنا عشریه‌ی شهر سیالکوت به ریاست جناب ابوالبشیر سید عنایت علیشاه نقوی، مدیر محترم روزنامه‌ی هفتگی «در نجف»، دعوت شده و بدان صوب حرکت نمودم.

از حسن اتفاق، دوست قدیمی صمیمی داعی، جناب سردار محمد سرور خان رسالدار فرزند

۱. کراچی در این تاریخ، مرکز حکومت اسلامی پاکستان، و بمبئی شهر بندری هندوستان می‌باشد.

۲. دوستان، رفیقان.

مرحوم رسالدار محمد اکرم خان و برادر کلنل محمد افضل خان که از سرداران نامی خاندان قزلباش هندوستان در پنجاب می‌باشند، که در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ قمری در کربلا و کاظمین و بغداد حکومت داشتند و از مردان شریف با نام و مؤمنین متعصب پاک دامن خاندان قزلباش در شهر سیالکوت و رئیس اداره‌ی عدلیه و مورد احترام عموم اهالی بودند، با جمعیت بسیاری از طبقات مختلفه استقبال شایان از داعی نمودند و در منزل جناب ایشان وارد گردیدیم.^۱

چون خبر ورود داعی به پنجاب، به وسیله‌ی جراید منتشر شد، با جدیت و اصراری که برای حرکت به سمت ایران داشتم، از اطراف و اکناف پیوسته نامه‌های دعوت می‌رسید، مخصوصاً از طرف حجة الاسلام جناب آقای سید علی رضوی لاهوری، مفسر سی جلد تفسیر معروف لوامع التنزیل از شهر لاهور، که از مفاخر علمای شیعه در پنجاب و ساکن لاهور می‌باشند، داعی را وادار [می‌نمود] که پیوسته در حرکت [بوده] و به زیارت اخوان مؤمنین نایل می‌گردیدیم. از جمله، از طرف مؤمنین و برادران خاندان محترم قزلباش که از رجال مهم شیعه در پنجاب هندوستان هستند، به پشاور که آخرین شهر مهم سرحدی پنجاب به افغانستان می‌باشد، دعوت

شد. به اصرار جناب محمد سرور خان بذیرقه و در چهاردهم رجب بدان صوب حرکت [کردم]. پس از ورود و احترامات فوق‌التصور تقاضای منبر نمودند (چون زبان هندی را کاملاً نمی‌دانستم، در هیچ یک از بلاد هند منبر نرفتم، ولی چون اهالی پشاور عموماً زبان پارسی را به خوبی می‌دانند)، اجابت نموده و عصرها در امام دربارهی (حسینیه) مرحوم عادل بیگ رسالدار، مجلس مهمتی تشکیل و با حضور جمع کثیری از صاحبان ادیان و مذاهب مختلفه ادای وظیفه می‌نمودم.

چون اکثریت اهالی پشاور، مسلمان و از برادران اهل تسنن هستند، لذا در مدت سه ساعت که منبر بودم، روی سخن با آنها و در اثبات امامت، بیشتر دقت و صرف وقت می‌نمودم.

لذا محترمین علمای آنها که حاضر مجلس تبلیغ می‌شدند، تقاضای مجلس خصوصی نمودند. چند شبی تشریف می‌آوردند در منزل و ساعاتی به مباحثات می‌گذشت.

یک روز که از منبر فرود آمدم، خبر دادند که دو نفر از اکابر علمای کابل از ضلع ملتان به

نام حافظ محمد رشید و شیخ عبدالسلام وارد [شده] و تقاضای ملاقات نمودند. وقت دادیم، ده شب پی در پی بعد از نماز مغرب می‌آمدند و در هر شبی، ساعات ممتد که غالباً به ۶ و ۷ ساعات

می کشید (و بعضی شبها تا مقارن طلوع فجر مشغول بودیم)، و قتمان به مباحثات و مناظرات می گذشت و در پایان شب آخر، شش نفر از رجال و ملّاکین و اصناف محترم اهل تسنّن، مذهب حقّه ی تشیع را اختیار نمودند.

و چون چهار نفر از مخبرین جراید و مجلّات مهمّه با حضور قریب دویست نفر از رجال محترمین فریقین (شیعه و سنی)، مناظرات و مقالات طرفین را می نوشتند و روز بعد در جراید و مجلّات نشر می دادند، [لذا] داعی از روی جراید و مجلّات و مقالات، گفتارهای شبانه را یادداشت نموده و اینک آن مقالات و مناظرات است [که] به نظر قارئین محترم می رسد، فلذا این کتاب را موسوم نمودم به شبهای پیشاور.

آنچه به نظر محترم اهل ادب می رسد، خرده به داعی نگیرند؛ چه آن که در موقع مناظره، احدی توجه به الفاظ و زیبایی گفتار ندارد، بلکه تمام توجه [وی] به معانی و حقایق است. تغییری در رونوشت جراید نداده، بلکه عین آنچه نوشته شده به نظر محترمان می رسد. و آنچه در این مناظرات، مورد بحث و گفتگو است، مستنبط از آیات قرآن مجید و اخبار معتبره و بیانات مهمّه ی محققین و اساتید سخن و دانشمندان بزرگ و رؤسای دین و افاضات غیبی بوده است.

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

مجلس مناظره

دولت منزل جناب آقای میرزا یعقوب علی خان قزلباش که از رجال مهم پیشاور و میزبان داعی بودند، چون وسعت کامل داشت، به علاوه برای پذیرایی جمعیت بسیار همه نوع وسایل موجود بود، مخصوص مجلس مناظره قرار داده شد که تمام ده شب، مجلس در آن جا برقرار [گردید] و از آن همه جمعیت، با کمال صمیمیت پذیرایی شایان نمودند.

۱. «قزلباش» عبارت از دو کلمه می باشد: «قزل» به معنی سرخ، «باش» به معنای سر است؛ یعنی سرخ سر. و آنها فوج خاصی صفویه بودند که به همراهی نادرشاه افشار فتح افغانستان نمودند و در موقع حرکت، نادر جمعی از آنها را در آن جا گذارد و فی الحقیقه در آن جا متوطن شدند و نژاد آنها بسیار معروف گردید. در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان در اثر ظلمهای بسیار و کشتارهای دسته جمعی که از شیعیان نمودند، خاندان محترم قزلباش فراراً به هندوستان رفتند و در آن سامان از آنها پذیرایی کامل نمودند و تا الی الحال جمعیت کثیری از آنها در تمام بلاد هند، مخصوصاً در پنجاب موجود می باشند و بسیار مردان قوی و شیعیان با ایمان و غیور و با حرارتی هستند.

فهرست مطالب

جلسه‌ی هشتم

- ۶..... در فرق بین اسلام و ایمان
- ۸..... در مراتب ایمان
- ۱۰..... اهل سنت برخلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می‌کنند
- ۱۱..... علت پیروی شیعه از علی و اهل بیت علیهم‌السلام و تقلید نکردن از امامان چهارگانه
- ۱۲..... به امر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بایستی امت متابعت نمایند از عترت آن حضرت
- ۱۵..... تقلید کورکورانه شایسته‌ی آدمی نیست
- ۱۶..... آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد
- ۱۸..... عدد خلفا را پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دوازده معرفی نموده
- ۱۹..... اشاره به مقامات امام جعفر صادق علیه‌السلام
- ۲۱..... ظهور مذهب جعفری
- ۲۳..... درد دل بزرگی و بی‌اعتنایی به عترت
- ۲۴..... تأثر فوق تأثر
- ۲۵..... چرا شیعه طعن بر صحابه و ازواج رسول‌الله می‌زند؟
- ۲۶..... طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی‌شود
- ۳۱..... اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده
- ۳۲..... جواب از بیعت الرضوان
- ۳۳..... جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید
- ۳۴..... داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

- ۲۵ پیغمبر ﷺ امر به پیروی از دروغگویان ننموده.
- ۲۵ مخالفت اصحاب در سقیفه.
- ۲۶ مخالفت سعد بن عبادہ با ابی بکر و عمر.
- ۲۶ قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره.
- ۲۶ معاویه و عمرو بن عاص، علی علیه السلام را سب می نمودند.
- ۲۷ اسناد «اصحابی کالتجوم» ضعیف است.
- ۲۸ صحابه معصوم نبودند.
- ۲۹ شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری.
- ۴۱ در نقض عهد نمودن صحابه.
- ۴۲ محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام صادقین در قرآنند.
- ۴۳ در «حدیث غدیر» و حکونگی آن.
- ۴۴ روایت معتبره از علمای عامه در نقل «حدیث غدیر خم».
- ۴۸ طبری و ابن عقده و ابن حنبل.
- ۴۹ نصیحت جبرئیل عمر را.
- ۵۰ حدیث اقتداء به اصحاب مخدوش است.
- ۵۰ بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند.
- ۵۱ قول غزالی در نقض عهد صحابه.
- ۵۲ «سرالعلمین» کتاب غزالی است.
- ۵۳ اشاره به حال ابن عقده.
- ۵۴ اشاره به مرگ طبری.
- ۵۴ کشته شدن نسائی.
- ۵۵ اشکال در کلمه «مولی».
- ۵۶ در اثبات معنی مولی به «اولی به تصرف بودن» و نزول آیهی (یا ایها الرسول بلغ).
- ۵۸ نزول آیهی «الیوم اکملت لکم دینکم» در غدیر خم.
- ۶۱ نظر سبط بن جوزی در معنای «مولی».
- ۶۱ نظر ابن طلحه شافعی در معنای «مولی».
- ۶۳ احتجاج علی به حدیث غدیر در رحبه.
- ۶۴ قرینه‌ی چهارم: «أنت اولی بکم من انفسکم».

- ۶۷..... اشعار حسان در حضور رسول اکرم ﷺ
- ۶۹..... در عهد شکنی صحابه
- ۷۰..... نقض عهد نمودن صحابه در «احد» و «حنین» و «حديبيه»
- ۷۰..... قضاوت منصفانه بايد کرد
- ۷۱..... فرار صحابه در «حديبيه»
- ۷۲..... خدا می‌داند که من اهل جدل نیستم
- ۷۴..... در حقیقت فدک و غصب آن
- ۷۵..... نزول آیهی (وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ)
- ۷۶..... استشهاد به حدیث «لأنورث» و جواب آن
- ۷۸..... دلائل فاطمه بر رد حدیث «لأنورث»
- ۸۰..... احتجاج علی با ابی بکر
- ۸۱..... کلمات ابی بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه علیهما السلام
- ۸۱..... قضاوت منصفانه لازم است
- ۸۲..... تعجب این ابی الحدید از گفتار ابی بکر
- ۸۳..... آزار به علی علیهما السلام، آزار به پیغمبر ﷺ است
- ۸۴..... دشنام دادن به علی علیهما السلام، دشنام به پیغمبر ﷺ است
- ۸۵..... علی علیهما السلام باب علم و حکمت است
- ۸۷..... نقل اخبار در «وصایت»
- ۹۰..... در وقت وفات، سر مبارک رسول الله ﷺ در سینه‌ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود
- ۹۱..... تحقیق در امر «وصایت»
- ۹۲..... اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت
- ۹۳..... اشاره به دستور وصیت
- ۹۴..... اطاعت امر پیغمبر واجب است
- ۹۵..... منع نمودن پیغمبر را از وصیت
- ۹۶..... گریستن این عباس از مانع شدن پیغمبر را از وصیت
- ۹۷..... در منابع حدیث منع وصیت
- ۹۹..... تعصب، آدمی را کور و کر می‌کند
- ۹۹..... اعتراف علمای عامه به این که گوینده‌ی کلمه‌ی «هذیان»، معرفت به مقام رسالت نداشته

- اولین فتنه در اسلام در حضور رسول الله ﷺ ۱۰۰
- عذر بدتر از گناه ۱۰۲
- اعتراض قطب الدین شیرازی به گفتار عمر ۱۰۴
- مانع نشدن از عهدنامه‌ی ابی بکر در وقت مردن ۱۰۵
- مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله ﷺ دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت ۱۰۶
- حکم علی علیه السلام درباره‌ی زنی که بچه‌ی شش ماهه زاید ۱۰۸
- رد نمودن ابی بکر فدک را به فاطمه علیه السلام و مانع شدن عمر ۱۱۰
- رد نمودن خلفا فدک را به اولاد فاطمه علیه السلام ۱۱۰
- واگذار نمودن عمر بن عبدالعزیز فدک را ۱۱۱
- رد نمودن عبداللہ و مهدی و مأمون عباسی فدک را به ورثه‌ی فاطمه علیه السلام ۱۱۱
- در اثبات نحله بودن فدک ۱۱۲
- در قول مخالفین که ابی بکر به موجب «آیه‌ی شهادت» عمل نموده و جواب آن ۱۱۳
- شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است ۱۱۴
- خزیمه ذوالشهادتین ۱۱۴
- رد نمودن شهود فاطمه علیه السلام را ۱۱۵
- مراد از صادقین در آیه، محمد و علی علیه السلام هستند ۱۱۵
- علی علیه السلام افضل صدیقین است ۱۱۷
- علی با حق و قرآن می‌گردد ۱۱۹
- اطاعت علی علیه السلام، اطاعت خدا و پیغمبر است ۱۲۱
- منصفانه قضاوت عادلانه کنید! ۱۲۱
- قضیه‌ی جابر و اعطای مال به او موجب عبرت عقلا می‌باشد! ۱۲۲
- اشکال در نزول «آیه‌ی تطهیر» ۱۲۴
- جواب اشکال و اثبات این که آیه در حق ازواج نیست ۱۲۵
- زوجات پیغمبر داخل اهل بیت نیستند ۱۲۶
- اخبار عامه در این که «آیه‌ی تطهیر» در شأن اهل بیت آمده ۱۲۶
- حدیث ام سلمه راجع به حریره‌ی فاطمه علیه السلام و نزول آیه‌ی تطهیر ۱۲۸
- منع نمودن خمس را از عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ ۱۳۰
- خدا، علی علیه السلام را شاهد پیغمبر ﷺ قرار داده ۱۳۱

- ۱۳۳..... درد دل‌های علی علیه السلام
- ۱۳۴..... اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی علیه السلام
- ۱۳۶..... تا دم مرگ، فاطمه علیها السلام از ابی‌بکر و عمر راضی نبود
- ۱۳۶..... اذیت فاطمه، اذیت خدا و پیغمبر است
- ۱۳۸..... جواب از خطبه نمودن علی علیه السلام دختر ابی‌جهل را
- ۱۴۰..... بیان ابی‌جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار در زمان معاویه
- ۱۴۱..... اشکال در این که غضب فاطمه دینی نبوده و جواب آن
- ۱۴۲..... قلب و جوارح فاطمه مملو از ایمان بود
- ۱۴۲..... غضب فاطمه دینی بوده
- ۱۴۳..... سکوت فاطمه علیها السلام موجب رضا نبوده
- ۱۴۴..... علی علیه السلام در دوره‌ی خلافت آزادی در عمل نداشت
- ۱۴۴..... در نماز تراویح علیه السلام
- ۱۴۶..... عیادت ابی‌بکر و عمر از فاطمه علیها السلام
- ۱۴۸..... فاطمه را شب دفن نمودند
- ۱۴۸..... دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثرآور است

جلسه‌ی نهم

- ۱۵۲..... اشکال به شیعیان که به عایشه نسبت خبث و فحش می‌دهند و جواب آن
- ۱۵۳..... اشاره به قضیه‌ی افک و میرا بودن عایشه از خبث و فحش و قذف
- ۱۵۳..... زوجین در مذوحیت و مذمومیت مماثل نیستند
- ۱۵۴..... زن نوح و لوط به جهنم می‌روند و زن فرعون به بهشت می‌رود
- ۱۵۵..... در چگونگی خیانت زنهای نوح و لوط
- ۱۵۶..... معنای آیه‌ی شریفه
- ۱۵۶..... اشاره به حالات عایشه
- ۱۵۷..... آزار دادن عایشه پیغمبر را
- ۱۵۹..... گفتار «سوده» زوجه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله
- ۱۶۰..... مخالفت و جنگ عایشه با علی علیه السلام
- ۱۶۰..... فضایل علی علیه السلام قابل شماره نیست

- ۱۶۱..... اخبار در فضایل و مناقب علی علیه السلام
- ۱۶۲..... دوستی علی علیه السلام، ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد
- ۱۶۷..... کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه
- ۱۶۹..... ممانعت نمودن عایشه از دفن نمودن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر
- ۱۷۰..... سجد و شادی نمودن عایشه در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۷۱..... کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان
- ۱۷۳..... نصایح ام سلمه به عایشه
- ۱۷۴..... یادآوری نمودن ام سلمه فضایل علی را برای عایشه
- ۱۷۶..... اختلاف در تعیین خلفای ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنهاست
- ۱۷۷..... اعتراض بر مجلس شورا
- ۱۷۸..... اعتراض بر حکمیت عبدالرحمن بن عوف
- ۱۷۹..... ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۸۰..... خلافت علی علیه السلام متصوص از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده
- ۱۸۱..... خلافت علی علیه السلام به اجماع نزدیکتر بود
- ۱۸۲..... علی علیه السلام متمایز از سایر خلفا بوده
- ۱۸۳..... اشاره به رؤوس فضایل و کمالات
- ۱۸۴..... رد نسب پاک علی علیه السلام
- ۱۸۵..... در خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت او با پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۱۸۷..... در نسب جسمانی علی علیه السلام
- ۱۸۸..... اشکال در پدر ابراهیم علیه السلام که آزر بوده و جواب آن
- ۱۸۹..... در اباء و امهات پیغمبر مشرک نبوده، بلکه همگی مؤمن بالله بودند
- ۱۹۲..... اختلاف در ایمان ابی طالب
- ۱۹۲..... اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب
- ۱۹۳..... در حدیث ضحضاح و جواب آن
- ۱۹۴..... مجعول بودن حدیث ضحضاح
- ۱۹۴..... دلایل بر ایمان ابوطالب
- ۱۹۶..... اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب
- ۱۹۶..... اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او می باشد

- ۱۹۸..... اقرار ابوطالب علیه السلام دم مرگ به «لا إله إلا الله».
- ۲۰۰..... گفتگوی پیغمبر صلی الله علیه و آله با ابوطالب علیه السلام در ابتدای بعثت.
- ۲۰۰..... ابتدای بعثت ابراهیم علیه السلام و گفتگو با عمش آزر.
- ۲۰۳..... چون محمد بن ابی بکر پیرو علی علیه السلام بوده، لذا او را خال المؤمنین نخواندند!
- ۲۰۴..... معاویه کاتب الوحی نبود، بلکه کاتب مراسلات بود.
- ۲۰۴..... دلایل بر کفر و لعن معاویه.
- ۲۰۵..... آیات و اخبار داله بر لعن معاویه و یزید.
- کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره را.
- ۲۰۶.....
- ۲۰۷..... کشتار یسر بن ارطاه، سنی هزار مسلمان مؤمن را به امر معاویه.
- ۲۰۸..... امر نمودن معاویه به سبب امیرالمؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار.
- ۲۱۱..... دشمن علی علیه السلام کافر است.
- ۲۱۳..... در اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله خوب و بد بسیار بودند.
- ۲۱۸..... ایضاً دلایل بر ایمان ابی طالب.
- ۲۱۹..... ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر.
- ۲۲۲..... اسلام عباس پنهانی بوده.
- ۲۲۲..... علت پنهان داشتن ابوطالب ایمان خود را.
- ۲۲۴..... موضوع رافضی و سنی؛ در حقیقت سنیها، رافضی و شیعه‌ها، سنی می‌باشند.
- ۲۲۵..... دلایل بر حریت متعه.
- ۲۲۷..... اخبار از طرق اهل تسنن بر حریت متعه.
- ۲۳۰..... اکابر صحابه و تابعین، حتی مالک، حکم به عدم نسخ متعه نموده‌اند.
- ۲۳۱..... تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است.
- ۲۳۲..... دلایل بر عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله.
- ۲۳۵..... مجتهد می‌تواند تغییر احکام دهد؟! بسم الله الرحمن الرحیم
- ۲۳۷..... منع متعه سبب شیوع فحشا و زنا گردیده.
- ۲۳۹..... مولد علی علیه السلام در خانه‌ی کعبه بوده.
- ۲۴۰..... نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب.
- ۲۴۱..... نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله در عرش اعلا ثبت گردید.

- ۲۴۵..... نزول لوح بر ابوطالب جهت نام گذاری علی علیه السلام
- ۲۴۷..... نام علی علیه السلام جزء اذان و اقامه نیست
- ۲۴۷..... در زهد و تقوای علی علیه السلام
- ۲۴۸..... خبر عبدالله رافع
- ۲۴۸..... خبر سوید بن غفله
- ۲۴۹..... حلوا نخوردن علی علیه السلام
- ۲۵۰..... در لباس و پوشش علی علیه السلام
- ۲۵۱..... گفتار ضرار با معاویه
- ۲۵۲..... بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله زهد را به علی علیه السلام
- ۲۵۳..... خدا و پیغمبر، علی علیه السلام را «امام المتقین» خواندند
- ۲۵۶..... اهل حقیقت قضاوت منصفانه نمایند
- ۲۵۸..... سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیا از میان امتها به واسطه ی نداشتن یاور و غیره
- ۲۵۹..... شباهت علی علیه السلام با هارون در موضوع خلافت
- علت قعود علی علیه السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا
- ۲۶۱.....
- ۲۶۲..... بیانات علی علیه السلام در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۲۶۳..... نامه ی علی علیه السلام به اهل مصر
- ۲۶۴..... خطبه ی امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر
- ۲۶۵..... خطبه ی ششقیه
- ۲۶۶..... اشکال در خطبه ی ششقیه و جواب آن
- ۲۶۶..... اشاره به حالات سید رضی
- ۲۶۷..... خطبه ی ششقیه قبل از ولادت سید رضی ثبت در کتب بوده

جلسه ی دهم

- ۲۷۱..... سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن
- ۲۷۲..... مجاب نمودن زنی عمر را در یک مسأله ی شرعی
- ۲۷۶..... اظهار عمر بعد از وفات پیغمبر که آن حضرت نمرده
- ۲۷۷..... امر نمودن عمر به رجم پنج نفر زانی و متوجه ساختن علی علیه السلام او را به اشتباه در حکم

- ۲۷۷..... امر نمودن عمر به رجم زن حامله و منع نمودن علی علیه السلام او را
- ۲۷۸..... امر نمودن عمر به رجم زن دیوانه و مانع شدن علی علیه السلام
- بیان ابن صباغ مالکی در فضایل و علوم علی علیه السلام و نصب نمودن پیغمبر آن حضرت را به مقام قضاوت
- ۲۸۰.....
- ۲۸۲..... اشتباه عمر در تیمم در زمان پیغمبر و حکم اشتباهی دادن در زمان خلافت
- ۲۸۴..... تمام علوم در نزد علی علیه السلام مانند کف دست حاضر بوده
- ۲۸۴..... دفاع نمودن معاویه از مقام علی علیه السلام
- اقرار نمودن عمر به عجز در مقابل سؤالات مشکله و اعتراف به این که: اگر علی نبود کار مشکل می شد
- ۲۸۵.....
- ۲۸۸..... علی، اولی و احق به مقام خلافت بوده
- ۲۸۹..... قضاوت منصفانه لازم است
- ۲۹۰..... مثل دزد و زورار
- ۲۹۱..... قبول دیانت باید کورکورانه نباشد
- ۲۹۲..... «داعی» قبول دیانت از روی تحقیق نمود
- ۲۹۳..... امر نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله به اطاعت علی علیه السلام
- ۲۹۵..... علمای اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند
- ۲۹۵..... اختلاف در سجده بر تربت
- ۲۹۶..... ابراز حقیقت توأم با تأثر
- ۲۹۷..... در فقدان آب برای غسل و وضو باید تیمم نمود
- ۲۹۸..... فتوای ابوحنیفه بر این که: مسافر در فقد آب، عمل غسل و وضو را با نیت انجام دهد
- ۳۰۱..... فتوا دادن اهل سنت به شستن پاها در وضو برخلاف نص صریح قرآن
- ۳۰۲..... فتوا دادن اهل سنت بر مسح به چکمه و جوراب برخلاف نص صریح قرآن
- ۳۰۳..... فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عمامه برخلاف نص صریح قرآن
- توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است
- ۳۰۳.....
- ۳۰۵..... شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمی دانند
- ۳۰۵..... علت برداشتن شیعیان مهرهایی با خود برای سجده
- ۳۰۶..... علت سجده نمودن بر خاک کربلا
- ۳۰۶..... خصایص خاک کربلا و بیانات رسول الله صلی الله علیه و آله

- عَمَلِ اَهل سنت موجب تعجب است..... ۳۰۸
- عَزَلِ ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره ی برائت بر اهل مکّه ۳۰۹
- علت عزَلِ ابی بکر و نصب علی علیه السلام ظاهراً ۳۱۱
- به قضاوت فرستادن پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به یمن ۳۱۳
- علی علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هادی امت بوده ۳۱۴
- دَسائِسِ اعادی در مقابل علی علیه السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت ۳۱۴
- اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین علیه السلام ۳۱۶
- خبر دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله از جنگهای بصره و صفین و نهروان ۳۱۷
- عَلَمِ غیب را غر از خدا احدی نداند ۳۲۰
- عَلَمِ غیب از جانب خدا افاضه بر انبیا و اوصیا می شود ۳۲۱
- عَلَمِ بر دو قسم است: ذاتی و غرضی ۳۲۲
- دَلایل از آیات قرآنی بر این که انبیا و اوصیای آنها عالم به غیب بودند ۳۲۴
- مدعیان علم غیب به هر وسیله و اسباب کذابند ۳۲۶
- انبیا و اوصیا عالم به غیب بودند ۳۲۷
- اثمّی طاهرین خلقای بر حق، عالم به غیب بودند ۳۲۹
- در نقل روایات و ناقلین «حدیث مدینه» ۳۳۰
- در بیان حدیث «انا دارالحکمة» ۳۳۵
- تَوْضیح در اطراف حدیث ۳۳۸
- علی علیه السلام عالم به غیب بوده ۳۳۹
- علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن بوده ۳۳۹
- پیغمبر صلی الله علیه و آله، هزار باب از علم در سینه ی علی علیه السلام باز نمود ۳۴۰
- در طرق افاضه ی علم رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام ۳۴۳
- در جفر جامعه و چگونگی آن ۳۴۴
- خبر دادن حضرت رضا علیه السلام در عهدنامه ی مامون از مرگ خود ۳۴۷
- آوردن جبرئیل کتاب مختومی برای امیر المؤمنین وصی رسول الله صلی الله علیه و آله ۳۴۸
- نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونوی دادن علی علیه السلام ۳۵۱
- خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین علیه السلام گردید ۳۵۵
- خبر دادن از علمداری حبیب بن عمار ۳۵۵

- ۲۵۶..... خبر دادن از مغیبات
- ۲۵۶..... خبر دادن از غلبه‌ی معاویه و ظلمهای آن ملعون
- ۲۵۷..... خبر دادن از کشته شدن ذوالندبه قبل از جنگ نهروان
- ۲۵۹..... خبر دادن از قتل خود و معرفی ابن ملجم را
- ۲۶۰..... اشاره به اعلیمیت و افضلیت علی علیه السلام
- ۲۶۲..... به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام اعلم امت بوده
- ۲۶۶..... خبر دادن علی علیه السلام از کرات جویه طبق هیئت جدید
- ۲۶۷..... گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی
- ۲۶۹..... گفتار گوستاولویون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب
- ۲۷۰..... هدیه فرستادن هارون، ساعت ساخت مسلمین را برای «شارلمان»
- ۲۷۲..... جمیع علوم منتهی به علی علیه السلام می‌شود
- ۲۷۲..... اعتراف ابن ابی‌الحدید به مقامات علمی علی علیه السلام
- ۲۷۴..... خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۷۵..... قضاوت منصفانه
- ۲۷۶..... بیانات «نواب» در قبول تشیع
- ۲۷۸..... تشیع اختیار نمودن شش نفر اهل تسنن
- ۲۸۱..... عید میلاد حسینی
- ۲۸۲..... آزادی مجاز و حقیقت
- ۲۸۴..... اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامر واجب است
- ۲۸۴..... عقیده‌ی اهل تسنن در معنای «اولی الامر»
- ۲۸۴..... صاحبان امر بر سه قسمند
- ۲۸۵..... بنی اسرائیل منتخب جناب موسی فاسد در آمدند
- ۲۸۵..... بشر قادر نیست انتخاب امیر صالح کامل نماید
- ۲۸۵..... سلاطین و امرا اولی الامر نمی‌باشند
- ۲۸۷..... هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی‌باشد
- ۲۸۷..... اولی الامر باید منصوب و منصوص من جانب الله باشد
- ۲۹۲..... اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه
- ۲۹۳..... اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت

- اشکال در این که چرا اسامی ائمه در قرآن نیامده ۳۹۴
- جواب از اشکال: ۳۹۴
- عدد رکعات و اجزای نماز در قرآن نیامده ۳۹۵
- مراد از اولی الامر، علی و ائمه از عترت طاهره هستند ۳۹۶
- در باب اسامی و اعداد ائمه ی اثنا عشر ۳۹۹
- عدد خلفای بعد از پیغمبر ﷺ دوازده است ۴۰۲
- عادت جاهلانه و تعصب مانع از وصول به حقیقت است ۴۰۵
- بیان «جا حظ» در وصول الی الحق ۴۰۵
- اقرار مصنفان شیعیان ۴۰۶
- تذکرات و نصایح مشفقانه به برادران شیعه و سنی ۴۰۷
- اتحاد و اتفاق موجب سیادت است ۴۰۸
- ایضاً مواعظ مشفقانه به برادران شیعه و سنی ۴۰۹
- سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد ۴۱۰
- فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد ۴۱۳
- سعادت و سیادت امت در پیروی علی بن ابی طالب علیّه السلام است ۴۱۴
- توضیح لازم ۴۱۹
- (طرق الزیدیه) ۴۲۸
- (طرقی من العامة) ۴۲۹
- فهرست مصادر و کتب منقوله در این کتاب ۴۳۲